

تاریخ ادبیات ایران

و

تاریخ شعرا

برای دوره دوم متوسط

تألیف

حسین فروز

چاپ دهم

تحقیق و تقلید محفوظ

۱۳۴۱

چاپ اطلاعات

دیباچه

چاپ دهم

خداوند جل‌شأنه راسپاس و برپیامبر بزرگ محمد بن عبدالله
صلی‌الله‌علیه و آله که برگزیده اوست درود فراوان باد.
نگارنده لازم میداند از دانشمندان و اساتید بزرگوار ادب فارسی
که شیوه تنظیم و تدوین این اثر را مورد تحسین قرار داده و بموقع
تذکرات اصلاحی سودمند داده‌اند سپاسگزاری نماید . بویژه از
جراید و مطبوعات که در معرفی آن اقدام نموده و همچنین همکاران
گرامی که این مختصر را بکتاب مشابه برتری بخشیده و بصورت کتاب
درسی درآورده‌اند کمال تشکر را دارد و تصریح مینماید که تجدید
نظر کلی در مندرجات ودقت و کوشش در بهبود چاپ آن نتیجه اینهمه
تشویق و لطف ارباب فضل و ادب بوده است و با تقدیم کتاب حاضر ،
امیدوار است که از عنایات خاصه دانشمندان و همکاران ارجمند بیش از
پیش بهره‌مند گردد.

حسین فریور

فروردین ماه ۱۳۴۱

مطابق شوال ۱۳۸۱

فهرست مندرجات

مقدمه از صفحه

۱ تا ۱۰

- تعریف و موضوع و فایده تاریخ ادبیات - عوامل مؤثر در ادبیات : ۱- عامل سیاسی و تاریخی ۲- عامل فکری و مذهبی ۳- عامل ادبی - کلیاتی درباره زبان و خط : ۱- زبان - مراحل تکامل زبان - تقسیم زبانهای منصرف ۲- خط - (تصویرنگاری - پندارنگاری - خط الفبائی).

ادبیات پیش از اسلام از صفحه ۱۱ تا ۴۲

- تقسیم تاریخ ادبیات.
دوره هخامنشی : پارسی باستان - خط میخی - الفبای میخی - کتیبه نقش رستم - زبان اوستائی.
دوره اشکانیان : زبان پهلوی اشکانی - درخت آسوریک - خط پهلوی اشکانی.
دوره ساسانیان : زبان پهلوی ساسانی - خط پهلوی ساسانی - الفبای پهلوی ساسانی - خط اوستائی - الفبای اوستائی - زرتشت و تعلیمات او - امشاسپندان - بخش های اوستا - نثر پیش از اسلام - کتب پهلوی - شعر پیش از اسلام - علوم و تمدن در ایران باستان

ادبیات بعد از اسلام

بخش اول از صفحه ۴۳ تا ۸۱

دوره استیلای عرب - طاهریان - صفاریان از ۲۱ تا ۲۶۱ هجری

۱ - وضع سیاسی و اجتماعی ایران (۴۳ - ۵۵) : حمله

عرب - علل شکست ایرانیان - تأثیر استیلای عرب - نهضت

شعوبیه - نفوذ ایرانیها در عرب و اسلام - دانشمندان ایرانی.

۲ - اوضاع دینی تا پایان قرن سوم (۵۶ - ۶۵) :

اختلافات مذهبی - شیعه - خوارج - مرجئه - معتزله .

۳ - استقلال سیاسی و ادبی ایران (۶۵ - ۷۳) :

استقلال ایران و تشکیل سلسله های ایرانی - تحول زبان

پهلوی بفارسی - خط بعد از اسلام - نخستین سخنسرایان

فارسی - نثر درسی.

نظم و نثر درسی از صفحه ۷۴ تا ۸۱

اقسام نظم: غزل - قصیده - مثنوی - قطعه - مسمط - رباعی -

ترجیع بند - ترکیب بند - مستزاد.

بخش دوم از صفحه ۸۲ تا ۱۳۷

دوره سامانی تا عصر سلجوقی از سال ۲۶۱ تا ۴۳۲ هجری

۱ - دوره سامانی (۸۲ - ۹۹) : اوضاع سیاسی - اوضاع دینی -

اخوان الصفا - علوم و ادبیات.

شعرای دوره سامانی (۸۷ - ۹۶) : شهید بلخی - رودکی - سمرقندی -

دقیقی - کسائی - مروزی - شعرای دیگر.

نشر دوره سامانی (۹۶-۹۸) - دانشمندان عربی نویس.

۲ - دوره غزنوی (۱۰۰-۱۳۲): اوضاع سیاسی-اوضاع دینی-
علوم و ادبیات -

شعراي دوره غزنوی (۱۰۹-۱۲۵): فردوسی - فرخی - عنصری -
منوچهری - شعراي دیگر.

نشر دوره غزنوی (۱۲۶-۱۲۸) - دانشمندان عربی نویس.

کلیاتی درباره سبک و سبکهای ایرانی از ۱۲۳-۱۳۷
تعریف سبک - سبک خراسانی - سبک عراقی - سبک هندی -
دوره بازگشت ادبی - اختصاصات سبک خراسانی.

بخش سوم از صفحه ۱۳۸ - تا ۲۲۲

دوره سلجوقی تا تسلط مغول از سال ۴۳۲ تا ۶۲۸ هجری

اوضاع سیاسی - اوضاع اجتماعی - علوم و ادبیات - اوضاع دینی -
تصوف : خلاصه عقاید صوفیه - تأثیر تصوف در ادبیات - سبک
شعر و اختصاصات آن.

شعراي عصر سلجوقی (۱۵۵-۱۹۷) : اسدی طوسی -

فخرالدین گرجانی - ازرقی هروی - قطران - ناصر خسرو -

ابوالفرج رونی - مسعود سعد - عمر خیام - امیر معزی - عمیق

بخارائی - مختاری - ادیب صابر - عبدالواسع جبلی - سید حسن

غزنوی - انوری - رشید و طواط - جمال الدین اصفهانی - خاقانی -

مجیر الدین بیلقانی - ظهیر فاریابی - نظامی گنجوی - شعراي دیگر.

شعراي متصوف (۱۹۸-۴۰۸) : شیخ ابوسعید ابوالخیر -

باباطاهر عریان - خواجه عبدالله انصاری - سنائی غزنوی - شیخ عطار.

- نشر دوره سلجوقی (۲۰۸-۲۱۷): ۱- کتابهای تاریخی .
 ۲- کتابهای عرفانی و دینی ۳- کتابهای علمی و ادبی و اخلاقی-
 عربی نویسان و دانشمندان عصر سلجوقی.

بخش چهارم از صفحه ۲۲۳ تا ۳۰۲

عصر مغول و تیموری از سال ۶۲۸ تا ۹۰۷ هجری

علل حمله و استیلای مغول- اوضاع اجتماعی - اوضاع دینی-
 علوم و ادبیات عصر مغول و تیموری - سبک عراقی و
 اختصاصات آن.

- ۱- شعرای عصر مغول (۲۳۷- ۲۷۸): کمال الدین اسمعیل-
 مولوی - فخر الدین عراقی - سعدی - همایون تبریزی -
 شیخ شبستری- امیر خسرو دهلوی- اوحدی- خواجوی کرمانی-
 ابن یمن - سلمان ساوجی - حافظ شیرازی - عبیدزاکانی -
 عماد فقیه - بسحق اطعمه و شعرای دیگر.

- ۲- قرن نهم (۲۷۹- ۲۹۰): اوضاع تاریخی - اوضاع دینی-
 اختصاصات ادبی- جامی- شاه نعمه الله ولی- مکتبهای شعرای دیگر.
 نشر عصر مغول و تیموری (۲۹۱- ۲۹۹) : ۱- کتب تاریخی
 ۲- کتب ادبی و اخلاقی - دانشمندان عصر مغول و تیموری .

بخش پنجم از ۳۰۳ تا ۳۴۵

دوره صفویه تا مشروطیت از ۹۰۷ تا ۱۳۲۴ هجری قمری

اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی- علوم و ادبیات - سبک هندی
 اختصاصات آن .

۱- شعرای دوره صفویه (۳۱۲-۳۲۱): وحشی بافقی-محتشم کاشانی - عرفی شیرازی - کلیم کاشانی - صائب تبریزی- شعرای دیگر.

۲- دوره بازگشت ادبی (۳۲۱ - ۳۳۵): طبیب اصفهانی-هاتف اصفهانی- مجمر اصفهانی- نشاط اصفهانی- فتحعلیخان صبا- قائم مقام فراهانی- وصال شیرازی - قآانی - فروغی بسطامی- سروش اصفهانی- محمودخان صبا- شعرای دیگر .

نثر دوره صفویه وقاجاریه (۳۳۵-۳۴۱): ۱- کتب تاریخی ۲ - کتب ادبی ۳ - کتب لغت - دانشمندان دوره صفویه و قاجاریه .

از مشروطیت تا عصر حاضر

از صفحه ۳۴۶ تا ۳۵۱

اوضاع تاریخی - علوم و ادبیات - نظم - نثر

مقدمه

تعریف و موضوع
وفایده تاریخ ادبیات

ادب بمعنی فرهنگ و دانش ، مفهوم وسیع
و بمعنی کلی دارد و همه آثار فکری ، اعم از علمی
و ادبی را شامل است و انواع آثار فنی ، فلسفی ،

عرفانی و دینی و علمی جزئی از آن بشمار می آیند . ادیب کامل کسی
است که در هر رشته بویژه در علوم ادبی اطلاع جامع و کافی داشته
باشد و فرق بین ادیب و عالم آنست که ادیب از هر مطلبی بهره ای
دارد و عالم تنها يك مقصد را دنبال کرده در آن مهارت مییابد . بنابراین
تاریخ ادبیات که تاریخ افکار است در باره علوم و فنون ، عقاید و
اندیشه ها ، عادات و رسوم ، زبان و خط و کلیه مظاهر تمدن ملتی ، در
ادوار مختلف گفتگو میکند . از ترقی و تنزل و تحول و تغییراتی که
فکر و ذوق قومی در دوره های گوناگون پیدا کرده است بحث مینماید ،
علل ترقی و جهات تنزل علوم و ادبیات را روشن میسازد و در ضمن
دانشمندان ، نویسندگان و گویندگان را میشناساند .

ادبیات زائیده و مولود اجتماع است و مانند همه امور اجتماعی ،
تحت تأثیر زمان و مکان ، گاهی ترقی و زمانی تنزل مییابد و با شکست

و پیروزی و آسایش و اغتشاش ، تغییر میکنند ، از این رو میگویند :
ادبیات آئینه تمام نمائی است که خوشی و کمرانی قومی را در دوره‌ای
و خواری و زبونی همان قوم را در دوره دیگر ، نمایان میسازد . بعلاوه
ادبیات در ساختن و پرداختن اجتماع و تغییر محیط عامل مؤثری است
و نتایج آن گاهی بصورت انقلاب و زمانی بشکل نهضت و بیداری مردم
ظهور میکند .

بامطالعۀ تاریخ ادبی و توجه بآثار گذشتگان ، از افکار و تجربیات
نوابغ و بزرگان پیشین استفاده می کنیم و در زندگی وسعت نظر
و خیال می یابیم . با خواندن شاهکارهای ادبی و آشنائی باشیوه بزرگان
ادب ، زبان را بخوبی میآموزیم و قدرت آن را پیدا میکنیم که فکر
درست را از غلط ، شعر خوب را از بد ، نوشته و اثر روان و شیوا را
از بیان سست و ناروا تمیز دهیم .

عوامل مؤثر
در ادبیات

در بحث ادبی هر دوره ، اولاً توجه باوضاع
سیاسی و اجتماعی و اتفاقات تاریخی لازم
است زیرا همیشه هر انقلاب ادبی و علمی
بدنبال تغییر وضع اجتماعی و انقلاب سیاسی است . ثانیاً در هر زمان
و مکان ادبیات با افکار ، عقاید ، مذاهب و علوم متداول ، همبستگی تام
دارد و شاعر و نویسنده ، تحت تأثیر معتقدات و افکار محیط خود می باشد .
ثالثاً هر اثر ادبی که زائیده احساس و ذوق و نتیجه تجربه و فکر
گذشتگان است ، در آثار آیندگان تأثیر و اهمیت شایانی دارد . پس
در تاریخ ادبی هر عصر ، سه عامل مؤثر سیاسی و فکری و ادبی باید مورد
توجه و بحث قرار گیرد :

۱ - عامل سیاسی و اجتماعی - محیط و سیاست بزرگترین عامل ایجاد ادبیات است و حوادث تاریخی که منجر به شکست یا پیروزی میشود در تنزل یا پیشرفت ادبیات تأثیر شایان دارد. مثلاً با توجه به تاریخ ادبی ایران معلوم میشود: در دورانی که اداره امور کشور بدست سلطان مقتدر و فرمانروایان عادل بوده و مردم از نعمت رفاه و آسایش برخوردار بوده اند، ادبیات ترقی کرده و گویندگان و نویسندگان، در سایه امن و آرامش، بدیع ترین آثار خود را بوجود آورده اند. برعکس موقعی که جور و ستم و فقر، حاکم بر اوضاع اجتماعی بوده، ادبیات که مولود اجتماع است با انحطاط میل نموده و آثاری بوجود آمده است که نماینده زبونی و پریشانی است. همین اختلاف در محیط اجتماعی و اوضاع سیاسی، گاهی شاعر و نویسنده را آزاده و بلند همت ساخته و زمانی گوینده و نویسنده را مملوق و چاپلوس بار آورده است.

۲ - عامل فکری و مذهبی - افکار و عقاید و آداب و رسوم متداول هر دوره در ادبیات آن دوره تأثیر مستقیم دارد. در تاریخ ادبی ایران شواهد تأثیر دین و مذهب و افکار و اندیشه ها و اطلاعات و معلومات، در آثار ادبی بخوبی نمایان است و گوینده و نویسنده خواه ناخواه، تحت تأثیر معلومات و مذهب و افکار محیط خود بوده اند.

اگر شاعری از منطق و استدلال و روشنی فکر برخوردار است بسبب اقتضاء زمان و محیط است و اگر نسبت به مذهب تعصب و یا لایقیدی نشان میدهد، بجهت تأثیر فکر و محیط میباشد. بنابراین شاعر و نویسنده ای که آزادی فکر و عقیده دارد مقصود خود را بی پروا بیان میکند و پیرامون تکلفات و صنایع بدیعی نمیگردد. ولی در مقابل تقطیش عقاید

و تکفیر و تعصبات خشک، ناچار است سخن را باستعاره و کنایه و غالباً پیچیده و مبهم بیان نماید.

۳- عامل ادبی - آثار و افکار گذشتگان در ایجاد يك اثر ادبی، مؤثر است و شاعر یا نویسنده خواهی نخواهی تحت تأثیر شیوه پیشینیان قرار میگیرد. بعبارت دیگر ذخائر فکری در میان هر ملت، بصورت های مختلف، در آثار شعرا و نویسندگان جلوه گر میشود. و این آثار بنوبه خود در افکار آیندگان تأثیر و دخالت میکند. یعنی همانطور که محیط در ظهور نوابغ مؤثر است، نابغه نیز محیطی متناسب با افکار و روحیه خود بوجود میآورد.

گاهی شاهکار و اثری بدیع و زیبا، از ذوق شاعر و نویسنده ای تراوش میکند که مورد اقبال و توجه آیندگان قرار میگیرد و تقلید ادبی از اینجا ناشی میشود که گویندگان و نویسندگان، کوشش میکنند که خود نیز نظیر آن اثر را بوجود آورند و زمانی هم شعرا و نویسندگان بجایاتی سبک و شیوه متداول را کنار گذاشته سبک نوینی جانشین آن میسازند.

علاوه بر عواملی که بطور کلی بدانها اشاره شد امور دیگری نیز در ادبیات دخالت دارند که مهمتر از همه در تاریخ ادبی ایران تشویق سلاطین و وزراء و بزرگان است که بگویندگان و نویسندگان بدیده احترام نگریسته اند و بر اثر تشویق آنها بازار علم و ادب رونق یافته و منجر بظهور شعرا و علماء و نویسندگان بزرگ شده است.

همچنین آمیزش ملتی با ملت دیگر و ارتباط فکری اقوام باهم، موجب تغییر آداب و رسوم و پیشرفت علوم و صنایع میشود و در ادبیات نیز تأثیر میکند.

کلیاتی در باره زبان و خط

۱- زبان

زبان عبارت از صداهائی است که دارای معنی باشد. هوائی که از گلو خارج میشود اگر در جائی از حلق تا لب قطع گردد حروف بی صدا را بوجود میآورد و اگر صدای درست شده بدون برخورد هوا با یکی از مخارج دهن خارج شود حروف صدا دار تشکیل میشود. بپیوستن حروف، کلمه و از مجموع کلمات جمله و کلام بوجود میآید.

در باره اصل و مبداء زبان، عقاید مختلف ابراز شده است: بعضی از زبان شناسان معتقدند که بشر در يك نقطه از زمین بوجود آمده و دارای زبان واحد بوده، بعد بنواحی دیگر رفته است و بواسطه تغییر محیط و تأثیر آب و هوا و پراکندگی مردم بتدریج اختلافاتی در لهجه و زبان ایشان ظاهر شده است. شباهت لغات و قواعد دستوری بین پاره ای از زبانهای امروزی، دلیل وحدت ریشه آنها است ولی این عقیده قطعی نیست. زیرا این شباهت در کلیه خصائص وجودی بشر از عادات و اخلاق و رسوم و سنن نیز موجود است.

عده دیگر از محققین عقیده دارند که انسان در نواحی مختلف پیدا شده و همانطور که از حیث نژاد و شکل و قیافه با هم فرق کلی دارند، لابد هر يك زبان بخصوصی داشته و هر دسته و قومی بزبان جدا گانه ای گفتگو میکرده اند که میتوان زبان آنها را ریشه زبانهای گوناگون امروزی دانست.

بهر حال آنچه مسلم است اینست: مردمی که گوشه گیر بوده و اوضاع سیاسی و اجتماعی یکنواخت داشته باشند و بادیگران آمیزش

نکنند، دگر گونی زبان در بین ایشان بکندی صورت میگیرد و برعکس بسبب معاشرت و مراوده با طبقات و مردم بازبانهای مختلف، زبان آنها سرعت تغییر و تحول می یابد .

مر احل تکامل زبان - با مقایسه زبانهای موجود دنیا، معلوم میگردد که زبان سه مرحله ترقی و تکامل را گذرانده است:

۱- زبان يك صدائی (۱) که همه واژهها در حال ریشه است و هر ریشه بیش از يك صدا ندارد و بدون اینکه پیشاوند یا پساوندی بر ریشهها افزوده شود و یا باهمدیگر بتوانند ترکیب شده واژههای نو بسازند ، پهلوی هم قرار گرفته جمله را تشکیل میدهند .

بعقیده زبان شناسان نخستین سخنگوئی بشر ، با این قسم زبان آغاز شده است و در عصر ما نیز زبانهای وجود دارند که در این مرحله متوقف شده اند . مانند زبان چینی ، سیامی و آنامی .

۲- زبان پیوندی (۲) - در این مرحله ریشهها تغییر نمیکند و با پیوستن اجزائی بر ریشه، واژههای جدیدی ساخته میشود. از زبانهای کنونی که در این مرحله عبارت از زبان مردم اورال و آلتائی، ترکی، مجارستانی ، فنلاندی و ژاپنی میباشد.

۳- زبان صرفی (۳) که ریشه تغییر میکند و پیشاوند و پساوند بر ریشه اضافه میشود و واژهها باهم ترکیب شده معانی مختلف حاصل میگردد . بیشتر زبانهای کامل و معروف و متداول کنونی جهان جزء زبان صرفی است .

تقسیم زبانهای منصرف - زبانهای صرفی بدو دسته بزرگ

۱- Les langues monosyllabiques

۲- Les langues agglutinantes

۳- Les langues à flexions

هندواروپائی و سامی تقسیم میشود :

زبانهای هندواروپائی که از هند تا اروپا بدان گفتگو میکنند، در اصل زبان مشترك قومی بوده که در يك نقطه معین با هم زندگی میکردند و بعد بعلم وجهاتی بنای مهاجرت گذاشته اند .
قبیله ای که آریا نام داشت بسرزمینی که ایران نامیده میشود رسید و بومیان راشکست داد و در این سرزمین مسکن گزید . واژه ایران که در قدیم آریانه نامیده میشد بمعنی محل آریاها (نجبا - اشراف) است .

قبیله دیگری از طریق پامیر بطرف هند و دره پنجاب رفت و در آنجا رحل اقامت افکند . گروه دیگر باروپا رفتند و در آن سرزمین پراکنده شدند و بنام یونانی، اسلاو، ژرمن و غیره معروف شدند .
مرکز زبان سامی، جنوب شبه جزیره عربستان بوده و با مهاجرت ایشان این زبان، در تمام عربستان و سایر نقاط پخش گردیده است
عربی، عبری، آرامی، سریانی، بابلی، فنیقی، حبشی از شعبه های زبان سامی است .

۲- خط

بشر اولیه از خط و رموز آن آگاهی نداشت، ادوار بسیار طولانی بدین ترتیب زندگی کرد، تا احتیاج او را بتصویر افکار خود یعنی ایجاد خط موفق ساخت . تاریخ تمدن بشر از موقعی آغاز میشود که خط اختراع و معمول شده است .

خط سه مرحله را پیموده تا بصورت امروزی درآمده است:

تصویرنگاری، پندارنگاری، الفبائی .

۱- تصویرنگاری - خط در مرحله نخستین ، جنبه ابتدائی و ناقص داشت و مقصود ، بصورت نقوش و رسم تصاویر نگاشته میشد. خط هیرو گلیفی (خط مقدس) که در مصر قدیم معمول بود ، صورتی کامل از خط تصویری است . این خط برای بیان همه مقاصد بسیار مشکل بود زیرا بیان محبت و دشمنی و تجسم اسامی معنی ، با این خط به سہولت ممکن بود .

۲- پندارنگاری (۱) - در مرحله دوم تصویر کم کم ساده شد و بصورت علامت و نشانه درآمد و برای اسامی معنی نیز علائمی ایجاد گردید. این مرحله که نقش فکری پندارنگاری نامیده میشود بسبب زیادی علائم ، آموختن آن بسیار دشوار و بیان مقصود مشکل میباشد. این خط مدتها مورد استفاده مردم مصر و بابل و آشور بود و امروزه خط چینی و تاحدی خط ژاپونی هنوز در این مرحله است. علائم ریاضی که بصورت خط بین المللی درآمده از نمودارهای پندارنگاری است.

۳- مرحله الفبائی - اختراع الفبایکی از بزرگترین موفقیت های بشر است که بوسیله ۲۵ تا ۴۰ علامت یا حرف ، میتوان تمام مقاصد و مطالب خود را نوشت مانند خطوط ایرانی ، عربی ، لاتینی ، یونانی ، هندی و غیره .

واژه الفبا از زبان فنیقی گرفته شده و در اصل «الف بت» بوده که در زبان فنیقی بمعنی «گاومیش-خانه» است . وجه تسمیه الفبا آنست که فنیقی ها هر حرف از الفبا را بصدای کلمه ای که با آن حرف آغاز میشود نام گذاری کرده اند. مثلاً حرف اول را «الف» گفتند که بمعنی

گاو میش و صدای اول آن (آ) میباشد و حرف دوم را «بت» نامیدند که بمعنی خانه است. بدین ترتیب حروف دیگر الفبا را نام گذاری کرده اند.

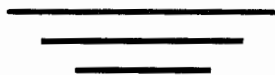
سومریها که چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در جنوب عراق حالیه میزیستند خط میخی را بوجود آوردند و پس از ایشان، این خط بوسیله اکادیا در بین اقوام سامی رواج یافت. بابلیها که در جنوب عراق کنونی و آشوریا در شمال عراق حکومت داشتند خط سومری را وسیله کتابت قرار دادند. ایلامیها که در سرزمین خوزستان بودند و پایتخت آنها شوش بود خط میخی را برای نوشتن برگزیدند.

در قرن نهم پیش از میلاد، خط میخی بارمنستان راه یافت و این خط نزد هر قومی که رایج شد بازبان و چگونگی تلفظ آنها سازش پیدا کرد و خطوط میخی گوناگون از خط سومریها بوجود آمد. ایرانیان نیز خط را از سومریها و ایلامیها گرفتند و باتصرف در آن، بصورت کاملتری درآوردند.

در داستان های کهن ایرانی و شاهنامه فردوسی، اختراع خط به طهمورث پیشدادی نسبت داده شده و چنین آمده است: دیوها گرفتار و اسیر طهمورث زیناوند شدند و از او خواستند که آنان را نکشد و امان دهد تا هنر خط و نوشتن را بوی بیاموزند:

چو طهمورث آگه شد از کارشان	بر آشفته و بشکست بازارشان
کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آنکهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر	بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار

چو آزادشان شد سر از بند اوی بجستند ناچار پیوند اوی
 نبشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
 نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی چه فارسی
 ز هندی و چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی
 از گفته فردوسی و روایات باستانی معلوم میشود که ایرانیان
 خط را پس از بسط قدرت و تسلط بممل مجاور ، از ملتهای مغلوب
 آموخته‌اند و توان گفت که خط همه اقوام و ملل ، از سامیه‌است که
 با دخل و تصرف و بنا بذوق و سلیقه آنان ، بصورت‌های گوناگون در
 آمده است .



ادبیات پیش از اسلام

تقسیم تاریخ ادبیات - تاریخ ادبیات ایران بدو دوره متمایز پیش از اسلام و بعد از اسلام تقسیم میشود. ملاک این تقسیم، تنها تسلط اعراب و انقراض سلسله ساسانی نیست زیرا اتفاقات و حوادث سیاسی تنها عامل تمایز ادبیات نمیتواند باشد بلکه علت این تقسیم، آنست که این دو دوره از هر جهت با هم فرق دارند و با آنکه ایرانیان، بسیاری از سنن و خصوصیات کهن ملی خود را بعد از تسلط اعراب حفظ کردند ولی بعلمت تغییر مذهب و زبان و تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی، ادبیات بعد از اسلام با پیش از اسلام تفاوت کلی حاصل کرد.

دوره هخامنشی (۵۵۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد)

تاریخ ایران از زمان مادها (۷۱۵ تا ۵۵۰ پ.م) روشن و مدون است. شخصی بنام **دیاکو** مؤسس سلسله ماد بود. او همگمتان یا کباتان (همدان) را پایتخت خود قرار داد. یکی از فرمانروایان بزرگ ماد بنام **هوخشتر** حکومت آشور را منقرض ساخت و دولت ماد را اقتدار و اهمیتی بخشید. جانشین او که **آستیاژ** نام داشت مغلوب کوروش هخامنشی شد و سلسله ماد منقرض گردید.

از زبان مادی سند و آثار کتبی باقی نمانده ولی شکی نیست که زبان مادی با پارسی باستان خویشاوندی نزدیک داشته است، بطوریکه پارسیها و مادیها، زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند.

کوروش مؤسس سلسله هخامنشیان ، مرکز حکومت خود را در بازار گاد قرارداد و کشور لیدی و بابل را در ۵۳۹ پ . م مسخر نمود و مهمترین دولت و سلطنت دنیای قدیم را تشکیل داد . داریوش کبیر (۵۲۱ - ۴۸۶ ق . م) ، بزرگترین شاهنشاه هخامنشی ، نخست یاغیان کشور را سرکوبی کرد و در داخل کشور نظم برقرار نمود . آنگاه بکشور گشائی پرداخت و وسعت کشور ایران را از سرحد چین تا دیگر اراضی سوزان افریقا بسط داد و دولت هخامنشی را از مقتدرترین دولتهای روی زمین کرد.

فرهنگ و تمدن درخشان ایران از روزگار هخامنشی آغاز میشود که سندهای موجود و آثار باقیمانده ، قدرت و عظمت هخامنشیان و نیاکان ما را مسلم میدارد .

زبان ایرانیان در زمان هخامنشیان ، پارسی باستان
پارسی باستان
 یا فرس قدیم نامیده میشود که ریشه زبان فارسی کنونی است . کتیبههای شاهان هخامنشی و لوحهای زرین و سیمین که از آن روزگار باقیمانده باین زبان نوشته شده است . مجموع واژههای اصلی کتیبهها ، از چهارصد کلمه تجاوز نمیکند و مطالب آن عبارتست از نام و شرح خاندان شاهان - تفصیل فتوحات - ستایش یزدان - نکوهش دروغ و ناپاکی - سفارش بر راستی و نیکوکاری .

این کتیبهها اغلب بچند زبانست و غیر از پارسی باستان ، بزبانهای آسوری ، ایلامی ، آرامی که بین ملل دست نشانده هخامنشیان معمول بود ، نگاشته شده است .

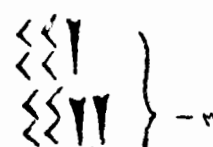
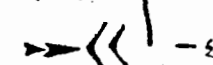
مجموع کتیبههای هخامنشی بالغ بر چهل کتیبه است و مهمترین آنها در تخت حمشید ، همدان ، شوش ، نقش رستم ، بیستون ، الوند و

وان است که کتیبه بیسنون از همه مفصلتر و مشتمل بر ۴۲۰ سطر و هیجده هزار و نه صد کلمه میباشد که داریوش در این کتیبه چگونگی فرونشاندن شورشهای داخلی و غلبه و تسلط بکشورهای خارجی و حدود متصرفات خود را شرح میدهد و در پایان مجدوبزرگواری کشور ایران را آرزو میکند .

خط میخی - کتیبههای هخامنشی بخط میخی است . ایرانیان این خط را از قوم کلد و آشور گرفتند و در آن تغییراتی دادند ، شکل خطهای کج و مایل را حذف کردند و آنرا بصورت الفبائی درآوردند . این خط از چپ براست نوشته میشد و دارای ۳۶ حرف بود و در کنده کاری و نوشتن روی سنگ و اجسام سخت بکار میرفت .

اولین خط میخی که بدست آمده از زمان کوروش و آخرین آن از روزگار پادشاهی اردشیر سوم است و بسبب دشواری نگارش ، خط میخی از دوره اشکانیان روبزوال نهاد و بتدریج منسوخ شد .

در خط میخی و کتیبهها پنج کلمه بصورت پندارنگاری باقی مانده است :

(اهورامزدا)	اورامزدا		۱ -
(شاهنشاه)	خشایشیه		۲ -
(کشور)	دهیو		۳ -
(خدا)	بغا		۴ -
(بوم-سرزمین)	بومی		۵ -

الفبای میخی هخامنشی

𐎠 A , Ā	آ-آ	𐎡 Me	م
𐎢 Ba (-e, -o)	ب-ب	𐎣 Mo	م
𐎤 Ca (-e, -o)	ش-ش	𐎥 Na (-e)	ن-ن
𐎦 Ča (-e)	ج-ج	𐎨 No	ن
𐎪 Da	د	𐎬 O , U	ا-او
𐎮 De	ی	𐎰 Pa (-e, -o)	پ-پ
𐎲 Do	د	𐎴 Ra (-e)	ر-ر
𐎶 E , I	ای-ای	𐎸 Ro	ر
𐎺 Fa	ف	𐎼 Sa (-e, -o)	س-س
𐎾 Ga	گ	𐎿 Ša (-e, -o)	ش-ش
𐏁 Go	گ	𐏃 Ta (-e)	ت-ت
𐏅 Ha (He)	ه-ه	𐏇 To	ت
𐏉 Ja (Ža)	ج-ج	𐏋 Ṭa (-e, -o)	ث-ث
𐏍 Je	ج	𐏏 Va	و
𐏑 Ka	ک	𐏓 Ve	و
𐏕 Ko	ک	𐏗 Xa	خ
𐏙 L	ل	𐏛 Ya (-o)	ی
𐏛 Ma	م	𐏝 Za (-e, -o)	ز-ز

علامت فاصد بین کلمات ، ، ،

و هرچه گفته میشد عمل میکردند و قانون مرا نگه میداشتند: ماد، خوزستان، خراسان، هارائوه (رات)، بلخ، سغد، خوارزم، سیستان، آراخوری (رخج)، قندهار، هند، سکاهای تیزخود، بابل، آشوریه، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، سارد، یونان، سکاهای آنطرف دریا، حبشی ها.

بند چهارم - داریوش شاه گوید: وقتی که اهورامزدا این کشور را در جنگ دید آنرا بمن بخشید. مرا شاه کرد بخواست اهورامزدا من شاه هستم. من آنها را بجایشان نشاندم، آنچه بآنها گفتم آنرا کردند آنچنان که من میخواستم بود. پس اگر فکر کنی که چقدر داریوش شاه کشور داشت پیکر را بین آنهایی که تخت مرا میبرند، آنوقت خواهی شناخت و دانسته میشود که نیزه مرد پارسی دور رفته است و مرد پارسی دور از پارس جنگ میکند!

بند پنجم - داریوش شاه گوید: آنچه کرده شد همه را بخواست اهورامزدا کردم. اهورامزدا مرا یاری داد تا اینکه کرده را کردم. اهورامزدا مرا حمایت کند از بدی و خانواده مرا و این کشور را. این را من از اهورامزدا خواش میکنم اهورامزدا آنرا بمن بدهد.

بند ششم - ای مرد اینست فرمان اهورامزدا. این بنظر تو زشت نیاید این راه را راست از دست مگذار و گناه مکن.

اینک چند جمله از بنداول کتیبه نقش رستم با تلفظ فارسی باستان نوشته میشود:

«**بغ وزر که اورا مزدا هی ایهم بومیم ادا هی اوام آسمانم ادا هی مرتیم ادا هی شیائیم ادا مرتیهیا**»

قدیمترین اثر از آثار آریائی اوستاست. زبان
زبان اوستائی

اوستائی با سانسکریت، زبان ادبی و کهن هندیان شباهت تام دارد و معلوم میشود که ایرانیان و هندیان در روزگاری باهم زندگانی کرده و زبان مشترکی داشته اند که ریشه زبان اوستا و سانسکریت بوده است.

زرتشت پیغمبر ایرانی که قرنهای پیش از مسیح زندگی میکرده از مغرب یا شمال غربی ایران برخاسته و متوجه مشرق ایران شده

است و پیروانش گشتاسب و گرشاسب در مشرق ایران بوده‌اند پس زبان زرتشت (اوستائی) در قسمت‌های شرقی مفهوم بوده‌است.

اوستا دارای دوله‌جه است قسمتی از خود زرتشت که خیلی قدیمی است و بقیه جدید می‌باشد. **گاتها** یا سرودهای مذهبی باغلب احتمال از خود زرتشت است چون شعر بوده بدون تغییر و تصرف زیاد باقیمانده و بدست ما رسیده‌است.

اوستا در قدیم دارای ۲۱ فصل بوده که مردم ایران از حفظ داشتند. در استیلای اسکندر، مقداری از آن از دست رفت. بلاش اول اشکانی (۷۸ تا ۵۱ پ.م) اهتمام بجمع‌آوری اوستا نمود و دستور داد اوستای پراکنده را که موبدان در حافظه داشتند جمع‌آوری کنند. ولی اقدام اساسی برای تدوین آن در زمان اردشیر بابکان انجام گرفت و وعده‌ای از موبدان که ریاست آنها با **تنسر**، هیربد هیربدان بود مأمور جمع‌آوری اوستا شدند. بعد از اردشیر، پسرش شاپور اول خرده اوستا را که پراکنده بود جمع‌آوری کرد. بروزگار شاپور دوم ساسانی (۳۰۹ تا ۳۷۰ م) دربارهٔ مراسم دینی بین زرتشتیان اختلافی روی داد و بدستور شاپور **آذر بدمهر اسپندان** موبد موبدان بکتاب اوستا مراجعه و مطالب آنرا مرتب نمود.

دوره اشکانیان (۲۴۹ پ.م تا ۲۲۶ میلادی)

پس از مرگ اسکندر، کشورهای متصرفی، بین جانشینان او تقسیم شد و سلوکوس فرمانروائی ایران منصوب گردید. مدت هشتاد سال سلوکی‌ها بر کشور ایران تسلط داشتند تا آنکه مردم خراسان

باقیام مردانه، سلوکی‌ها را مغلوب ساختند و دولت‌پارت (۱) یا اشکانیان را بوجود آوردند.

پارت سرزمین خراسان و گرگان کنونی است که در کمیته بیستون جزو کشورهای که داریوش بر آنها حکمرانی داشته، نامش آمده است. واژه پهلوی از همان لغت پرتوه یا پرتواست که در نتیجهٔ تطور لغوی بآن صورت درآمده است و لفظ پهلوان بمعنی شجاع از همین واژهٔ پهلوی است چه پرتوها (پهلویها) قریب ۵۰۰ سال در مقابل هجوم رومیان ایستادگی کردند.

پس از استقرار اشکانیان، زبان پهلوی یا زبان **زبان پهلوی اشکانی** مردم خراسان زبان رسمی و درباری ایران شد و تا تسلط اعراب زبان مردم شمال و مشرق ایران بود.

از زبان پهلوی اشکانی که به پهلوی شمالی نیز معروفست چند کلمه و مسکوک، آثار مهمی باقی نمانده و در ضمن زبان ارمنی و لهجه‌های آذربایجان و خراسان، پاره‌ای از واژه‌های پهلوی اشکانی دیده میشود.

گاهی از کلمهٔ پهلوی، زبان فارسی روان، اراده میشود بطوریکه در دوره‌های اسلامی، پهلوی زبان میگفتند مقصود زبان فارسی بوده و آنرا در برابر زبان عربی استعمال میکردند. این زبان که اصل آن از فارسی باستان است بمرور زمان تغییر پیدا کرد و پس از تحول بسیار بصورت فارسی و زبان دری درآمد.

مانی در سال ۲۵۱ میلادی بسن چهل و پنج سالگی ادعای پیغمبری

(۱) پارت Parthava پرتوه - بسبب گذشت زمان در کلمهٔ پرتو تحول ایجاد شده و حروف (راء) به (لام) و (تاء) به (هـ) تبدیل گردیده و در نتیجه پرتو، پلهوشده و بر اثر قلب لام و هـ بصورت پهلودرآمده است.

کرد و جهت تبلیغ شاپور اول ساسانی بدین خود ، کتاب شاپورگان را بزبان پهلوی اشکانی نگاشت. قسمتی از آثاری که اخیراً از مانویان در تورفان (ایالتی از ترکستان چین) پیدا شده بنا بعقیده عده‌ای از محققین بخط و زبان پهلوی اشکانی میباشد.

رساله‌ای هم بزبان پهلوی در دست است بنام درخت آسوریک که جمعی از محققین عقیده دارند که اصل آن بزبان پهلوی اشکانی بوده و بعد به پهلوی ساسانی درآمده است و این کتاب در اصل منظوم بوده و اشعار ۱۲ هجائی داشته ولی اینک اوزان ابیات بهم خورده و به نثر تبدیل شده است. موضوع درخت آسوریک عبارتست از منظره درخت خرما و بز. بعنوان نمونه چند سطر از آن کتاب با ترجمه نقل میشود.

درختی رست است تر او شتر و اسوریک ،
بنش خوشگ است ، سرش هست تر ،
ورگش کنیا ماند ، برش ماند انگور ،
شیرین بار آورد.
مرتومان وینای آن ام درختی بلند.

ترجمه : «درختی رسته است آن طرف شهرستان آسوریک ، بنش خشک است و سراو تراست ، برگش به نی ماند و برش بانگور . شیرین بار آورد. مردمان بینی من آن درخت بلندم.»

اخیراً سندی متعلق بزبان پهلوی اشکانی در «اورامان» کردستان کشف شده و آن عبارت از دو قباله زمین است که در ۱۲۰ سال پیش از میلاد مسیح آنهارا بخط پهلوی اشکانی روی پوست آهو نوشته اند.

خط پهلوی اشکانی - خط پهلوی که با حروف جدا از هم و مقطع واز راست بچپ نوشته میشد از خط آرامی اقتباس شده بود ، خط آرامی را کلدانیان که تابع ایران بودند در این کشور رواج دادند. در زمان هخامنشیان این خط مخصوص تحریر بود و خط میخی برای

کتیبه و کنده کاری بکار میرفت ، در دوره اشکانیان خط پهلوی برای کتیبه و کنده کاری هر دو معمول شد. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف است و عیب بزرگ و اشکال مهم الفبای پهلوی اشکانی اینست که يك حرف گاهی چند صدای مختلف میدهد .

دوره ساسانیان (۲۲۶ تا ۶۵۰ میلادی برابر با ۳۱ هجری)

اردشیر بابکان (۲۲۶-۲۴۱ م)، اردوان آخرین پادشاه اشکانی را شکست داد و آن سلسله را منقرض و سلسله ساسانی را تأسیس کرد و پایتخت را از شمال به جنوب ایران منتقل نمود . مذهب زرتشت را که از روزگار تسلط اسکندر بتدریج از رونق افتاده بود آئین رسمی ایرانیان کرد و آتشکده های خاموش را روشن ساخت و باحیای امور مذهبی و تنظیم کارهای کشوری همت گماشت. جانشینان اردشیر ، در آبادانی کشور و بسط علم و فرهنگ و ترویج آداب و رسوم ملی، کوشش بسیار نموده اند .

زبان پهلوی ساسانی زبان پهلوی ساسانی که به پهلوی جنوبی معروف است با پهلوی اشکانی تفاوت مختصری دارد. باملاحظه بعضی لغات که هنوز در زبان فارسی بکار میرود. میتوان باختلاف میان دولهجه اشکانی و ساسانی پی برد. مثلاً «گرسنه ، گسنه» که بزبان پهلوی اشکانی است در زبان پهلوی ساسانی «گشنه» است . همچنین «فرستك» در پهلوی اشکانی، «فرشتك» در پهلوی ساسانی و فرشته در زبان فارسی است.

اصل زبان پهلوی جنوبی نیز از پارسی باستان است و بجهت آنکه پاره ای از اصطلاحات دینی و لغات اوستائی در آن راه یافته و از حیث قواعد دستوری با پهلوی اشکانی فرق مختصری دارد ، از اینرو آنرا لهجه ای از لهجه های پهلوی می شمارند.

از زبان پهلوی ساسانی آثار متعددی باقیمانده که قسمت عمده آن کتب دینی، اخلاقی، ادبی و داستان است.

در روزگار ساسانیان اوستا جمع آوری شد و ترجمه و تفسیرهایی بر آن پهلوی نوشتند و آنرا زنده گفتند و شرحی که بعد برای زنده نوشته شد به پازند معروفست.

خط پهلوی ساسانی - خط پهلوی ساسانی، از روی خط پهلوی اشکانی تنظیم شده که در کتیبه‌ها، حروف آن مانند پهلوی اشکانی مقطع نوشته میشد و در نامه‌ها و تحریر، باهم ترکیب می‌یافت. تعداد الفبای پهلوی را از ۱۸ تا ۲۵ حرف نوشته‌اند و علت این امر آنست که در خط پهلوی يك حرف، چند صدای مختلف میدهد.

دبیران دوره ساسانی، بعضی از لغات را بآرامی مینوشتند و هنگام خواندن، پهلوی میخواندند و اینرا هُز و اُرش می‌نامیدند، نظیر روشی که در حساب سیاق (نوعی از حسابداری بازرگانی) معمول میباشد که اعداد را برعربی مینویسند و در موقع خواندن فارسی می‌خوانند مانند «ع—ر» که ده خوانده میشود، همان «عشر» عربی است. در پهلوی ساسانی هم «ملکان ملکا» می‌نوشتند، «شاهنشاه» میخواندند و «یوم» مینوشتند، «روژ» میخواندند.

با آنکه زبان پهلوی از حیث قواعد دستوری و ریشه لغات با زبان فارسی اختلاف بسیار جزئی دارد، بسبب اینکه الفبای پهلوی حروف صدادار (اعراب) ندارد و يك حرف، صدای مختلف میدهد و تقنین نویسندگان که هز و اُرش را معمول کرده‌اند، خواندن کتب پهلوی خالی از اشکال نیست.

خط پهلوی در دوره ساسانیان معمول بوده و تا حدود يك قرن بعد از اسلام در ایران رواج داشته است و تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی دفاتر

دیوانی بخط پهلوی نوشته میشد و بعد از آنکه خط عربی جانشین آن شد تا مدتی بین جمعی از ایرانیان مخصوصاً موبدان این خط برای نامه نگاری و نوشته های دینی بکار میرفت.

کتیبه های از دوره ساسانیان کشف شده که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - کتیبه نقش رستم نزدیک تخت جمشید از اردشیر بابکان
 بسه زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و یونانی.

۲ - کتیبه حاجی آباد درسه فرسخی تخت جمشید از شاپور اول
 ساسانی که به پهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده.

۳ - کتیبه پایکولی بین قصر شیرین و سلیمانیه که کتیبه بسیار مفصلی است از نرسی بخط پهلوی اشکانی و ساسانی. در این کتیبه نرسی بیان میکند که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورده و خود بسلطنت رسیده است. این کتیبه راجع بحدود ایران در آن زمان اطلاعات جالبی میدهد.

الفبای پهلوی ساسانی

س	آ - ا - خ - ه	و - ی	س
ل	ب	پ - ی - و	ش
و	پ - ف - و	ه	غ
م	ت	و - ی	ک - گ
ی	ج - چ - ژ	ه	م
ر	د - ل	ا	ر - ل - ن - و - ع
ز	ز	د - ز - ک - ی - ه	ج - د - ز - ک - ی - ه

الفبای اوستائی (دین دیره)

ژ	ز	ک	a	آ	د
ژ	ژ	ک	ā	آ	د
ni	ن نل 3 غلط نبرد	کد	i	ای (کوتا)	د
t	ت	۴	t	ای (کشید)	د
t-th	ت - ته	ک	u	او (کوتا)	د
d	د	و	ū	او (کشید)	د
d-dh	ذ	د	e	ا (کوتا)	د
n	ن	ز	ē	ا (کشید)	د
p	پ	پ	e	ا (درسط کلمه)	د
f	ف	ل	o	ا (کوتا)	د
ḡ	ب	ل	ō	ا (کشید)	د
w	و	کد	ao	او	د
m	م	۴	ni	ان	د
y	ی (در اول کلمه)	۴	ā	آ (دینی غلط نبرد)	د
y	ی (در وسط کلمه)	د	k	ک	د
r	ر	ل	kh	خ	د
v	و (در اول کلمه)	خا	khv	خو	د
v	و (در وسط کلمه)	د	g	گ	د
s	س	د	gh	گ	د
ś-śh	ش شد	د	ni	اند	د
ś	ش	د	ñ	چ	د
h	ه	س	j	ج	د

زرتشت و تعلیمات او

زرتشت پیغمبر ایرانی در آذربایجان (نزدیک دریاچه رضائیه کنونی) بدنیا آمد. نام پدرش پوروشسب و اسم مادرش دغدو بود.

درباره زمان زرتشت بین مورخین و محققین اختلاف نظر موجود است: عده ای از مورخین زمان ولادت او را در حدود ۶۶۰ سال پیش از مسیح ذکر کرده اند و جمعی از محققین پس از توجه به مطالب اوستا که زرتشت را مکرر بنام نخستین قانون گذار و اولین مربی روحانی بشر یاد میکنند، عصر زرتشت را در حدود ۶۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میدانند.

زرتشت اسپهتمان (از نژاد سفید) از روزگار جوانی با گمراهی و بت پرستی مردم، مبارزه میکرد و آنها را بگفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک دعوت مینمود تا در سن بیست سالگی بسبب آزار مردم، گوشه نشینی اختیار کرد و بر ریاضت پرداخت. در سن سی سالگی از جانب خداوند به پیامبری برگزیده شد و مردم را بقبول دین و آئین یکتا پرستی خواند. روحانیون و مردم گمراه در صدد آزار و قتل وی برآمدند. زرتشت ده سال بعد از بعثت ناگزیر جلای وطن اختیار کرد و با یاران و کسان خود بجانب شرق و شهر بلخ رهسپار شد. پادشاه بلخ در آن موقع گشتاسب پسر لهراسب از سلسله کیان بود. پیغمبر ایرانی رسالت و ادعای خود را بپادشاه بلخ اظهار کرد و «کی گشتاسب» آئین زرتشت را پذیرفت و او را در کنف حمایت خود گرفت و برای ترویج تعالیم و احکام او همت گماشت و دستور داد دوازده هزار پوست گاو را دباغی کردند و کتاب اوستا را با طلای خالص در آن نوشتند و یک

نسخه از اوستا را در آتشکده آذر گشسب و نسخه دیگر را در تخت جمشید قرار دادند.

ارجاسب پادشاه توران که برادر زاده افراسیاب بود از گرویدن گشتاسب بزرگشت بر آشت و بایران تاخت و بزد و خورد با ایرانیان پرداخت. در این جنگ وستیز، تورانیان بدست اسفندیار پسر گشتاسب تار و مار شدند. ارجاسب باردیگر با سپاه زیاد بایران حمله کرد. چون اسفندیار مورد بدگمانی پدر واقع وزندانی بود و گشتاسب هم بسیستان رفته بود تورانیان بآسانی وارد بلخ شدند و زرتشت در آتشکده بلخ بسن ۷۷ سالگی بدست یکنفر تورانی بنام «برات رو کرش» کشته شد. اصول تعلیمات زرتشت باختصار بقرار زیر است:

۱- مبداء و مقصد و نقشه سرتاسر جهان مادی و معنوی، بدست يك وجود مطلق لایتنهای بنام اهورامزدا است (صاحب دانا و توانا).

۲- سراسر کائنات تحت تأثیر دو قوه متضاد سپنتامینو (نیکی) و انگره مینو (بدی) است. برای رسیدن بکمال واقعی باید به نیکی گروید و از بدیها پرهیز کرد و سه اصل اساسی **هُومَت** (پندار نیک) **هُوخت** (گفتار نیک) **هُوورشت** (کردار نیک) را بعنوان اصول دین همیشه در مدنظر قرار داد.

۳- زرتشت مانند بودا تعلیم نمیدهد که «نجات هر کس در فنای اوست و باید از همه لذایذ مادی دست شست و در گوشه انزوا، ریاضت کشید» بلکه دستور میدهد انسان برای زندگانی اجتماعی و انجام دادن کار مفید خلق شده و زندگی، مبارزه دائمی بین خیر و شر است و زرتشتی پاکدین باید بکار و کوشش پردازد و پشتیبان راستی باشد و علیه بدی و زشتی ستیزه کند.

۴- زرتشت به پیروان خود سفارش میکند که امشاسپندان یا مہمن فرشتگان را نیز ستایش و پرستش کنند واز مرد و زن و غنی و فقیر از شش امشاسپند که صفات ایزدی هستند بهره‌مند شوند و آنها را در ضمیر خود پرورش دهند تا سعادت زندگی و رستگاری آخرت یابند. هر مزد نام پاک اهورامزدا خدای بزرگ جهان، بمنزلۀ مرکز دایرۀ عالم وجود است و سایر امشاسپندان مظهر صفات او هستند، از اینرو در آئین زرتشت، هر مزد را در سر امشاسپندان قرار میدهند. علت این امر آنست که انسان باید نخست خدا را بیگانگی بشناسد و بعد بصفات دیگر او که به امشاسپندان تعبیر شده است پی برد و در تہذیب نفس و پاکیزگی دل و جان از آنها پیروی کند.

امشاسپندان (۱) عبارتند از اردیبهشت، بہمن، شہریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد (۲):

اردیبهشت (اشاوہیشتا) بمعنی راستی و درستی و پاکی و تنہا وسیلہ سعادت دنیوی و نجات اخروی است. این فرشتہ در جهان مادی، نگہبان آتش میباشد.

۱- واژه امشاسپند بمعنی بیمارگ مقدس، مرکب از سه جزء است:

آ علامت نفی، مشا یعنی مرگ، سپند یعنی مقدس.

۲- چون با خط فارسی نمیتوان اصطلاحات و واژه‌های اوستایی را با تلفظ صحیح نوشت ناچار آنها را برای اینکه دانشجویان درست بخوانند بخط لاتین مینویسیم:

امشاسپند Amesha spenta: اشاوہیشتا Asha vahishta
(اردیبهشت) - وھومنه Vohumana (بہمن) - خشرو ویریا
Xshathra vairya (شہریور) - سپنتا ارمئیتی Spenta armaiti
(سپندارمذ) - ہئوروات Haurvatat (خرداد) - امرتات Ameretat
(امرداد).

بهمن (وهومنه) یعنی منش و اندیشه نیک، که بوسیله آن آدمی دارای ضمیر تابناک تواند بود و دیگران را نیز بشاهراه سعادت و حقیقت راهنمایی تواند نمود. وظیفه بهمن در عالم مادی تربیت و نگهداری جانوران سودمند میباشد.

شهریور (خشثروئیریا) بمعنی حکومت و سلطنت برگزیده است، و حقیقت این صفت آنست که باید آدمی در جهان بکوشد و همه نیروی خود را در راه سعادت دیگران بکار اندازد. شهریور در عالم روحانی، مظهر سلطنت ایزدی است و در جهان مادی نماینده نیرومندی و توانگری و پاسبان فلزات است و این فرشته بمادشاه دادگر، فروغ و نیروی میبخشد. **سپندارمذ** (سپنثارمئیتی) یعنی تواضع و بردباری. این فرشته در عالم مادی نگهبان زمین است. انسان باید با پیروی از این فرشته محبت، دل و جان خود را از هر گونه آلودگی پاک کند و نسبت به تمام آفریدگان خادم و فروتن و مهربان باشد و برای آبادانی زمین بکوشد و بکسب و کار پردازد تا سپندارمذ باو خوشی و آسایش بخشد.

خرداد (هئوروات) بمعنی کمال و رسائی است. منظور اینست که کمال روحی با نقص جسمانی ممکن نیست و توجه به سلامت و تندرستی در درجه اول اهمیت است زیرا عقل سالم در بدن سالم میباشد. شخص بیمار نمی تواند در راه خداشناسی چنانکه باید و شاید قدم گذارد و حقایق را دریابد و امور زندگی را بصورت صحیح و نظم و ترتیب در آورد و از وجود خود بدیگری فایده رساند.

خرداد در جهان مادی فرشته آب است.

امرداد (امرتات) یعنی بیمرگی، جاودانی و فنا ناپذیری.

در عالم مادی این فرشته نگهبان روئیدنیها و گیاهان و در عالم روحانی مظهر

دوام و بقای اهورامزدا است . کسی که در انجام وظایف دین و تحصیل کمال بمقام خرداد رسید از نعمت فرشتهٔ امرداد که جاودانی بودن و دیرزیستن است بهره‌مند میگردد و بعد از مرگ، روح پاکش داخل بهشت برین میشود .

بخش‌های اوستا

کلمهٔ اوستا در زبان و ادبیات فارسی بصورت‌های گوناگون استعمال شده مانند : ابستا، وستا، اپستا . محققین و خاورشناسان معانی مختلف برای آن ذکر کرده‌اند که بهتر از همه اساس و بنیان و بنیاد جاافتاده است که کنایه از آئین یا برجا میباشد.

اوستا در ردیف وید (ودا) برهمنان و توریة اسرانیلیان از قدیم‌ترین آثار کتبی جهان است . اوستائیکه امروز در دست است چهار يك اوستائی است که در دورهٔ ساسانیان موجود بوده باینمعنی ، در روزگار ساسانیان اوستا . ۳۴۵۷۰ واژه داشته و امروز بیش از ۸۳۰۰۰ واژه ندارد . اوستا در قدیم ۲۱ کتاب (نسک) بوده که بقول مورخین، بر روی دوازده هزار پوست گاو دباغی شده نوشته بود که در استیلای اسکندر مقداری از دست‌رفته و بر اثر تسلط عرب و حکومت سلاطین غیر ایرانی بر این کشور و حملات و حشیانهٔ مغول و تعصبات دینی ایرانیان، باقیماندهٔ آن بتدریج دگرگون شده است .

در روزگار ساسانیان چون مردم از درک زبان اوستائی عاجز بودند تفسیر هائی بر اوستا بزبان پهلوی نوشته شد که به زند معروفست و بعد از مدتی بر زند ، تفسیر و شرحی دیگر نوشته شد که پازند خوانده میشود .

اوستای موجود شامل پنج کتاب : یسنا، ویسپرد، یشت، وندیداد
و خرده اوستا میباشد.

۱- یسنا - نخستین قسمت اوستا و معنی لغوی آن ستایش است
و مندرجات آن در پرستش و نیایش یزدان و اعمال دینی میباشد، یسنا
۷۲ فصل (ها) دارد که **نماتها** سرودهای آسمانی و منسوب بزرشت،
در میان یسنا جاداده شده است.

زرتشتیان بندی از پشم گوسفند رشته و بکمر می بندند و آنرا
کشتی یا **کستی** (۱) میگویند. این کمر بند عبارت از ۷۲ نخ است
که نشانه ۷۲ های یسنا است و سه بار دور هم می پیچند که منظور از
پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میباشد.

۲- ویسپرد - این کلمه از دو جزء تشکیل شده : نخست «ویسپ»
بمعنی همه و سراسر، جزء دوم «رَد» یعنی بزرگ و سرور. پس ویسپرد
یعنی همه سروران و سراسرردان - در این بخش اوستا، از نعمتهایی
که اهورامزدا بجهانبیان ارزانی داشته و نیکان و سروران، سخن رفته
و اعمال و مراسمی که زرتشتی و دارنده دین بهی باید انجام دهد سفارش شده
است ویسپرد دارای ۲۴ فصل (کرده) میباشد.

۳- یشت - این کلمه در اوستا یشتی آمده و با واژه یسنا از یک
ریشه است بمعنی ستایش و پرستش. فرق بین مفهوم یسنا و یشت اینست
که اولی بمعنی ستایش و نیایش بطور عموم است و دومی بمعنی ستایش
پروردگار و نیایش یزدان و فرشتگان و امشاسپندان میباشد. یشتها
۲۱ فصل (کرده) دارد و بصورت شعروقصاید ۸ تا ۱۲ هجائی است و بعد
از گاتها قدیمترین جزء اوستا بشمار میرود.

۱ - کشتی بضم کاف یعنی کمر بند - کشتی گرفتن، بمعنی زور آزمائی
و کمر بند یکدیگر را گرفتن.

۴- وَنَدِيدَاد - این کلمه در اوستا (وی - دَو - دات) است بمعنی قانون ضد دیوان و مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است. مندرجات وندیداد راجع بآفرینش زمین و کشورها ، داستان جم، خوشی و ناخوشی و بحث در باره خیر و شر است. از مندرجات وندیداد معلوم میشود که نزاع بین «سپنتامینو» و «انگرمینو» ادامه دارد و زرتشتی دیندار باید بکمک یزدان شتابد و موجب شکست اهریمن گردد. وندیداد ۲۲ فصل (فرگرد) دارد.

۵- خُرده اوستا - این بخش اوستا در باره نماز و دعا در اوقات روز و ایام متبرکه و اعیاد مذهبی ، آداب کشتی بستن و سدره پوشیدن و غیره در روزگار ساسانیان ترتیب داده شده است. مؤلف این کتاب « آذربدمهراسپند » موبد موبدان است که در زمان شاپور دوم ساسانی میزیست. خرده اوستا بیش از سایر قسمتهای اوستا تحریف و در گگون شده بطوریکه مندرجات آن در تمام نسخه ها یکسان نیست و ای بسا دعائی در یک نسخه دیده میشود که در نسخه دیگر وجود ندارد و همچنین قسمتی از ایزت ها در خرده اوستا بطور نامرتب آورده شده است.

نثر پیش از اسلام

قدیمترین نثر پیش از اسلام ، کتیبه های هخامنشی و قسمت اعظم اوستا کتاب دینی زرتشتیان است که بشیوه ساده و روان، نگارش یافته و آثار تکلف لفظ و پیچیدگی معنی ، در آنها دیده نمیشود. با آنکه مقصود بوسیله جمله های کوتاه و مختصر بیان شده الفاظ و جمله های مکرر در آنها فراوان بکار رفته ، جنبه ادبی سخن نیز بطور کامل رعایت شده است. بویژه در اوستا لطیف ترین احساسات دینی، اوصاف

طبیعی ، ستایش اهورامزدا ، توصیف ایزدان ، امشاسپندان و نیکان ، سرزنش اهریمن و بدکاران ، بشیواترین بیان و عالیترین تعبیر ، ادا گردیده است .

از نثر پهلوی اشکانی آثار زیادی بدست ما نرسیده و اطلاع ما فقط محدود است بچند کتیبه ، چند سکه و اوراق تورفان که تصور میرود قسمتی از شاپورگان مانی باشد و دو قبالة باغ که در اورامان کردستان کشف شده که اختصاصات نثر کهن و سادگی در آنها مشهود میباشد . از نثر پهلوی ساسانی ، کتب و رسالات متعددی باقیمانده که دارای اختصاصات و مزایای زیر است :

۱ - سخن در ضمن جملات کوتاه و مختصر ادا شده و جملات معترضه و طولانی و مترادفات در آن بسیار نادر است .

۲ - تکرار افعال و کلمات و حتی جمله ها در نثر پهلوی ساسانی فراوان دیده میشود . باین معنی تکرار فعل و کلمات در چند جمله پیایی عیب نیست و اگر جمله ای در تجدید مطلب تکرار شده ، ممکن است بلافاصله همان جمله در چند سطر بعد ، عیناً مکرر شود .

۳ - در نثر پهلوی نظم جمله و مطالب را رعایت مینمودند و سخن را با ذکر اعداد تجزیه میکردند . این شیوه در شاهنامه فردوسی هم مراعات شده است .

۴ - تکرار واوهای عطف ، قیود و ادوات و پرهیز از حذف افعال .

۵ - برای اثبات مطلب ، داستانهای کوچک و شاهد هایی از کلمات پیشینیان بطریق مثل ، آورده شده است .

کتب پهلوی

از زبان پهلوی ساسانی ، کتب و رسالات متعددی در دست است که عده‌ای در روزگار ساسانیان و برخی بعد از تسلط عرب نگارش یافته است .

کتابهای علمی و ادبی و فلسفه و داستان و حکایات بسیاری در زمان ساسانیان تألیف و ترجمه شد بطوریکه کتابخانه‌های معتبری در جندی شاپور و مراکز دیگر علمی بوجود آمد که با غلبه و تسلط عرب آن کتابها سوخته و یا بآب افکنده شد و مقدار بسیار کمی از گزند حوادث محفوظ مانده بدست ما رسیده است .

مهمترین کتب زبان پهلوی را ، کتب و رسالات دینی تشکیل میدهد که در تفسیر اوستا و توضیح مطالب دینی و رسوم و آئین زرتشت نوشته شده و همچنین تعدادی کتب تاریخی و داستان از آن روزگار باقیمانده است که باختصار ذیلا یادآوری میشود:

۱- **بندِ هَشَن** - بمعنی اصل و مبداء آفرینش . قسمتی از این کتاب در اصل آفرینش و شرح آیات اوستاست که در مورد خلقت بیان شده . قسمت دیگر داستانها و افسانه‌هایی است از آغاز خلقت و پادشاهی پیشدادیان و جمشید و کیان تاعهد گشتاسب و ظهور زرتشت . بعلاوه در این کتاب شرحی راجع بکوهها ، دریاها ، شهرهای بزرگ و امثال آن دیده میشود که در حقیقت توان گفت بند هَش ، تاریخ عمومی است .

۲- **دینکرت** - یعنی کرده‌ها و اعمال دین ، این کتاب مفصلترین و مهمترین کتب پهلوی است و در اصل نه جلد بوده که هفت جلد آن بدست ما رسیده و مشتمل بر کلیه آثار و رسوم و آداب دینی زرتشتیان است . دینکرت از حیث حفظ روایات تاریخی ، دینی ، ادبی و ملی دوره

ساسانی اهمیت شایان دارد و راجع بتمدن ایران باستان سند گرانبھائی است این کتاب بوسیلهٔ آتور فرنېغ فرخزاتان در زمان مأمون خلیفهٔ عباسی تألیف شده و اهمیت و ارزش آن دراینست که بیست و یک نسك اوستای روزگار ساسانی ، در جلد هشتم آن خلاصه شده است.

۳- **کارنامهٔ اردشیر بابکان** - یکی از داستانهای تاریخی فصیح و روان زبان پهلوی است. موضوع کتاب بزرگ شدن اردشیر بابکان ، فرار او با دختر اردوان ، غلبهٔ وی بر اردوان و تولد فرزندش شاپور میباشد که بشکل افسانه دلپذیری بیان شده و فردوسی در نظم این قسمت از شاهنامه ، مندرجات کارنامه را در نظر داشته است .

۴- **آیاتیکار زریران** - این کتاب جنگهای مذهبی گشتاسب را با ارجاسب بیان میکند . زریر برادر و سپهسالار گشتاسب ، بحمايت زرتشت و دینش مأمور جنگ با ارجاسب پادشاه توران میشود .

زریر در این جنگ ، دلیری و شجاعت فوق العاده ابراز میدارد ولی عاقبت کشته میشود و سپاهیاناش مغلوب و متواری میگردند. چون در دین زرتشت غلبهٔ یزدان بر اهریمن حتمی است ، سپاهیان ایران پس از کوشش فراوان و تحمل رنج و زحمت ، آخر الامر پیروز میگردند. دقایقی درسروتنی که عیناً در شاهنامهٔ فردوسی نقل شده ،

از یادگار زریران استفاده کرده و مندرجات آنرا بنظم کشیده است

۵- **خسرو گوان و رتک (۱)** - موضوع این کتاب مناظره بین خسرو انوشیروان و جوانی از نجبای خراسان است : انوشیروان سؤالاتی راجع بگیاهان ، طیور ، وحوش ، شکار ، تیراندازی ، ورزش و غیره از جوان میکند . و جوان در نهایت ادب پاسخ میدهد . این کتاب برای

۱- رتک یا رېتک یعنی غلام و پسر بچه که در فارسی رھی شده .

نشان دادن تعلیم و تربیت در ایران باستان و پی بردن باندازه فهم و دانش جوانان آن عصر ، بسیار سودمند است .

۶- ارداویرافنامه - از کتب دینی زرتشتیان در باره شرح حال ارداویراف و چگونگی معراج اوست . در این کتاب راجع بهبشت و دوزخ و پاداش هائی که بمردم نیکوکار میرسد ، بحث مفصلی شده و «زرتشت بهرام پژدو» شاعر قرن هفتم هجری ، عیناً آن کتاب را بشعر فارسی درآورده است .

کتب دیگری نیز بزبان پهلوی باقیمانده مانند : اندرز آذربد مار اسپندان که باندرزهای بزرگمهر معروفست . زرتشت نامک در شرح حال زرتشت . مینو خرد کتاب اخلاقی است . داتستان دینیک که اصول محاکمات و اصطلاحات قضائی را بیان میکند شهرستانهای ایران در جغرافیا و تاریخ بنای عده ای از شهرهای ایران .

کتب دیگری هم در زبان پهلوی بوده که فقط ترجمه فارسی یا عربی آن بمارسیده و اصل پهلوی آنها در دست نیست . مانند خدا اینامک که ابن مقفع آنرا بعربی ترجمه کرد و سیرالملوک نامید و فردوسی شاهنامه را ازروی آن بنظم کشیده است . دیگر کتاب کلیله و دمنه که در زمان انوشیروان از هندی بپهلوی ترجمه شده و بوسیله عبدالله بن مقفع بزبان عربی درآمد . اصل پهلوی کلیله و دمنه از بین رفته ولی ترجمه عربی آن موجود است .

داستانسرائی در ادبیات پهلوی یکی از ارکان مهم بوده و بعضی از داستانهای زبان پهلوی توسط شعرای ایرانی بنظم فارسی در آمده است . مانند : ویس و رامین ، خسرو شیرین ، گرشاسب نامه ، بهرام نامه و رستم نامه . کتاب «الف لیلة و لیلة» در زبان پهلوی « هزار افسانه »

نام داشته و مترجم عربی آن، اسامی اشخاص و اء-اكن را بعربی برگردانده است.

كتب ديگرى نيز بوسيله مترجمين، از يونانى و سريانى بربان پهلوى ترجمه شده كه ذكر همه آنها موجب اطباب است.

شعر پيش از اسلام

براى بيان مقصود، اگر سخن بطور عادى و معمولى ادا شود آنرا نثر گويند و اگر از احساسات و هيچانات درونى گوينده سرچشمه گرفته و تحريك شنونده را بكنند آنرا شعر نامند.

بنابراين، شعرا بوزن و قافيه محدود و مشروط ن ميتوان كرد. شعر يكى از طبيعى ترين آثاريست كه بشر از خود بيادگار گذاشته است، تمام كتب آسمانى و سخنان حكماء و بزرگان، خواه نظم و خواه نثر بايد در عداد شعر محسوب شود.

شعر در اصطلاح، بكلام منظومى اطلاق ميشود كه داراى آهنگ و هجاهائى موزون باشد.

قديمى ترين شعر كه از ايران باستان باقىمانده، گاتهاي زرتشت است. واژه «گاه» كه بمعنى آواز و مقام موسيقى است با گاتها كه سرودهاي مذهبي ميباشد، از يك ريشه و بنيان است.

لطف ذوق و رقت معنى كه در اشعار سخنسرايان سامانى و غزنوى ديده ميشود در سرودهاي گاتها و يشتها نيز وجود دارد. با اين تفاوت كه غالب قصايد شعرا باميد دريافت صله و پاداش در مدح سلاطين و وزراء و امراء سروده شده ولى يشتها براى رستگارى درستايش اهورامزدا و ايزدان و مھمن فرشتگان ميباشد. اوزان گاتها با يشتها فرق دارد.

در گاتها اشعار ۱۱ تا ۱۹ هجائی ولی غالب اشعار یشتها ۸ تا ۱۲ هجائی است.

اوستا در روز نخست از قطعات نثر و نظم مجزا از هم عبارت بوده که بر اثر مرور زمان و دخول بعضی کلمات ، ترکیب شعری آن بهم خورده و بصورت مشوش کنونی درآمده است .

مانی اصول دیانت خود را برای شاپور اول بنام شاپورگان تألیف کرد. این کتاب شامل اشعار ۱۲ هجائی بسیار لطیف بوده است.

تسلط عرب که بر تمدن ایرانی ، شکست و صدمه بزرگی وارد ساخت شعر دوره ساسانی را نیز دگرگون کرد ، بطوریکه امروز از شعرای آن زمان کسیرا بنام نمیشناسیم ولی مسلم است که در روزگار ساسانیان ، شعر وجود داشته و دامنه آنهم بسیار وسیع بوده است . دلیل این مدعا وجود موسیقیدانها و نوازندگان است که در دربار سلاطین ساسانی ، شعر خود را توأم با موسیقی میخواندند مانند الحان خسروانی (الطرق الملوکیه) که توسط باربد در مدح خسرو پرویز ساخته و نواخته شده است . این نکته میرساند که شعرا از موسیقی بهره داشته اند و یا نوازندگان خود شاعر بوده اند .

این عمل در بین شعرای بعد از اسلام نیز معمول بود که شاعر شعر خود را با چنگ و بربط در دربار شاهان میخواند مانند رودکی و فرخی . اگر شاعری از هنر موسیقی و آواز خوش بی نصیب بود راوی یار او بهی که لحن و آواز خوش داشت استخدام میکرد مثل خاقانی :
راوی خاقانی از آهنگ در دیوان سمع

نقش نام بوالمظفر اخستان انگیخته

در روزگار ساسانیان ، استادان موسیقی چون : باربد ، نکبسا ،

بامشاد ، رامتین و غیره سرودها و اشعاری بزبان پهلوی داشمه اند که

آواز میخواندند . یکی از سرود های زرتشتیان که در مقابل آتش میسرودند ، سرودی بوده مختص آتشکده کرکویه واقع در سیستان . این سرود از جمله اشعار شش هجائی اواخر دوره ساسانی ویا اوایل عهد اسلامی است .

فرخته بادا روش	خنیده گرشاسب هوش
همی پراست از جوش	انوش کن می انوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت و دوش
دوست پدا گوش	بآفرین نهاده گوش

شاهای خدایگانا بآفرین شاهی

در تحقیق انواع شعر پهلوی با اصطلاحات سرود، چکامه و ترانه بر میخوریم :

۱- سرود یا سرود خسروانی عبارت بوده است از اشعار هجائی بدون قافیه که در مدح سلاطین توأم با موسیقی ویا در مقابل آتش مقدس خوانده میشد .

۲- چکامه یا چامه عبارت از شرح پهلوانی و طرز جنگ کردن و مناظره و داستانهای عشقی و غیره بود ، این اشعار عموماً ۱۲ هجا داشت . کتاب «درخت آسوریک» چکامه بزبان پهلوی است .

۳- ترانه و ترانک که امروز آنرا رنک با کسر راء میگوئیم عبارت بوده از اشعار کوتاه که از دو یا سه بیت تجاوز نمیکرد و برای دست افشانی و پای کوبی بکار میرفت .

علوم و تمدن در ایران باستان

ایرانیان ، قدیمترین قومی هستند که از زندگی حیوانی دست کشیده برای خود تمدن ، مذهب ، علوم و ادبیات ، حکومت و سیاست ترتیب داده و بنأسیس بزرگترین دولتهای روی زمین ، توفیق یافته اند .

فرمانروایان هخامنشی از حیث مملکتداری و اقتدار، حکومت را از حدود سیحون و سند بدره نیل و دانوب رسانیدند. از لحاظ نظم امور و ایجاد سازمان مملکت، بهترین سرمشق برای زمامداران آینده شدند و با داد و دهش اساس فرمانروائی را در دل ملت‌ها استوار ساختند. در صنعت حجاری و معماری نیز لیاقت و شایستگی خود را اثبات نمودند. بنای با عظمت تخت جمشید پس از ۲۵۰۰ سال و تحمل مصائب و حوادث ناگوار از حمله اسکندر تا تسلط عرب و قتل و غارت مغول، بر توانائی و مهارت هنرمندان ایرانی گواه آشکاری است.

اشکانیان نتوانستند تمدنی را که هخامنشیان بنیان گذارده بودند بسط دهند. آنها از تمدن و آداب یونانی پیروی کردند و بعضی از شاهان اشکانی، خود را «فیل‌ه‌لن» یعنی دوستدار یونان نامیدند. این مطلب از نوشته روی سکه‌ها که بخط و زبان یونانی نوشته شده، ثابت می‌شود. در دوره اشکانی آثار علمی و ادبی روبرو رفت و مذهب زرتشت که مذهب یکتا پرستی و آئین رسمی ایرانیان بود، تحریفات بسیار حاصل کرد. خلاصه ایرانی از بسیاری جهات ملی و دینی عوض شد.

دولت ساسانی که بعد از ششصد سال دست بدست گشتن ایران، بهمت اردشیر بابکان تشکیل شد، عظمت و شهرت دوره هخامنشی را بازیافت. پادشاهان این سلسله در آبادانی کشور و احیای آداب و تمدن و سنن ملی، کوشش نمودند و از علوم و تمدن ممالک مجاور، از راه ترجمه کتب و یا بوسیله دعوت فضلاء ایشان بدربار خود، آگاه شدند.

از روزگار پادشاهی اردشیر بابکان و شاپور اول ساسانی، موجبات آشنائی ایرانیان با علوم مختلف بیش از پیش فراهم گردید: اردشیر بجمع و تدوین کتب هندی و یونانی و ترجمه آنها به پهلوی علاقمند بود.

بعد از او، پسرش شاپور (۲۴۱-۲۷۱ م) فرمان داد شهر «جندی شاپور» (۱) را بنا نمایند و در آن شهر مدرسه طب و بیمارستان بسازند و پزشکان یونانی را برای تعلیم طب، بتدریس گمارند و کتابخانه معتبری ترتیب دهند و کتب علمی در طب و فلسفه و منطق، از هندی و یونانی به بلوی ترجمه کنند. در دوره ساسانیان بر رونق و اهمیت مدرسه طب و بیمارستان جندی شاپور، روز بروز افزوده شد پزشکان و دانشمندان عالیقدر از هند و یونان در این شهر گرد آمدند و از کشورهای مجاور، دانشجویان برای تحصیل علم، بجندی شاپور روی آوردند و از این مجمع علماء و محل تعلیم طب یونانی و آمیزش آن با طب ایرانی، استفاده شایان بردند و تاروزگار عباسیان از رونق و مرکزیت علمی این شهر کاسته نشد.

خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) پادشاهی دانشمند و دانش دوست بود و از فلسفه افلاطون و ارسطو آگاهی داشت و علماء را اکرام میکرد. هفت تن فیلسوف آتن را که بوسیله «ژوستینی» از امپراطوری روم اخراج شده بودند بدربار خود پناه داد و آنها را بترجمه کتب پزشکی و فلسفی از یونانی بزبان بلوی تشویق کرد. انوشیروان علماء و مترجمین عیسوی و سریانی را بایران دعوت نمود و بتدریس در مدرسه طب «جندی شاپور» مأمور کرد. و برای اطلاع و استفاده از علوم و فرهنگ هندوستان، برزویه، طبیب و حکیم ایرانی را روانه هند نمود که کتاب کلیله و دمنه را بایران آورد. برزویه پس از ترجمه کلیله و دمنه از زبان هندی (سانسکریت) به بلوی در پیشگاه خسرو انوشیروان، عزت و جلال شایان یافت.

علم نجوم و ریاضی، بروزگار ساسانیان در ایران بسط کلی داشت.

۱- جندی شاپور معرب گندی شاپور، شهری بود که بفرمان شاپور اول ساسانی بدست اسیران رومی در خوزستان بنا گردید. این شهر بین دزفول و شوشتر در جای دهکده «شاه آباد» کنونی واقع بوده است.

وجود زیجهائی مانند زیج شهریار (زیگ شتريار) که در زمان یزدگرد سوم تدوین شده و رصدخانه هائی که در دوره اسلامی مورد استفاده منجمین قرار گرفت، گواه صادق بر توجه ایرانیان، به علوم ریاضی و نجوم است. تقسیم سال بدوازده ماه و هرماه بسی روز و افزودن پنج روز بعنوان کبیسه در آخر هر سال، دلیل بر هوشیاری ایرانیان و دانستن حساب حرکت انتقالی زمین است.

منجمین ایرانی در دربار خلفاء نفوذ فوق العاده داشتند و تنظیم ماههای قمری بتوسط ایرانیان صورت گرفته و بسیاری از اصطلاحات فارسی نجوم و ریاضی در کتب اسلامی عیناً باقیمانده است.

سلاطین ایران، به علم تاریخ و جمع آوری آن، اهمیت شایانی قائل بودند و کتب تاریخی متعدد بروزگار ساسانیان نگارش یافته از آنجمله است کتاب خداینامه که در زمان یزدگرد شهریار، بوسیله دانشور دهقان جمع آوری شد و ابن مقفع در عصر خلافت منصور عباسی، آنرا از پهلوی عبری ترجمه کرد. در سال ۳۴۶ هجری این کتاب بوسیله چهارنفر دانشمند زرتشتی بامر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حاکم طوس، بفارسی ترجمه شد و فردوسی در نظم شاهنامه از مندرجات خداینامه استفاده کرده و مکرر بآن اشاره نموده است.

در تاریخ تمدن قوم ایرانی، دوره ساسانی از مهمترین دوره هاست و نفوذ و رواج علوم و ادبیات و صنایع از نقاشی و حجاری در این عصر بحدی بود که تسلط اعراب و سختگیری و خشونت خلفاء و امراء عرب، نتوانست بنیان آنرا سست گرداند و اعراب خواه ناخواه تحت تأثیر و نفوذ آداب و تمدن ایرانی قرار گرفتند. این تأثیر مخصوصاً در روزگار عباسیان بخوبی مشهود است تا آنجا که خلفای عباسی خود را جانشین ساسانیان نامیدند و بدین امر مباهات نمودند.

ادبیات بعد از اسلام

بخش اول

دوره استیلای عرب - طاهریان - صفاریان

(۲۱۶ - ۲۱۱ هجری)

۱- وضع سیاسی و اجتماعی ایران

حمله عرب
دردوره ساسانیان ارتباط ایرانیان با اعراب بیشتر شد و ملوک حیره و یمن که دست نشاندۀ پادشاهان ساسانی بودند، هنگام جنگ ایرانیان با رومیان وظیفه حفظ و راهنمایی سپاهیان ایرانی را در ریگزارهای عربستان بعهده داشتند. با اینحال هر زمان که حکومت ساسانی ضعیف میشد، قبایلی از اعراب موقع را مغتنم شمرده بسرحدات ایران دست اندازی میکردند. علت این تجاوز، سختی معیشت و زیادی نفوس آنان بود که در جوار خود، کشور پر نعمتی مانند ایران میدیدند و برای تحصیل غنیمت و رسیدن بنعمت و آسایش، بسوی آن روی میآوردند. ولی هر بار که از حد خود تجاوز می کردند، از ساسانیان گوشمالی سخت میدیدند. ظهور اسلام وضع اجتماعی قوم عرب را دگرگون کرد.

بدوی و پراکنده را که دائم باهم در جنگ و ستیز بودند ، در زیر لوای اسلام مجتمع ساخت. اعراب بسفارش پیغمبر خود، دست از برادر کشی برداشتند و برای ترویج دین مبین اسلام و تصرف بلاد و تحصیل غنائم ، بکشورهای همجوار تاختند.(۱)

ایرانیان هنگام خلافت عمر، در چند جنگ از اعراب شکست خوردند و آخرین آنها که جنگ نهاوند نام داشت و بفتح الفتوح معروف است، یزدگرد سوم فراری شد و کاخ عظیم شاهنشاهی ساسانی فرو ریخت (سال ۲۱ هجری برابر ۶۴۲ میلادی) و بعد خلافت عثمان ، با کشته شدن یزدگرد بدست آسیابان ، سلسله ساسانی منقرض گردید (سال ۳۱ هجری برابر ۶۵۲ میلادی).

علت شکست ایرانیان
این شکست که از وقایع مهم تاریخ است باید از دو نظر مورد توجه قرار گیرد: یکی اوضاع ایرانیان و دیگر مزایا و خصوصیات که قوم عرب، در آن روز گارداشت. آن علل عبارتند از:

۱- عدم رضایت مردم ایران که بسبب اختلاف طبقاتی حاصل شده بود: دو طبقه ارتشتاران و موبدان ، در دوره ساسانیان عده قلیلی بودند که از نعمت و آسایش، بهره وافی داشتند . کشاورزان و صنعتگران که اکثریت مردم ایران را تشکیل میدادند ، با تنگی و سختی بسر میبردند و از حاصل دسترنج آنان دو طبقه ممتاز ، بهره می گرفتند.

۱ - محمد بن عبدالله (ص) شارع اسلام در سال ۵۷۲ میلادی (عام الفیل) ولادت یافت. در چهل سالگی (۶۱۰ م) پیغمبری مبعوث شد . در سال سیزدهم بعثت (۶۲۲ م) از مکه بمدینه هجرت فرمود که این مهاجرت مبداء تاریخ مسلمین است. در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود و در ۶۳ سالگی (۶۳۲ م) برابر سال یازدهم هجری) بدیار باقی شتافت.

۲- خرابی وضع سیاسی که بعد از انوشیروان آغاز شد، انوشیروان

در مدت سلطنت خود با رومیان و هیاطله و حبشیها جنگهای بسیار کرد و در آن جنگها پیروز گردید. بعد از او پسرش هرمز بعزت بیکفایتی و ظلم، در جنگ با رومیان شکست خورد. خسرو پرویز که با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت نزاع داشت موجب تفرقه لشکریان ایران شد، جمعی بهواداری بهرام و عده ای بطرفداری خسرو پرویز پراکنده گردیدند و آخر الامر خسرو با پشتیبانی دولت روم شرقی، بهرام چوبینه را شکست داد.

در سال سوم بعثت، بین اعراب و سپاهیان خسرو پرویز جنگی رخ داد که به «ذوقار» معروف است. در این جنگ، ایرانیان با وجود کثرت سپاهیان، منهزم شدند و عرب تهور و جسارت فوق العاده پیدا کرد.

سلطنت ۳۸ ساله خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) همه بعیش و عشرت و جنگهای بی فایده داخلی و خارجی گذشت و روح مردانگی و جنگجوئی در ایرانیان ضعیف شد. بعد از خسرو پرویز قباد دوم معروف بشیرویه بر سریر سلطنت نشست. او قدرت ساسانیان را ضعیف کرد و از بین برد، زیرا در مدت هشت ماه پادشاهی خود، بسیاری از شاهزادگان و بزرگان را کشت. چنانکه پانزده نفر از فرزندان خسرو پرویز در یکشب بفرمان وی بقتل رسیدند. پس از کشته شدن شیرویه، چون از شاهزادگان ذکور، کسی باقی نمانده بود، ناچار دو دختر خسرو پرویز بنام پوران دخت و آرمیدخت بسلطنت رسیدند.

خلاصه در مدت پنج سال، دوازده نفر بر تخت متزلزل شاهنشاهی ساسانی نشستند و هیچیک نتوانست اوضاع آشفته ایران را سرو سامانی

دهد(۱). آخرین آنها یزدگرد سوم، جوان بی تجربه و نگون بختی بود که حمله اعراب در زمان او آغاز شد و با کشته شدنش سلسله ساسانی منقرض گردید.

۳- مذهب رسمی ایرانیان در روزگار ساسانیان، آئین زرتشت بود. اردشیر بابکان که سال ۲۲۶ میلادی سلسله ساسانی را بنیاد گذارد، کتاب مقدس اوستا را مدون کرد و در احیای آئین و سنت زرتشتی کوشش نمود. شاپور اول راه وروش پدر را تعقیب میکرد ولی در این زمان نفوذ دین مسیح در ایران بیشتر بود و مقارن این احوال مانی ظهور کرد و مذهب او در اندک زمانی در آسیا و اروپا منتشر شد و با آنکه مانی بدست بهرام اول نوه شاپور بقتل رسید ولی از رونق مذهب وی کاسته نشد.

در زمان قباد، مزدك بامدادان ادعای پیغمبری کرد و دینی آورد که عده ای به وی گرویدند و با قلعه و قمع مزدکیان بوسیله انوشیروان، نفوذ و ریشه این مذهب بکلی منقطع نگردید.

اختلاف عقیده و فکر، با شیوع مذاهب: زرتشت، مسیح، یهود، مانی، مزدك، مهرپرستی و غیره موجب پراکندگی مردم و کشته شدن روح استقلال طلبی ایرانیان گردید و زمینه را برای قبول اسلام و تسلط اعراب، بیشتر فراهم نمود.

۴- در روزگاری که اوضاع ایران از لحاظ اجتماعی، سیاسی،

۱- مورخین از تاریخ قتل خسرو پرویز (۶۲۸ میلادی) تا جلوس یزدگرد سوم (۶۳۲ میلادی) یعنی در مدت پنج سال، اسامی شاهان ساسانی را چنین ضبط کرده اند: قباد دوم - اردشیر سوم - خسرو سوم - جوانشیر پوراندخت - گئشنسب بنده - آرمیدخت - هرمز پنجم - خسرو چهارم - فیروز دوم - خسرو پنجم.

اقتصادی و دینی بمنتهای پستی رسیده بود و انقلابات داخلی و ضعف سلاطین روز بروز بیشتر میشد اعراب در زیر لوای اسلام و مجهز بسلاح ایمان، بایران حمله کردند ایرانیان با کثرت جمعیت و سپاهی، چون با جبار و اکره جنگ میکردند در برابر ایشان تاب مقاومت نیاوردند و رستم فرخزاد سردار ایرانی در جنگ قادسیه مقتول شد و سپاهش منهزم گردید. یزدگرد سوم بخلوان پناه برد. سپاه ایران از مواقع مناسب جنگی خلوان نیز نتوانست استفاده کند، چهار هزار نفر از سپاهیان ایران اسلام آوردند و بعرب ملحق شدند و در محاربه جلولای با مسلمین، علیه ایرانیان در جنگ شرکت نمودند.

سپاه ایران در جنگ نپاوند که فتح الفتوح نام دارد، بکلی تارومار شد و یزدگرد که کاملاً نومید بود جهت جمع آوری سپاه از ری باصفهان رفت و از آنجا بکرمان و آخر الامر به بلخ و مرو رو آورد و سفیری بچین فرستاد و از خاقان چین تقاضای کمک نمود و عاقبت پس از ده سال در بدری بدستور ماهوی سوری حاکم مرو بدست آسیابانی مقتول و سلسله ساسانی منقرض شد. (سال ۳۱ هجری برابر ۶۵۲ میلادی). بعد از شکست و انقراض سلسله ساسانی، بعضی از نواحی مانند:

آذربایجان، طبرستان، گیلان و ماوراءالنهر تا اواسط قرن دوم در مقابل عرب ایستادگی کردند و از دادن خراج و فرمانبری عرب، امتناع نمودند ولی بتدریج همه کشور ایران ب زیر سلطه عرب درآمد.

شکست ایرانیان و تسلط عرب بر سرزمینی
تأثیر استیلای عرب در
 وضع اجتماعی ایران
 که سابقه درخشان تمدن داشت، در عرب
 ایجاد غرور و نخوت کرد و اعراب خود را از

هر حیث برتر از سایرین دانستند و طبق آیه شریفه (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)

معتقد بودند که اسلام کاملترین ادیان است، و ایرانیان مجبور بودند یا مسلمان شوند و یا باخت جزیه دهند. بیشتر آنها که از اختلاف طبقاتی ناراضی بودند بزور شمشیر و یا با ایمان کامل قبول اسلام کردند و عده‌ای که در حفظ مذهب زرتشت متعصب بودند با دادن جزیه و خراج، دین نیاکان و آئین و رسوم پیشینیان را از زوال و تباهی نگهداشتند. دانشمندان و موبدان نیز در حفظ تمدن ایران باستان کوشش بسیار نمودند و بتألیف و تدوین کتب دینی و تفسیر اوستا پرداختند و بیشتر کتابهای پهلوی که اکنون در دست داریم یادگار آن روزگار میباشد. گروهی دیگر ناچار جلای وطن کردند و به هندوستان پناهنده شدند تا در آنجا بحفظ آئین و رسوم خود پردازند. رویه مرفته بر اثر استیلای عرب دین و مذهب و آئین و فرهنگ ایرانیان در معرض زوال و تباهی قرار گرفت و زبان پهلوی که زبان رسمی دربار ساسانیان بود دستخوش تغییر و تحول شد و خط عربی جانشین خط پهلوی گردید.

عرب هر جا که نوشته‌ای بزبان پهلوی میدید، از بین میبرد. وقتی که مسلمین بر فارس مسلط شدند بر کتب پهلوی زیادی دست یافتند سعد بن ابی وقاص از عمر درباره آن کتب کسب تکلیف کرد. عمر فرمان داد مسلمین غیر از قرآن بکتاب دیگری نیاز ندارند آن کتابها را در آب بریزند، بدین ترتیب مقدار زیادی از علوم و فرهنگ که بهمت دانشمندان ایرانی و خارجی تدوین شده بود از بین رفت.

در زمان خلفای راشدین پیروی از دستور پیغمبر اسلام، نسبت بملل مغلوب، سختگیری نمیشد و با ایرانیان معامله اهل کتاب میکردند و آنان که اسلام میپذیرفتند از هر حیث با سایر مسلمین برابر بودند. پیامبر اسلام میفرمود: عرب را بر عجم مزیتی نیست و آنکه

پرهیز کارتر است نزد خداوند گرامی تر است (ان اكرمکم عندالله اتقیکم).

از زمان خلافت بنی امیه فشار بر ایرانیان و سایر ملل بیشتر شد آنها عرب را ملتی ممتاز و لایق سروری دانسته ملل دیگر را موالی میگفتند. اعراب در نتیجه غلبه بر ایران، کشوریکه مجد و عظمتش ضرب المثل آن روزگار بود، چنان غرور و نخوتی پیدا کردند که بسایر ملل با نظر تحقیر نگریستند و بنام اسلام در محو آثار تمدن ایشان کوشیدند. این احوال، بر ایرانیان بسیار گران و ناگوار بود. از اینرو بهانه‌هایی از اطاعت اعراب، سرپیچی کردند و برای تحصیل آزادی و بثمر رساندن جنبش‌های ملی، رنج و زحمت فراوان بردند.

برای مبارزه با تسلط عرب، عده‌ای از ایرانیان دین اسلام را که بوسیله اعمال ناروای خلفای بنی امیه از حقیقت دور افتاده بود مورد انتقاد قرار دادند و نهضت‌های مذهبی ایجاد کردند. نهضت شعوبیه برای مبارزه با اعراب و عقاید و رفتار بنی امیه بوجود آمد. شعوبیه میگفتند که قوم عرب در دوره جاهلیت قومی بدوی و بی تمدن و باجگذار ایرانیان و رومیان بوده و از حیث نژاد و لیاقت نیز امتیازی بر سایرین نداشته است اگر عرب با اسلام مینازد، این دین متعلق بعموم است و منحصر آ مایه مباهات و فخر اعراب نمیتواند باشد.

ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) بانتقام شکست ایرانیان، خلیفه دوم (عمر) را بسال ۲۳ هجری کشت. در سال ۵۶ هجری وقتی که مختار ثقفی بخونخواهی حسین بن علی (ع) برضد بنی امیه قیام نمود، ایرانیان از او پشتیبانی کردند.

ابومسلم خراسانی بسال ۱۲۹ هجری برضد امویان قیام کرد و خلافت آنانرا در سال ۱۳۲ برانداخت و عباسیان را بخلافت رسانید

روی کار آمدن بنی عباس بوسیله ایرانیان موجب نفوذ کلی ایشان در حکومت اسلامی شد و کار بجائی رسید که خلفاء زنان خود را از بین ایرانیان انتخاب کردند و مادر ولیعهد اغلب ایرانی بود. وزراء و درباریان را موالی ایرانی تشکیل میدادند چنانکه برامکه که ایرانی بودند بوزارت رسیدند و درحل و عقد امور کشور اسلامی قدرت فوق العاده پیدا کردند.

باید متذکر شد که در دوره استیلای عرب، نفوذ زبان عربی درمیان ایرانیان زیاد بود. مردم ایران پس از قبول اسلام برای انجام دادن آداب مسلمانی ناگزیر بودند که زبان عربی بیاموزند. در نتیجه زبان عربی بجهات مختلف در فارسی نفوذ کرد و دائره این نفوذ بقدری وسیع شد که گویندگان و نویسندگان ایرانی بآن زبان سخن گفتند و مقصود خود را بعربی نوشتند و زبان عربی در ایران زبان علم و ادب گردید. زبان پهلوی نیز بر اثر تحولاتی بصورت فارسی کنونی درآمد و برای نوشتن هم خط پهلوی بکار نرفت بلکه الفبای عربی مورد استفاده قرار گرفت.

نهضت شعوبیه
 فشار بنی امیه بر ملل غیر عرب و اطلاق عجم بمعنی گنگ بایرانیها و تحقیر موالی یعنی بندگان، سبب قیام و ظهور کسانی شد که عرب را خوارترین ملل دانستند و بملیت خود، علناً تفاخر نمودند و معتقد بودند که پیروان اسلام از هر نژاد و قومی که باشند بر یکدیگر برتری ندارند و طبق آیه شریفه «یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم» تنها مایه رجحان در اسلام پرهیز کاری است و از روی همان آیه این جماعت بشعوبیه معروفند.

نهضت‌ها و جنبش‌های ایرانیان از قرن دوم تا قرن چهارم هجری از نظر اعراب، شعوبیه نامیده می‌شود. چندین مذهب مختلف بوسیله شعوبیه بوجود آمد که گاهی اساس آن، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و مخالفت با اسلام بود و گاهی نظر و قصدشان این بوده که عظمت ایران باستان را زنده کنند و مذهب زرتشت را رسمیت دهند.

در آذربایجان مردم را بدین زرتشت دعوت کردند. سنیاد پس از قتل ابومسلم خراسانی بخونخواهی وی قیام کرد و مسلمیه به نبوت ابومسلم قائل بودند. نهضت مقنع و سپید جامگان در سال ۱۵۹ هجری در ماوراءالنهر بوجود آمد. بابک خرم‌دین در سال ۲۰۱ در گرگان ظهور کرد و پیروان او را «سرخ‌علم» می‌گفتند. مردم طبرستان دعوت زیدیه را در سال ۲۵۱ پذیرفتند.

از آغاز خلافت عباسیان، عنصر ایرانی بجهت لیاقت و کفایتی که داشت، اداره امور ممالک اسلامی را بدست گرفت و در دستگاه خلافت، نفوذ راهمیت شایانی کسب کرد. قوم عرب که ملتی غالب بود و نژاد خود را برتر و بالاتر از موالی میدانست از پیشرفت و نفوذ ایرانیان، بیش از پیش خشمگین شده تحقیر ملت غیر عرب و فخر ببرتری نژاد را، بشدت تعقیب می‌کرد. از طرف دیگر سیاست مکر و خدعه بنی عباس در مورد ایرانیان هر چند گاهی ظاهر می‌شد. چنانکه ابومسلم خراسانی، ابن مقفع، بشار بن برد، آل برمک و فضل بن سهل که هر یک بنوبه خود بخلافت عباسیان، خدماتی کرده بودند، بدست ایشان کشته شدند.

تحمل انواع خواری و شکنجه از جانب اعراب و پادشاهان ناجوان مردانه از طرف خلفا، شعوبیه را بر آن داشت که برای رهایی از جور و ستم اعراب، حکومت را بدست ایرانی سپارند و با اعراب بستیزه

و مخالفت و مبارزه علنی پردازند. در این مبارزه، ضعف بنی عباس، تصمیم ایرانیان را راسخ تر نمود. از این رو شعوبیه بتألیف کتب و رسالات و گفتن اشعاری در مفاخره و برتری ملیت خود پرداختند و از تحقیر عرب برای ایجاد و نشر فکر استقلال طلبی، دقیقه‌ای فروگذار نکردند. طاهریان و صفاریان که از شعوبیه بودند در مقابل اشعاری که در هیچ و مذمت عرب سروده میشد، صله و پادشاهی نیکو میدادند. حاصل سخن آنکه نهضت شعوبیه، موجب آزادی ایران و تشکیل سلسله‌های مستقل ایرانی شد و ظهور ادبیات ایران بعد از اسلام نیز، مرهون زحمات و فعالیت‌های شعوبیه است که از قرن سوم، جلوه ادبیات فارسی آغاز میشود و زبان دری در ایران، رواج و رونق مییابد.

در این دوره نفوذ زبان عربی در زبان فارسی بسیار کم و ناچیز است. علت این امر آنست که نویسندگان و گویندگان ایرانی از نظر مخالفت با عرب سعی میکنند که حتی الامکان پیرامون لغات عرب نگردند و مقصود خود را بفارسی سره بیان نمایند.

نفوذ ایرانیها در عرب و اسلام
عرب وقتی به ایران تسلط یافت قومی بود بدوی، خشن و بدون علم و فرهنگ در صورتی که ایرانیها مردمی بودند متمدن و دارای علوم و فنون. رسوم و آداب کشورداری و جهانگیری را بخوبی می دانستند. تسلط دو یست ساله عرب و فشار و تضییقاتی که از جانب بنی امیه بر ایرانیها وارد میشد، بجای آنکه ایرانیان را بتسلیم و تمکین وادارد، برعصیان و تنفر ایشان نسبت بعرب و بنی امیه افزود. همین تنفر سبب شد که ایرانیها بنی عباس را در گرفتن مقام خلافت از دست بنی امیه یاری کردند. و پس از مرگ هارون الرشید (۱۹۳ هجری) بر سر خلافت بین

امین و مأمون اختلاف و نزاع افتاد. طاهر ذوالیمینین سردار ایرانی، لشکر امین را که حامی سیاست عرب و از مادری هاشمی نژاد بود شکست داد و مأمون که مادرش ایرانی بود خلیفه شد.

ایرانیان در دوره عباسیان، اداره امور کشور اسلام را به عهده داشتند و خلفاء را بتعقیب روش شاهان ساسانی و اخذ تمدن و فرهنگ ایرانی و تقلید آداب و رسوم ایرانیان، وادار کردند.

خلاصه، نفوذ ایرانیها در هر موردی آشکار بود و دخالت ایشان منحصر بامور سیاسی نبود. مهمترین تأثیر ایرانیها در عرب، نفوذ معنوی است: تازمان حجاج بن یوسف ثقفی، اصول دیوانی بروش دوره ساسانی اداره میشد و دفاتر را بخط و زبان پهلوی مینوشتند. خاندان برامکه، بنی عباس را با احترام دانشمندان و ترجمه کتب و آثار ایرانی تشویق کردند. ترجمه و تألیف کتب بزبان عربی در این روزگار، مانع انهدام آثار و موجب انتشار افکار ایرانی در بین عرب شد. اعیاد و جشنهای ملی مانند نوروز، مهرگان، سده و غیره مرسوم گردید. المتر کل عباسی لباس ایرانی پوشید و دربار خود را مانند ساسانیان آراست.

موسیقی روزگار ساسانی، تا چهار صد سال اساس کار موسیقیدانها بود و دربار خلفاء از موسیقی ایرانی آسایش و مسرت خاطر می یافت و بوسیله فتوحات مسلمین، این موسیقی تا اسپانیا نفوذ پیدا کرد.

حاصل سخن آنکه، در روزگار عباسیان از سال (۱۳۲-۲۳۲ هجری) نقل و ترجمه علوم، از زبانهای دیگر بزبان عربی رواج یافت و تمدن درخشان اسلامی بوجود آمد. این تمدن که مدت چند قرن شرق و غرب را بنور خود روشن کرد، تمدنی است که تمام ملل اسلامی در تشکیل و ترقی آن دخالت داشته اند و ایرانی ها در این امر سهم بیشتری دارند.

ایرانیها علاوه بر تشویق دانشمندان و نویسندگان، در صرف و نحو زبان عربی زحمت فوق العاده کشیده و در جمع و تدوین آن کوشش نموده اند.

عبدالله بن مقفع از دانشمندان معروف ایرانی است. او بسیاری از کتب پهلوی را به عربی ترجمه کرد و در زبان عربی ایجاد لغت و وضع اصطلاح علمی نمود. کتاب «خدا ینامک» یا تاریخ شاهان ایرانی را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و آنرا «سیر الملوک» نامید. این کتاب مانند اصل پهلوی آن از بین رفته است.

کتاب «کلیله و دمنه» که از کتب ادبی مشهور و موجود میباشد بوسیله ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد. از تألیفات دیگر او «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر» است که از کتب فصیح عربی بشمار میرود. ابن مقفع که در اوایل قرن دوم هجری در فارس متولد شد، مذهب مانوی داشت و زبده عقاید مانی را در باب برزویه طبیب در ترجمه کلیله و دمنه گنجانده است و بهمین جرم سرانجام بدستور منصور خلیفه عباسی در ۳۶ سالگی بدترین وضعی در سال ۱۴۲ یا ۱۴۵ هجری بقتل رسید.

از زمان بنی امیه بعد، ایرانیها در فقه اسلامی مرجع مسلمین بودند امام اعظم **ابو حنیفه نعمان بن ثابت** امام سنت و جماعت، از موالی ایرانی بود که پدرش را جزو اسرای ایرانی، بکوفه بردند و نعمان در کوفه بسال ۸۰ هجری متولد شد و در بغداد وفات یافت (۱۵۰ هجری) کتاب (فقه الاکبر) که حاوی مسائل فقهی است از تألیفات ابو حنیفه است. مهمترین قدمی که در قرن اول و دوم هجری برداشته شد، تدوین صرف و نحو زبان عربی است که ایرانیها در این امر دخالت و سهم بیشتری

داشته‌اند. سیبویه که در بیضا قارس در حدود سال ۱۵۰ هجری متولد شد و در سال ۱۸۱ در ساوه فوت کرد، در مدت کوتاه عمر خود استادی خویش را در زبان عربی مسلم نمود و «الکتاب» را در صرف و نحو عربی نوشت که از مهمترین کتب در این رشته بشمار است و ۱۰۵۰ شعر عربی و ۳۰۰ آیه قرآن را مورد استشهاد قرار داده است.

ایرانیها در شعر عربی نیز ذوق و استعداد خود را نشان داده‌اند. از جمله شعرای معروف ایرانی این عصر، بشار بن برد شاعر نابینای دربار عباسی متوفی ۱۶۷ هجری است که در تحقیر عرب و تفاخر بنسب عجم، مشهور می‌باشد. دیگر ابونواس شاعر غزل‌سرای ایرانی است که خم‌ریاتش در زبان عربی شهرت خاص دارد. ابونواس بسال ۱۴۵ هجری در اهواز تولد یافت و در حدود سال ۱۹۹ هجری وفات نمود. اولغات فارسی را در بین اشعار خود بعنوان تلمیح بکار برده است.

ایرانیها در علم و حکمت هم قدم‌های مؤثر برداشته‌اند. از جمله، فرزندان موسی بن شا کر خوارزمی که به بنی موسی معروفند (محمد، احمد، حسن) از منجمین مشهور عصر مأمون بودند که در جمع و اقتباس علوم یونان رنج برده و تألیفات گرانبھائی باقی گذاشته‌اند. و از بین آنها محمد بن موسی از همه مشهورتر است که بسال ۲۵۹ وفات یافته و کتاب «المخروطات» از او باقیست.

حاصل سخن آنکه در دوره‌های اسلامی، عنصر ایرانی از دانشمندان و گویندگان و نویسندگان، در آثاری که بوجود آورده‌اند پیشقدم اعراب بودند و علوم و تمدن اسلامی را راجع و بهائی بخشیده‌اند که ذکر نام ایشان موجب تفصیل کلام است و در موقع مناسب از آنها یاد خواهد شد.

۲- اوضاع دینی تا پایان قرن سوم هجری

در روزگار ساسانیان مذاهب زرتشتی، مانوی، مزدکی، مهرپرستی، مسیحی، یهود در ایران رواج کلی داشت و حمله اعراب بایران که بمنظور بسط و اشاعه آئین اسلام بود بآسانی نتوانست دین اسلام را جانشین ادیان سابق نماید و بزور شمشیر و اعمال زور و فشار و انواع تحقیر و تزییقاتی که نسبت بادیان دیگر میشد، ایرانیان بجزعه‌ای از کشاورزان و صنعتگران که از وضع خود و زندگی طبقاتی ناراضی بودند در حفظ آئین و رسوم پیشین، ایستادگی نمودند و با پرداخت جزیه و خراج و تحمل انواع سختی و فشار تا اواخر قرن چهارم، کم و بیش ادیان نیاکان خود را همچنان نگهداشتند و بتدریج و بجهت‌مختلف بدین اسلام درآمدند که مهمترین آن علل عبارتست از:

۱- در دوره بنی‌امیه فشار و وصول جزیه بحدی بود که بیشتر ایرانیان متعصب را از هستی ساقط کرد، ناچار گروهی برای فرار از پرداخت جزیه، قبول اسلام کردند بطوریکه از اواسط خلافت امویان، رها کردن دین قدیم و گرویدن بدین اسلام امری متداول و رایج شد.

۲- در روزگار عباسیان دست ایرانیان در اداره امور کشور اسلامی باز شد و عدهٔ بیشماری در خدمات درباری و سیاسی و اداری مصدکار شدند. این عده برای حفظ موقعیت خود یا از روی ایمان قلبی و یا از روی مصلحت، بمسلمانی تظاهر کردند و ایرانیان را بقبول اسلام تشویق نمودند.

۳- گروه زیادی از ایرانیان در نتیجهٔ معاشرت با مسلمین و تبلیغ فرقه‌های اسلامی مسلمان شدند و فرزندان ایشان بر اثر ارث

وعادت ، بتدریج از دین پیشینیان دست برداشتند و با ایمان کامل بدین اسلام درآمدند .

بنابجهاث فوق درجه اعتقاد و تعصب عموم ، بآئین اسلام تا قرن چهارم بعدی رسید که از پیروان ادیان دیگر کاسته شد و دین محمدی مذهب رسمی و آئین اکثریت مردم ایران گردید .

چون حضرت رسول (ص) وفات یافت، بین مسلمین اختلافات مذهبی بر سر خلافت و جانشینی آنحضرت اختلاف روی داد . گروهی عقیده داشتند که پیغمبر اسلام بعد از خود جانشینی معین نکرده و این کار را بعهده مسلمین گذاشته است و باید انتخاب خلیفه برأی و نظر مردم باشد .

انصار گفتند چون ما از همه بیشتر پیغمبر کمک کرده و او را در موقع آزار قریش در میان خود پناه داده ایم برای خلافت از همه صحابه سزاوارتریم مهاجرین که از قریش بودند بعلت آنکه پیغمبر اسلام از بین آنها طلوع کرده ، خلافت راحق خود میدانستند . برای حل اختلاف، مجمعی در سقیفه بنی ساعده از مهاجرین و انصار تشکیل شد و هر کدام در اثبات ادعای خود پافشاری کردند ابوبکر پدرزن حضرت رسول حدیثی خواند که «خلافت حق قریش است» و انصار مغلوب شدند و مسلمین بدعوت عمر با ابوبکر صدیق بیعت کردند.

علی بن ابیطالب (ع) پسر عم و داماد پیغمبر که در آن مجمع حاضر نبود و خلافت راحق مسلم خود میدانست با انتخاب ابوبکر اعتراض نمود و اظهار داشت که خلافت باید در خاندان پیغمبر باشد.

پیروان علی (ع) گفتند: از طرفی خلیفه مسلمین از جانب پیغمبر در حجة الوداع و غدیر خم رسماً تعیین و پیروی از او بعموم مسلمین

سفارش شده است از طرف دیگر علی (ع) از جهت نسب و سبقت در ایمان و نزدیکی بحضرت رسول برای خلافت از همه صحابه شایسته تر است. حاصل سخن آنکه مسلمین بر سر جانشینی پیغمبر سه دسته شدند: ۱- طرفداران انتخاب خلیفه از بین انصار که بزودی ضعیف شدند و از بین رفتند.

۲- کسانی که بانتخاب خلیفه از جانب امت عقیده دارند، میگویند که بعد از حضرت رسول (ص) ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب (ع) بترتیب خلیفه بوده اند و اینان باهل سنت و جماعت مشهورند.

۳- پیروان علی بن ابیطالب (ع) که او را شایسته ترین فرد اسلام و جانشین بحق پیغمبر میدانند و بشیعه معروفند.

شیعه
شیعه در ابتدا بکسانی گفته میشد که بعد از رحلت حضرت رسول (ص) امامت را حق علی بن ابیطالب (ع) میدانستند و مدعی بودند که آنحضرت جانشین پیغمبر و امام مسلمین بتعین و نص است و در غدیر خم، پیغمبر او را بامامت تعیین فرمود و امت را بر آن گواه گرفت. با وجود آنکه بیشتر مسلمین بابوبکر بیعت کردند، این جماعت در مودت و ولایت آنحضرت باقی ماندند و از بیعت شیخین امتناع نمودند و از اینرو بشیعه علی معروفند.

تا اواخر خلافت عثمان شیعه فعالیت زیادی نداشتند تا آنکه اشتباهات عثمان وحیف و میلهایی که در بیت المال مسلمین میشد و جور و ستم فرزندان امیه، موجب نارضائی و قیام مردم شد و منجر بقتل خلیفه سوم در سال ۳۵ هجری گردید. بعد از عثمان مسلمین بعلی (ع) بیعت کردند و پیروان آنحضرت قوت یافتند و هسته ایجاد فرقه بزرگی بنام شیعه شدند.

اساس نظر شیعه بر امامت استوار است و انتخاب امام و جانشین
 او را مانند نبوت امر الهی میدانند و عقیده دارند که امام، عالم، معلوم
 ظاهر و باطن و وارث علم پیغمبر است و شخصی است فوق بشر و معصوم
 از گناه و شایسته رهبری که باید عموم مردم باو بگردند و در امور دین
 و دنیا از امام کسب تکلیف و دستور کنند.

امام در نزد شیعه غیر از خلیفه نزد اهل سنت است زیرا خلیفه
 از روی رفتار و گفتار پیغمبر حکومت میکند و بین مسلمین نظم برقرار
 میسازد در صورتی که امام جانشین پیغمبر بوده و رفتار و گفتارش
 بر مسلمین حجت است و هر کس با امام مخالفت کند دشمن خدا و اسلام
 و مانند کفار، در روز جزا، بآتش دوزخ کیفر خواهد دید.

عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند، امامت را حق آل علی
 دانستند فقط درباره جانشین امام و مقام او اختلاف نظر پیدا کردند
 و در نتیجه شیعه بفرقه‌های بسیاری تجزیه شدند. جهت مزید اطلاع
 بچند فرقه امامیه که در تاریخ ادبی ایران اهمیت بسزائی دارند اشاره میشود:
 ۱- کیسانیه- کسانی هستند که امامت را بعد از شهادت حسین بن
 علی (ع) حق محمد حنفیه فرزند علی بن ابیطالب که مادرش دختر حضرت
 رسول نبود میدانند و مختار بن ابی عبیده ثقفی که بخونخواهی شهید
 کربلا قیام کرد ریاست این فرقه را داشت.

۲- زیدیه- بعد از واقعه کربلا و شهادت حضرت حسین (ع)
 جمعی از شیعیان بعلی بن حسین (امام زین العابدین) بیعت کردند و
 بعد از وفات او بسال ۹۴ هجرت، فرزندش را که زید نام داشت امام دانستند.

۳- علویه- شیعیانی هستند که بعد از وفات حضرت سجاد امام
 چهارم، در مقابل زیدیه که با زید فرزند آنحضرت بیعت کردند، امام

محمد بن علی (۵۹ - ۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که معروف
بامام محمد باقر است بعنوان امامت و بعد از آنحضرت، امام جعفر صادق
(۸۳ - ۱۴۸) را امام ششم شناختند.

۴- اسمعیلیه- پس از وفات امام جعفر بن محمد الصادق ، جماعتی
گفتند که اسمعیل فرزند آنحضرت که در حیات وی فوت کرده بود
نمرده است و جانشین حقیقی و امام هفتم اوست و او نخواهد مرد تا آنکه
دنیا را پر از عدل و داد کند و امور مردم را اداره نماید. این فرقه با اسمعیلیه
مشهورند که بعد بفرقه‌های دیگری تقسیم شدند.

۵- اثنی عشریه- بعد از هر امام فرقه‌هائی در امامیه ظاهر شد که
جهت اطلاع بیشتر باید بکتاب مربوط مراجعه شود، تنها بد کرائنی عشریه
که آئین رسمی کشور ایران است اکتفا میشود.
شیعیان دوازده امامی کسانی هستند که با امامت فرزند بعد از
پدر قایلند و عقیده دارند بعد از امام ششم:

امام موسی بن جعفر (۱۲۸ - ۱۸۳) امام هفتم
امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) امام هشتم
امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) امام نهم
امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) امام دهم
امام ابو محمد حسن بن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰) امام
یازدهم .

حضرت حجت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه امام دوازدهم است
که در حال غیبت بوده و هر موقع که اراده خداوند ایجاب کند ظاهر
خواهد شد و آن موقعی است که دنیا را جور و ستم فرا گیرد و قیام امام
دوازدهم برای بسط و برقراری عدالت لازم باشد.

خوارج

انتخاب علی بن ابیطالب (ع) بخلاف، بامخالفت

ودشمنی جمعی از طرفداران عثمان مواجه شد

معاویه ظاهراً بخونخواهی عثمان و باطناً بقصد ریاست و خودمختاری،

قیام کرد و شام را مرکز اجتماع بنی امیه و سایر مخالفین علی (ع)

قرارداد و جنگ صفین را در سال ۳۷ هجری پیش آورد و کار بحکمیت

کشید. پس از اعلام حکم حکمین و فریب خوردن ابو موسی اشعری از

عمر و عاص، عده ای از پیروان علی (ع) بیهانه اینکه حاکم بین

مسلمین فقط خداوند است بنای سرکشی گذاشته و از بیعت امام خارج

شدند و بهمین جهت بخوارج معروفند.

خوارج در دوره بنی امیه قدرت بسیار یافتند و بقتل و آزار

مسلمین پرداختند و سالها در بلاد اسلام مخصوصاً در عراق و فارس و

کرمان و عربستان فتنه ها برپا کردند و برای خود سلطنت و امارت

تشکیل دادند.

خوارج مردمی متعصب و سختگیر بودند و در دین اسلام و اجرای

حکم آن شدت عمل داشتند. مشکلات زیادی برای خلفای بنی امیه و

بنی عباس ایجاد کردند بطوریکه خلفاء گاهی مجبور بودند برای

خاموش کردن فتنه ایشان، لشکر کشی کنند.

خوارج عقیده داشتند چون علی (ع) بحکم مخلوق رضا داده

کافر شده و ریختن خون کافر مباح است و بهمین جهت آنحضرت بدست

یکی از خوارج بنام ابن ملجم کشته شد. بنی امیه هم غاصب و کافرند و

از قتل آنان نیز امتناع نداشتند. راجع بخلافت معتقد بودند که خلیفه را

میتوان از میان مسلمین خواه عرب و یا غیر عرب انتخاب کرد و باید

خلیفه از اوامر الهی اطاعت کند و گرنه باید معزول شود. در باب

«ایمان» می گفتند ایمان تنها با اعتقاد نیست و عمل با احکام دین لازمه ایمانست. کسی که واجبات دین را مهمل گذارد و مرتکب گناه گردد کافر است و کیفر گناه قتل اوست.

یاران معاویه و گروهی که بدور او جمع بودند
مرجئه

بعد از شهادت حضرت علی بن ابیطالب (ع)
بسال ۴۰ هجری، فرقه ای بوجود آوردند که مرجئه نامیده می شود. این جماعت عقیده داشتند که هر کس بتوحید و نبوت اقرار کند مؤمن است و ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمیسازد و تکفیر مسلمان جایز نیست. هیچکس حق ندارد درباره کسانی که مرتکب گناه میشوند حکم دهد و باید کیفر این اشخاص را بقیامت موکول کرد و آزار و عذاب ایشان را تا روز جزا بتأخیر انداخت. این فرقه از نظر ارجاء (بتأخیر انداختن) حکم بمرجئه معروفند.

درباب خلافت معتقد بودند که پس از انتخاب خلیفه باید از او امر او پیروی کرد و فرمان او را واجب شمرد و بر خلافتکاری و ارتکاب گناه او خرده نگرفت. این عقیده که رنگ سیاسی داشت کاملاً بسود معاویه و جانشینان او بود که با داشتن عنوان خلافت مرتکب کارهای ناپسند میشدند. تا بنی امیه قدرتی داشتند از مرجئه تقویت و حمایت مینمودند و پس از انقراض امویان مرجئه هم از اعتبار و اهمیت افتادند و بتدریج از بین رفتند.

از اواخر قرن اول هجری موضوع بسیار مهمی
معتزله

که پس از تفکر در اصول دین و توجه بآیات قرآنی در بین مسلمین مورد بحث قرار گرفت، قضا و قدر یا جبر و اختیار بود، که موجب ایجاد دو دسته مجبره و قدریه در مقابل یکدیگر گردید.

مجبوره میگفتند که آدمی از خود اختیاری ندارد و در افعال خود مجبور است و اعمالی را که خداوند مقدر نموده از او سر میزند و نسبت خیر و شر بمخلوق مجازی است. همانطور که میگوئیم آب در نهر جاری است بانسان نیز از روی مجاز نسبت فعل میدهیم.

قدریه معتقد بودند که انسان در کارهایش آزاد و مختار است و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و نسبت خیر و شر بقضا و قدر خطاست و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. بر اثر ظهور دو فرقه جبریه و قدریه و بحث ایشان درباره کفر و ایمان که هر يك آیات قرآنی را بنفع خود تأویل و تفسیر میکردند و فرقه دیگر را کافر میدانستند، واصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱) از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بصری برخاست و محرك نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

حسن بصری و پیروان او عقیده داشتند که مرتکب گناه منافق است و منافق از کافری که آشکارا اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است. واصل بن عطاء نظر استاد را نپسندید و گفت: «کسی که مرتکب گناه کبیره شود نه کافر مطلق است و نه مؤمن درست و مقامش بین آن دو می باشد و در حقیقت ارتکاب گناه آدمی را از صف کفار و مؤمنین هر دو خارج میسازد و در عداد هیچیک محسوب نمیشود. ولی اگر مرتکب گناه کبیره ای بدون توبه از دنیا برود در روز جزا بآتش دوزخ باید بسوزد چه در آن دنیا مردم از دو دسته خارج نیستند یا اهل بهشت هستند و یا سزاوار جهنم، با این تفاوت که عذاب او نسبت بکافر کمتر خواهد بود.»

چون واصل بن عطاء این عقیده را که به «المنزلة بین المنزلتين»

معروف است ابراز کرد، حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و بعلمت کناره گیری واصل بن عطاء از استاد خود و تبری از عقاید فرقه های دیگر در باب کفر و ایمان، پیروان او باهل اعتزال یا معتزله مشهورند.

معتزله خود را اهل العدل والتوحید میخواندند. اهل توحید از آنجهت که نفی صفات خدا میکردند و میگفتند خداوند نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جوهر و حواس او را در دنیا و در آخرت نمیتواند دریابد. او خالق همه اشیا و موجودات و زمان و مکان است و نهایت ندارد. اهل عدل از آنرو که عقیده داشتند خداوند اگر مخلوق را مجبور آفریده پاداش گناهکار و عقوبت بدوزخ ظلم است و حال آنکه او عادل است.

همچنین معتزله عقیده داشتند که خداوند در حکم خود تغییر نمیدهد و وعده و وعید او صادق است و مرتکب گناهان کبیره در دنیا و آخرت رستگار نیست مگر آنکه در این دنیا توبه کند. دیگر از عقاید معتزله امر بمعروف و نهی از منکر است که هر مسلمانی باید کسی را که از امر خدا سرپیچی کرده چه کافر و چه فاسق بهر وسیله که مقتضی بداند براه راست بیاورد و درپیش بردن آن با شمشیر جهاد کند و دربارۀ نیک و بد در موردی که شرع از آن سخن نگفته حکومت عقل را ملاک عمل قرار دهد و اساس کار را بر استدلال و منطق استوار سازد. عقاید معتزله مورد استفاده شیعه بخصوص شیعه زیدیه و امامیه و اسمعیلیه و اثنی عشریه قرار گرفت و برخی از رجال شیعه شاگردان معتزله بوده و عقاید دینی خود را با اصول عقاید آنان نزدیک کرده اند. این جماعت بر اثر استفاده از منطق و فلسفه و تألیف کتب و رسالات در اثبات

عقاید خود و رد عقاید دیگران در حقیقت بنیان گذار علم کلام بودند و در ایجاد نهضت فکری در عالم اسلام و توجه مسلمین بفرسفه و علوم، تأثیر و اهمیت شایان دارند.

۳ - استقلال سیاسی و ادبی ایران

چون ستاره شوکت عباسیان بامرگ هارون -
الرشید غروب کرد همت ایرانیان در تحصیل
استقلال فزونی یافت و ایرانیان که برای رهایی
از تسلط عرب مترصد فرصت بودند ، بمحض

استقلال ایران و
تشکیل سلسله -
های ایرانی

احساس ضعف در ارکان خلافت عباسیان ، مخالفت خود را علنی کردند .
مأمون ، در مقابل خدمتی که طاهریان نسبت باو در جنگ بابرادرش
امین کرده بودند ، حکومت خراسان را در سال ۲۰۵ هجری بطاهر
ذوالیمینین داد ، طاهر در سال ۲۰۶ نام خلیفه را از خطبه انداخت
و خراسان را بطاهر مستقل کرد . از سال ۲۳۲ اوایل خلافت متوکل
قدرت عباسیان ضعیفتر شد . باین معنی ، ترکانی که المعتمد به بغداد
آورده بود در سال ۲۴۸ به المتوکل شوریدند و او را کشتند . تا سال ۲۷۹
که المعتمد بخلافت رسید ممالک اسلامی در حال تجزیه بود : مصر مجزا
شد طبرستان دعوت زیدیه را پذیرفت ، یعقوب لیث صفار از سیستان علم
طغیان برافراشت .

این جوانمرد (ویگزاده ، با طبع عالی و همت بلندی که داشت
از سال ۲۲۳ بر ضد اعراب وارد کارزار شد و از سال ۲۴۷ برای استقلال
تمام ایران مجاهدت کرد : طبرستان را متصرف شد ، طاهریان را منقرض
کرد و تا حوالی بغداد پیش رفت اگر چه یعقوب نتوانست خلیفه را

مغلوب نماید و دولتی بعظمت دولت ساسانی تأسیس کند، باینحال، از طرف خلیفه، منشور حکومت تمام ایران بوی تسلیم و بلقب «ملك الدنيا» ملقب گردید. اقدام وی سایرین را که مدت دوست سال تحت استیلای عرب بسر برده و جرأت اظهار حیات و تخلف از امر خلفا را نداشتند، بفکر سرپیچی از فرمانروائی ایشان و تجزیه دولت عرب انداخت و موجب استقلال و تشکیل سلسله‌های ایرانی گردید.

وقتی که حکومت عباسیان ضعیف شد، بتدریج جوانمردان ایرانی جرأتی یافتند و بفکر احیاء زبان و رسوم باستانی خود افتادند. آل طاهر، اغلب اهل فضل و علم بودند و عبدالله بن طاهر دربار خود را در نیشابور مجمع شعرای بزرگ قرارداد، فرامین و توقیعاتی که از طاهر و عبدالله بن طاهر باقیست دلیل بر فضل و ادب آنانست. با آنکه در زمان طاهریان شاعری بنام حنظله بادغیسی بوده و اشعاری هم از او باقی است، این سلسله نسبت بزبان فارسی و ترویج آن اقدام مؤثری نکردند بلکه علاقه وافر خود را برای توسعه زبان عربی مبذول نمودند. صفاریان نخستین سلسله و سلاطین ایرانی هستند که در ترویج زبان و احیاء آداب و رسوم قدیم کوشش نموده‌اند. گرچه در دوره ایشان، آرامش که لازمه ترقی علم و ادبیات است وجود نداشت ولی رغبت آل صفار نسبت بزبان فارسی و بسط و ترویج آن قابل انکار نیست. چنان که یعقوب پس از کسب قدرت و نیل بفتوحات، شعرا قصایدی در مدحش بعربی سرودند و بروی خواندند. یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت» و محمد بن وصیف دبیر رسائل خود را بساختن شعر فارسی تشویق کرد.

جانشینان یعقوب همه بر سیرت او رفتند و ملت ایران توانست

بزرگترین مایه استقلال خود یعنی زبان فارسی را زنده کند و پس از سالیان متمادی که زبان رسمی و سیاسی ایرانیان عربی بود، لهجه دری رسمیت و رواج یافت. این امر در روزگار سامانیان باعلاقه بیشتر دنبال شد و در نتیجه ادبیات و سیم فارسی بوجود آمد.

تحويل زبان پهلوی
بنارسی (دری)
زبان پهلوی بر اثر استیلای عرب و رواج زبان عربی، از رونق افتاد خط پهلوی نیز بتدریج از بین رفت و الفبای عرب جانشین آن شد. بطوریکه

در مدت دو قرن تسلط اعراب، ایرانی ها بآموختن زبان و خط عربی خو گرفتند و بجز عده معدودی، دیگران از زبان و خط پهلوی درتألیف و ترجمه استفاده نکردند.

استقلال ایران از خراسان آغاز شد، مردم خراسان و ماوراءالنهر و نواحی مشرق ایران بجهت دوری از دایره نفوذ عرب، زبان و ملیت خود را حفظ کرده بودند، سلسله های ایرانی مانند صفاریان و سامانیان برای احیای حیثیت و اعتبار ملی ایرانیان، بزبان فارسی توجه بیشتری داشتند و گویندگان و نویسندگان را تشویق میکردند که زبان فارسی را سروصورتی دهند. در نتیجه زبان «دری» یا زبان مردم خراسان، مورد توجه عموم واقع شد و زبان رسمی و علمی و ادبی گردید.

نام درست زبانی که آثار ادبی خود را بآن مینویسیم و بدان تکلم میکنیم زبان دری است که زبان دربار و درگاه سلاطین بوده و در دوره های بعد بیارسی دری و پارسی و فارسی معروف شده است.

از روزگار ساسانیان در نواحی ایران لهجه های مختلفی از جمله دری و پهلوی متداول بود که بلهجه دری (زبان مردم مشرق و شمال شرقی

ایران) در دربار تیسفون، درباریان و رجال مملکت تکلم میکردند و لهجه پهلوی زبان علمی و ادبی بوده است.

تفاوت دری با پهلوی تنها فرق مختصری است که در تلفظ بعضی از کلمات بر اثر پاره‌ای تحولات و تغییرات دیده میشود و الا ترکیب زبان و صرف افعال و ریشه هر دو، یکی است.

مثلاً همزه‌هایی که در آغاز کلمات و پیش از حروف ساکن در لهجه پهلوی بوده چون اشکمب، اشتر، ابا، ابی در لهجه دری همزه آنها افتاده بصورت شکم، شتر، با، بی در آمده است.

حرف (سین) آخر کلمه‌ها در زبان پهلوی، به (ه‌اء) در زبان فارسی تبدیل شده مانند: گاس = گاه . وناس = گناه

حرف (پ) گاهی به (ب) و گاهی به (فا) بدل میشود مانند:

آپ = آب. پت آن = بدان. پتاو = بدو. اسپید = سفید. پیروز = فیروز

حرف (کاف) در آخر کلمات پهلوی به (ها) در فارسی مبدل شده مانند: نامک = نامه. زیوندک = زنده و غیره.

پس از آنکه زبان دری، زبان ادبی و رسمی ایران شد و زبان پهلوی از اعتبار و رونق افتاد علاوه بر اصطلاحات و لغاتی که بر اثر استیلای عرب وارد این زبان گردید، پاره‌ای از لغات قدیم، بتدریج فراموش شد و بعضی نیز تغییر صورت و معنی داد و در دوره‌های بعد، مقداری لغات عربی و ترکی نیز وارد این زبان شد و پس از تحول و تغییراتی که در آن راه یافت بصورت فارسی کنونی درآمد.

خط بعد از اسلام
پس از استیلای عرب، خط پهلوی ساسانی بسبب معایب و اشکالاتی که داشت، در مقابل نفوذ خط عرب تاب مقاومت نیاورده، بسرعت

رو بزوال نهاد و خط کوفی و نسخ جانشین آن شد. فقط عده معدودی از

موبدان زرتشتی، برای نوشتن کتب و آثار دینی، خط پهلوی را نگهداری کردند ولی دانشمندان و نویسندگان ایرانی، الفبای عرب را که سهلتر از الفبای پهلوی بود، بکار بردند.

تاریخ و رواج خط در بین اعراب، از قرن اول پیش از اسلام تجاوز نمی‌کند و در مورد ظهور خط در بین آنها، دو عقیده ابراز شده است: جمعی از محققین عقیده دارند که عده‌ای از بازرگانان عرب، مقارن ظهور اسلام، به حیره (نزدیک کوفه) رفت و آمد داشتند. يك نوع از خط سریانی که به «السطرنجیلی» معروف بود و برای نوشتن کتب دینی و علمی بکار میرفت، از سریانیها آموختند و آنرا در حجاز معمول کردند. بنا بر روایت مورخین، هنگام بعثت حضرت رسول (ص) عده‌ای از قریش، این خط را که حیری و حجازی نامیده می‌شد می‌دانستند، بعد خط حیری در تزئین مساجد و نوشتن روی سکه‌ها بکار رفت و به «کوفی» معروف شد.

برخی معتقدند که تجار عربی، خط نبطی را که مخصوص تحریر و نامه نگاری بود، هنگام مسافرت بشام آموختند و در حجاز رواج دادند. و بعدها این خط «نسخ» نامیده شد.

خط عربی ابتدا، نقطه و اعراب نداشت و چنانکه مشهور است ابوالاسود دؤلی نخستین کسی است که نقطه را در خط عربی معمول کرد. از روزگار عباسیان خط مانند سایر مظاهر تمدن اسلامی، پیشرفتهائی نمود. در عهد مأمون، خطاطانی چون ابن مقله بظهور رسیدند و خط عربی را سروسامانی بخشیدند.

ایرانیها که خط عربی را برای رفع نیازمندیهای خود گرفتند، با ذوق و سلیقه ایرانی، زیباتر و کاملتر کردند و از قرن هفتم که خط کوفی

رو بزوال نهاد، انواع خطوط را بوجود آوردند و در قرن نهم و دهم اصلاحاتی در آن نمودند. بامقایسه خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ که خطاطان بزرگ ایرانی در عهد تیموریان و صفویه نوشته‌اند با خط و قلم رایج بین اعراب، مهارت و استعداد ایرانی بخوبی مسلم میشود. ناگفته‌نماند که خط عربی با همه زیباییها، معایب زیادی دارد از جمله اینکه، اولاً نوشتن تلفظ صحیح واژه‌ها بسبب اینکه در خط عربی اعراب جزء حروف نیست، امری دشوار است. ثانیاً بجهت حروف قریب‌المخرج گوناگون که در خط و زبان عربی وجود دارد و در فارسی یکسان تلفظ میشود، آموزش و نگارش بسیار مشکل است. ثالثاً چون الفبای عربی برای کلیه صداهائی که در زبان فارسی بوده رسا نبوده و همچنین بعلت حروف قریب‌المخرج در زبان عربی، بعدازمدتی اختلاف لهجه‌های فراوان در فارسی پیدا شده است.

نخستین سخنسرایان
 سرزمین ایران که از دیرباز مرکز شعر و موسیقی بوده، پس از تسلط عرب نیز شعرائی فارسی داشته‌است ولی بجهت حوادث و مصائب ناگوار که براین دیار روی نموده اطلاعات ما از نخستین گویندگان فارسی محدود به شعرائی است که نامشان در تذکره‌ها بعنوان نخستین سراینده ضبط شده است.

۱ - مؤلف مجمع‌الفصحاء نخستین شاعر را ابو حفص سغدی

میداند و این شعر :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا اوندارد یار، بی‌یار چگونه بودا
 را از او نقل میکند. ولی مؤلف المعجم مینویسد ابو حفص در سال ۳۰۰ هجری میزیست و با رود کی معاصر بود.

۲ - محمد عوفی در تذکره «لباب الالباب» ابوالعباس مروزی
معاصر مأمون عباسی را نخستین شاعر میدانند و مینویسد که در هنگام
ورود مأمون بمر و در سال ۱۹۳ قصیده‌ای در مدح او سرود باین مطلع:
ای رسانیده بدولت ، فرق خود بر فرق‌دین

گسترانیده بچود و فضل ، در عالم یدین
مر خلافت را توشایسته ، چو مردم دیده‌را

دین‌یزدان را تو بایسته ، چورخ‌را هر دو عین
عباس مروزی در همین قصیده مدعی شده که پیش از او کسی
بر این منوال شعری نگفته است :

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مر زبان فارسی را هست با این نوع بین
لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت
گیرد از حمد و ثنای حضرت تو ، زیب و زین
توجه با سلوب و پختگی شعر میرساند که گوینده آن نخستین
شاعر زبان فارسی نمیتواند باشد .

۳ - تاریخ سیستان اولین شاعر را محمد بن وصیف میدانند که
دبیر رسایل یعقوب لیث صفار بوده و قصیده‌ای در مدح یعقوب مقارن
سال ۲۵۵ هجری ساخته است . بدین مطلع:
ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام
۴ - نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله از شاعری بنام حنظله
بادغیسی نام میبرد : « ابو عبد الله خجستانی که مردی خر بنده بود
با خواندن دوبیت از دیوان حنظله بامارت خراسان رسید » آن دوبیت اینست :

مهتری گر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چومردانت، مرگ رویاروی
وفات حنظله را در حدود سال ۲۲۰ هجری نوشته‌اند و اکثر
محققین او را نخستین شاعر بعد از اسلام میدانند.

محمد عوفی دوبیت زیر را از حنظله بادغیسی نقل میکند:
یارم سپند، گرچه بر آتش همی فکند

از بهر چشم، تا نرسد مرو را گزند
اورا سپند و آتش ناید همی بکار

با روی همچو آتش و با خال چون سپند
۵- تذکره نویسان، از شعرای دربار صفاریان فیروز مشرقی را
نوشته‌اند که معاصر عمرو لیث بوده. وفات وی در سال ۲۸۳ اتفاق افتاده است.
این بیت را از او نقل کرده‌اند:

سرو سیمین ترا در مشک‌تر زلفین مشکین تو سرتاپا گرفت
۶- ابوسلیک گرگانی شاعر دربار عمرو لیث صفاری و معاصر
فیروز مشرقی بوده است.

قطعه زیر، در تذکره‌ها، از ابوسلیک نقل شده که مناعت طبع
و بزرگواری او را نشان میدهد.

خون خود را گریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوشدار



بمژه دل ز من بدزدیدی ای بلب قاضی و بمشگان دزد
مزد خواهی که دل ز من ببری این شگفتی که دید دزد بمزد

نثر دری در این دوره

از نثر فارسی تا قرن چهارم اثر مدونی باقی نیست، زیرا در این دوره دانشمندان و نویسندگان ایرانی آثار خود را بزبان عربی نوشته‌اند و فقط بعضی جملات پراکنده در میان کتب عربی دیده میشود، بهمین جهت نمی‌توان دانست که نثر فارسی در این زمان بیچه حال و منوال بوده است .

رویه‌مرفته بقیاس دوره‌های بعد ، نثر زبان دری در این دوره ، بسیار روان و ساده و جمله‌ها کوتاه بوده و کلمات مترادف نداشته و سبک و شیوه آن ، شبیه بنثر پهلوی بوده است.



نظم و شعر دری

سخن بردو نوع است: نثر و نظم،

۱- **نثر** بمعنی پراکنده، نوعی از سخن است که در آن رعایت وزن نشده باشد و برای بیان مقاصد عادی و معمولی بکار رود.

۲- **نظم** بمعنی مرتب، کلامی است که دارای وزن و قافیه باشد.

اگر سخن مربوط با احساسات و هیجانات درونی گوینده و نویسنده بوده و از حدود مسائل عادی خارج باشد و در شونده یا خواننده تأثیر خاص کند، آنرا شعر نامند. خلاصه هر سخنی که از دل برآید و در دل نشیند شعر است.

وزن و قافیه برای شعر قید است و طبع آزاد زیر بار قید نمی‌رود.

چنانکه مولوی فرماید:

قافیه اندیشم و دلداری من گویدم مندیش جز دیدار من
شعر که از طبیعی‌ترین آثار بشر است در قدم‌های اولیه از وزن و قافیه آزاد بود، بر اثر مرور زمان بتدریج قواعد و قوانینی برای شعر وضع گردید و بصورت آهنگی، هجائی و عروضی درآمد.

شعر آهنگی شبیه به نثر مسجع (۱) عبارت از جمله‌هایی است که از حیث آهنگ با هم شبیه باشند و معادل بودن هجاها در کلمات شرط نیست. کتب آسمانی عموماً بصورت اشعار آهنگی هستند و به همین جهت با آهنگ خوانده میشوند.

شعر هجائی که اشعار قدیم ایران با آن طریق ساخته شده و امروز اغلب کشورهای اروپائی نیز این نوع شعر دارند، عبارت از جمله‌هایی

۱- نثر مسجع، نثری است که کلمات نسبت بهم موزون و هم آهنگ باشد مانند نثر گلستان.

«تخلبندی دانم ولی نه در بستان شاهی فروشم ولی نه در کنعان»

است که فقط هجاهای آن با یکدیگر تطبیق میکند و توجهی بآهنگ کلمات نمیشود و شاعر میتواند وزن شعر را هر طور که میخواهد تغییر دهد.

شعر عروضی که اشعار عربی و فارسی از آن قبیل است عبارت از جملاتی است که در آن رعایت هجاهای بلند و کوتاه میشود و کلمات نیز باهم موزون میباشد. عروض یا میزان کلام منظوم، تابع موسیقی و موسیقی تابع طبیعت و محیط است. از اینرو اشعار عروضی عموماً با موسیقی تطبیق میکند. این نوع شعر، از حیث ظاهر بهترین و کاملترین انواع شعر است و از اینکه شاعر مجبور است از ابتدای سخن تا آخر از یک وزن و قافیه تبعیت کند گاهی در تنگنا واقع میشود و معنی، فدای لفظ میگردد.

عده‌ای میگویند که ایرانیها عروض را از اعراب اقتباس کرده‌اند زیرا شعر عروضی در پیش از اسلام معمول نبوده است. حقیقت مطلب اینست که قواعد عروض را عربها وضع کرده‌اند لیکن ایرانیان آنرا بمقتضای محیط و ذوق خود تغییر داده‌اند، اوزانی که با ذوق و افکار مردم این مملکت موافقت نداشت ترك کرده و اوزان جدیدی بوجود آورده‌اند. در اقسام شعر نیز ایرانیها از اعراب تقلید کورکورانه نکرده، بلکه افکار خویش را بوضع خوش، در لباس آراسته بیان کرده‌اند چنانکه دویستی، رباعی و مثنوی مختص ایرانیهاست و عربها آنها را از ایرانیان گرفته‌اند. پس باین نتیجه میرسیم که عروض عربی با فارسی یکسان نیست و شعر آندو ازهم کاملاً مجزا و جدا میباشد.

اقسام نظم

شعر و شاعری برای ایرانی امر طبیعی است زیرا مناظر زیبا، نسیم ملایم، دشتهای سبز و خرم، باغهای دلگشا، عطر گل و آواز بلبل و زنگدگی راحت و فراغت خاطر، سرچشمه‌های ذوق و الهام برای ایرانی بوده که در هر دوره‌ای از ادوار مختلف بنحوی ظاهر شده و در هر زمان اسلوب و سبک خاصی رواج داشته که حالت و روحیه گویندگان آندوزه را بیان میکند.

شعرا برای اینکه معانی بهتری بیان و مجسم شود سخن را بصورتیهایی مختلف آرایش داده و بر خواننده و شنونده عرضه کرده‌اند. از اینرو نظم

فارسی اقسام متعدد پیدا کرده که مشهورترین آنها باختصار یادآوری میشود:
۱- غزل در لغت بمعنی عشق‌بازی و در اصطلاح نظمی است که تعداد ابیاتش بین ۷ تا ۱۴ بیت و مضمون آن مربوط بمسائل نفسانی از عشق، گله و هجران باشد. غزل باید مطلع داشته باشد یعنی دو مصرع بیت اول یک قافیه باشند مانند غزلیات سعدی و حافظ .

چون غزل برای بیان احساس و شور و هیجان درونی است باید وزن مطبوع و الفاظ روان در آن بکار رود.
از قرن هفتم بعد غزلسرایان در آخر بیت غزل، نام خود را ذکر میکنند که بتخلص معروفست. حافظ فرماید:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت
ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد
هر که خاک در میخانه بر خساره نرفت
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا

زلف سنبل بنسیم سحری می آشت
گفتم ای مسند جم، جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بغفت
اشک حافظ خرد و صبر بدو یا انداخت

چکند سوز غم عشق نیارست نهفت
۲- قصیده ابیاتی است بربیع وزن و قافیه که تعداد ابیاتش از پانزده بیت کمتر نباشد و آنقدر که شاعر بتواند وقافیه همراهی کند، میتوان ساخت. قصیده نیز دارای مطلع است. قصیده برای مدح، شکایت، پند و اندرز و تبلیغ عقاید مذهبی و اجتماعی و غیره ساخته میشود.

قصیده مدحی بیشتر دارای مقدمه است که ذهن شنونده و خواننده را برای مقصودی که شاعر دارد حاضر نماید. اگر قصیده با بهاریه، خزانیه، وصف طبیعت، شکایت عاشق و وصف معشوق شروع شود آن مقدمه را تشبیب گویند و اگر قصیده با غزل آغاز شود سپس بمدح مدح منتهی گردد آن مقدمه را

تغزل خوانند، بیتی از تشبیب یا تغزل که بمدح می پیوندد **تخلص** نام دارد و قصیده ای که مقدمه نداشته باشد، **محدود** گفته میشود. مانند قصیده انوری:

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

فرخی و عنصری در تغزل و تشبیب هنر نمایهای فوق العاده نموده اند. انوری در تشبیب گوید:

بر من آمد خورشید نیکوان، شبگیر بقدچو سرو بلند و برخ چو بدرمنیر
هزار جان، لب لعلش نهاده بر آتش هزار دل سرو زلفش کشیده در زنجیر
گشاده طره او بر کمین جانها دست کشیده غمزه او در کمان ابرو تیر

قصیده شکوائیه مانند حبسیات مسعود سعد و قصائدی که ناصر خسرو در شکایت از مردم و جور روزگار سروده است. این نوع قصیده ها بدون مقدمه ساخته میشود. مسعود سعد قصیده زیر را وقتی که در حصار نای زندانی بود سروده است.

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله های زار جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گردون بدرد و رنج مرا کشته بودا گر پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای
.

۳- مثنوی که هر بیت آن مستقل و دو مصرع هر بیت یک قافیه است. حکایات مفصل و داستانهایی که با دیگر اقسام نظم بجهت تنگی قافیه نمیتوان گفت، بوسیله مثنوی بیان میشود.

قدیمترین مثنوی که در زبان فارسی ساخته شده شاهنامه مسعودی مروزی است. شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا جلال الدین. بلخی، بوستان سعدی و خمره نظامی، همه مثنوی میباشند.

فردوسی فرماید:

جهان را نباید سپردن بید که برید کنش بیگمان بد رسد
چنین است پاد افره دادگر که مر بد کنش را بد آید بسر
کسی کو بود پاک ویزدان پرست نیارد بکردار بد هیچ دست

۴- قطعه کلام منظومی است که تعداد ابیاتش بین ۲ تا ۱۸ بیت است. قطعه مطلع ندارد و در مسائل اخلاقی و بند و اندرز و مضامین مستقل ساخته میشود. اگر مطلب واحدی از قصیده و یا غزل جدا شود قطعه بدست

می آید . ابن یمن قطعات نثر دارد و از متاخرین پروین اعتصامی قطعه را
نیکو سروده است . رودکی فرماید :

زمانه بندی آزاده وار داد مرا زمانه را چو نکوبنگری همه پنداست
بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار بسا کسا که بروز تو آرزومند است
قطعه ای از ابن یمن :

خون میخورد چو تیغ در ایندوره هر که او
یکرو و یک زبان بود از پاك گوهری
مانند شانه هر که دو رویست و صد زبان

بر فرق خویش جای دهندش بسروری
۵ - مسسط یعنی جواهر برشته کشیده شده و آن عبارتست از آوردن
سه ، چهار ، یا پنج مصرع بیک قافیه و مصرع آخر بقافیه دیگر ، در اینصورت
آخر امر بجمع ، مخمس و مسدس گویند . قبل از منوچهری و لامعی گرگانی مسسط
دیده نشده و سرودن مسسط از قرن پنجم بیعد متداول گردیده است .
مسسط مربع مانند شعر زیر :

ایا ساقی المدام مرا ده باده مدام سمن بوی لاله فام که تا من در این مقام
زنم یک نفس بکام که کسرا ز خاص و عام در این منزل ای غلام امید قرار نیست
شهاب اصفهانی در مسسط مخمس فرماید :

نوروز فراز آمد با اختر پیروز با اختر پیروز فراز آمد نوروز
گشتند بر رفتار یک اندازه شب و روز شد مهر به بیت الشرف ای ماه شب افروز
وقت است که گیری ره بستان و گلستان

منوچهری در مسسط مسدس فرماید :

خیزید و خز آید که هنگام خزانست
باد خنك از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزانست
کوئی که یکی پیرهن رنگ رزانست
دهقان بتعجب سر انگشت گزانست

کاندو چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار

۶ - رباعی که عربها آن را ذوبیت گویند شعر است چهار مصرعی که

قافیه مصرع سوم آزاد و سه مصرع دیگر بیک قافیه است مانند رباعیات

شیوای خیام و مولوی . مبتکر رباعی ایرانیها هستند و بر وزن « لاجول ولا قوة الا بالله » میباشد و اعراب آن را از قرن پنجم بیعد از ایرانی ها اقتباس کرده اند :

غم با لطف تو شادمانی گردد عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک آتش همه آب زندگانی گردد
فرق رباعی با ترانه (دوبیتی) فقط از لحاظ وزن است و بصورت ظاهر باهم اختلافی ندارند .

دوبیتی صورت کامل اشعار ۱۲ هجایی روزگار ساسانی است .
باباطاهر گوید :

زدست دیده دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
۷- ترجیع بند قصیده ایست که بر چند قطعه یا بند تقسیم شده و هر بند دارای مطلع و قافیه است و در آخر هر بند بیتی ضمیمه و تکرار میشود که هم وزن بندها است ولی قافیه دیگر دارد ، آن بیت را واسطه العقد میگویند مانند ترجیعات سعدی ، هاتف اصفهانی و غیره .
اینک دوبند از ترجیعات هاتف اصفهانی بتلخیص نقل میشود :

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل رهاندن ز دست تو مشکل	جان فشاندن بیای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب	درد عشق تو ، درد بی درمان
بند گانیم جان و دل بر کف	چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینک دل	و در شر جنگ داری اینک جان
دوش از شور عشق و جذبه شوق	هر طرف می شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم	سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم	روشن از نور حق نه از نیران
پیری آنجا بآتش افروزی	بادب گردد پیر مغنچگان
عود و چنگ و نی و دف و بربط	شمع و نقل و گل و مل و ریحان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند	عاشقی بیقرار و سرگردان
گفت جامی دهدش از می ناب	گرچه ناخوانده باشد این میهمان

ساقی آتش پرست و آتش دست	ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی	بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضاء	همه حتی الورد و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند	گر به تیغم بزنند بند از بند
الحق ارزان بود ز ماصد جان	وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهد شد اهل، این فرزند
پند آنان دهند خلق ایکاش	که ز عشق تو می دهنم پند
من ره کوی عافیت دانم	چکنم کو فتاده ام بکنند
در کلیسا بدلبری ترسا	گفتم ای دل بدام تودر بند
ره بوحدت نیافتن تاکی ؟	ننگ تثلیث بر یکی تاجند ؟
نام حق یگانه چون شاید	که اب وابن و روح قدس نهند ؟
لب شیرین گشود و با من گفت	وز شکر خنده ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما مپسند
در سه آینه شاهد ازلی	پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد : بریشم از او را	پرنیان خوانی و حریر و برند
ما در این گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

قصیده ای که واسطه العقد آن تغییر می کند به ترکیب بند معروفست. فرق ترجیع بند با ترکیب بند اینست که در ترجیع بند واسطه العقد عیناً تکرار میشود ولی در ترکیب بند واسطه العقد تغییر می یابد.

۸ - مستزاد شعریست که در آخر هر مصرع قسمتی از وزن آن تکرار میشود. در زبان فارسی مستزادهای رباعی و غزل و قصیده ساخته شده است. دولتشاه سمرقندی قدیمترین مستزاد را باین حسام هروی نسبت میدهد و این مستزاد را از او نقل میکند:

و آن کیست که تقریر کند حال گدا را در حضرت شاهی
 کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را جز ناله و آهی
 مستزاد رباعی مانند شعر زیر:
 دوشینه پی گلاب می گردیدم برطرف چمن
 پژمرده گلی میان گلها دیدم افسرده چومن
 گفتم که چه کردی که چنین می سوزی ای یار عزیز
 گفتا که دمی در این چمن خندیدم پس وای بمن
 مستزاد برای آنست که آهنگ شعر را از صورت یکذواختی در
 بیاورند.

دیگر از اقسام شعر، لغزو معما و توشیح و تصنیف و غیره است که
 جهت پرهیز از اطناب از ذکر آنها خودداری می شود.



بخش دوم

دوره سامانی تا عصر سلجوقی

(از سال ۲۶۱ تا ۴۳۲ هجری)

سامانیان - غزنویان - آل بویه - آل زیار

۱ - دوره سامانی (۲۶۱ تا ۳۸۹)

اوضاع سیاسی
جد سامانیان «سامان خدا» ، از دوران بنی امیه در بلخ قدرتی داشت و بعد از او فرزندان او بر حکومت بلخ مستقر بودند. آل سامان در هنگام خلافت هارون، بر اثر کمکی که در رفع فتنه خراسان کردند، اهمیت و اعتبار بیشتری یافتند و مأمون خلیفه عباسی، حکومت قسمتی از ماوراءالنهر را با حمد بن اسد بن سامان واگذار کرد. از بین فرزندان احمد، دوشیز نصر و اسمعیل سامانی لیاقت و شجاعت بیشتری داشتند که در سال ۲۶۱ هجری بفرمان معتضد خلیفه عباسی، امارت همه ماوراءالنهر به نصر تفویض گردید و از این موقع کار سامانیان بالا گرفت.

چون نصر در سال ۲۷۹ وفات یافت برادرش اسمعیل حاکم تمام ماوراءالنهر شد و از معتضد فرمان امارت گرفت و بعد از غلبه بر عمرو لیث

در سال ۲۸۷ هجری، خراسان را جزو قلمرو حکومت خویش کرد و سلسله سامانی را رونق و اهمیت شایانی بخشید.

نه نفر سلاطین این سلسله در مدت ۱۱۰ سال بر خراسان و ماوراءالنهر تا کرمان و ری حکومت کردند، آخرین آنها عبدالملک بن نوح که جوانی بی کفایت بود بدست سلطان محمود غزنوی اسیر شد و در سال ۳۸۹ از حکومت خلع و سلسله سامانی منقرض گردید.

در دوره ای که سامانیان بر خراسان و ماوراءالنهر و نواحی دیگر سلطنت داشتند حکومتها و امرائی تحت حمایت آنان یا مستقلاً در مشرق فرمانروائی می کردند مانند چغانیان ، خوارزمشاهیان (آل عراق) ، مأمونیه، خاندان سیمجور که هر یک بیسبب زبان و ادبیات فارسی و علوم و فنون خدمت کرده و دربار خود را مجمع شعرا و دانشمندان ساخته اند.

قرن چهارم ، دوران مبارزات دینی و اختلافات
اوضاع دینی

مذهبی در ایران است و سامانیان بر مردمی که دارای مذاهب مختلفند حکومت میکنند ولی سختگیری و تعصبات خشک در قلمرو ایشان دیده نمیشود. با آنکه سلاطین سامانی دین اسلام داشتند پیروان سایر ادیان، از آزادی تام بر خوردار بودند چنانکه ابو عبدالله جیهانی مانوی مذهب بود و مدتی وزارت نصر بن احمد را داشت. رودکی بفاطمیون مصر متمایل بود از امیر نصر و ابوالفضل بلعمی صله و پاداش های نیکو میگرفت.

در قرن چهارم در بسیاری از نواحی ایران علاوه بر دین اسلام ادیان زرتشتی و مسیحی و یهودی رواج داشت و عده بیشماری از زرتشتیان در طبرستان و خراسان و ماوراءالنهر و سیستان و فارس و خورستان میزیستند که با رونق و شکوه باستانی مراسم دینی خود را برپا میکردند

و در نوروز و مهرگان بازارها را آئین می بستند و جشن می گرفتند و آتشکده های خود را فروزان نگاه می داشتند و پیران مذاهب اسلامی از شیعی، شافعی، حنفی، حنبلی و غیره هر يك بامور خویش مشغول بودند. معتزله آزادی عمل داشتند. در خانقاههای صوفیه گروه بسیاری مشغول کسب تعلیمات بودند. اسمعیلیه بی پروا، تبلیغ عقاید دینی می کردند و هر يك از علماء و فقهاء برای فرقه های خود حوزه های درسی و تعلیم، ترتیب داده بودند.

البته در پاره ای از نواحی ایران اختلافاتی ناشی از تعصب مذهبی بین مردم بروز میکرد لیکن حکومتها در این اختلافات وارد نمیشدند و معمولاً از شدت تعصبات جلوگیری میکردند. ولی از قرن پنجم بعد تدریجاً شاهان و بزرگان مملکت در این گونه تعصبات دینی دخالت کردند و نسبت بمذهبی که با آنها نظر مساعدی نداشتند سخت گیری نمودند و در این امر علماء و فقهاء با آنان همداستان گردیدند و دامنه اختلاف را توسعه دادند.

قرن چهارم با دوران غیبت امام دوازدهم و منتظر شیعه مصادف است و این امر موجب شده که از طرفی در میان شیعه که در آن روزگار عددی قليل و متفرق بودند اتحاد و اتفاق بیشتری بوجود آید و از طرف دیگر برای تعیین و انتخاب نایب امام، پیروی از کسی که در میان علمای شیعه داناتر و پرهیز کارتر از دیگران باشد معمول گردد. در نتیجه از این دوره بعد علوم مذهبی شیعه از قبیل اخبار و حدیث فقه و کلام رونق و اهمیت شایان یافت و بزرگترین علمای شیعه چون ابو یعقوب کلینی و شیخ صدوق ظهور کردند و مهمترین کتب مذهبی شیعه را بوجود آوردند.

اخوان الصفا

از روزگار متوکل خلیفه عباسی نسبت بمذاهب غیر از سنت، تعصب و سختگیری آغاز گردید، در بغداد و در پاره ای از بلاد اسلامی مخالفت با علماء و اهل نظر و استدلال و تحقیق شروع شد و بعد از مدتی در قرن پنجم و ششم تکفیر فلاسفه و حکماء امری رایج و متداول گردید.

در قرن چهارم عده ای باین فکر افتادند که برای توسعه علوم و نزدیک ساختن دین و حکمت و آگاهی مردم از علم و فلسفه رساله های بزبان ساده و عامیانه انتشار دهند و عقاید و اطلاعات خود را بیدریغ در معرض استفاده عموم گذارند. این جماعت که خود را «اخوان الصفا و خلان الوفا» می نامیدند سعی داشتند اصول حکمت و فلسفه را با مبانی دین اسلام سازش دهند و جدائی که بین اهل علم و دین پدید آمده بود از میان بردارند.

اینان معتقد بودند که بیاری علم و ایمان میتوان دلرا از آلودگیها و دشمنی پاک ساخت و بمرحله کمال و فهم حقایق دین رسید و برای اینکه فارغ از مخالفت اهل دین و تعصبات ایشان با ظاهر عقاید خود توفیق یابند رسالاتی بدون ذکر نام نویسنده در مطالب علمی و دینی نوشته و نشر دادند.

اخوان الصفا سعادت دنیا و آخرت را در یکرنگی و برادری میدانستند و بهیچیک از مذاهب و ادیان ابراز دشمنی و تعصب نمی کردند و برای تعلیم پیروان علاوه بر نشر رسائل در بلاد مختلف، مجالس سری ترتیب میدادند و در مواقع معین جمع میشدند و بحث و تحقیق می پرداختند و به پیروان خود توصیه میکردند کسی که از مال و علم بهره وافی دارد لازمست سایر برادران را از آنها بر خوردار سازد

اخوان الصفا باید در دوستی و صداقت فداکاری کنند و در طلب صلاح دین و دنیا یکدیگر را یاری و مساعدت نمایند.

نشر رسایل و عقاید اخوان الصفا، در میان بزرگان و فضلا طرفدارانی ایجاد کرد و جمعی از شاهزادگان و امیران و دهقانان و دانشمندان و نویسندگان در زمره ایشان برآمدند و این امر موجب شد که از شدت دشمنی و جدائی بین دین و دانش و ثروت و فقر کاسته شود و آزادی گفتار و فکر و عقیده برای عموم تاحدی تأمین گردد.

علوم و ادبیات
گرمایان در ترویج علم و ادب و تشویق
گویندگان و نویسندگان، کوشش بسیار
در دوره سامانی
کرده اند. شهر بخارا مرکز حکومت خود را

مجمع و پناهگاه علماء و شعرا قرار دادند. در دوره سامانی نیشابوریکی از مراکز تعلیم و تحصیل شد و مدرسه و کتابخانه بزرگی در آنجا تأسیس گردید. ایرانیان که از دیر باز مترصد بودند خود را از تسلط عربها رها سازند و حکومت را بدست ایرانی سپارند پس از استقرار سامانیان، بآرزوی دیرین خود رسیدند و بسبب نسب شریفی که آل سامان داشتند، مورد احترام مردم ایران بودند و شعرا ایشان را بعنوان یادگار ساسانیان، آل دارا و اولاد فریدون ستوده اند.

سامانیان، حسن تدبیر و سیاست داشتند و کار را بدست وزرای کاردان سپرده و دانشمندانی چون بلعمی و جیهانی و عتبی را وزارت داده بودند که ایشان نیز در پیشرفت علم و ادب دوره سامانی و تشویق شعرا و علماء سهم بسزائی دارند.

سلاطین سامانی مجالس علمی تشکیل میدادند و دانشمندان در حضور ایشان بمباحثه و مناظره میپرداختند. در باره علماء اکرام

می کردند و آنها را از تعظیم و خدمت معاف میداشتند و بزرگان علم و حکمت را بکار علمی و تألیف و تحقیق تشویق میکردند.

شاهان ساسانی بجمع کتب و تشکیل کتابخانه علاقمند بودند و بهمت ایشان کتابخانه بزرگی در بخارا بوجود آمد و ابن سینا درباره کتابخانه بخارا که از آن استفاده کرده گفته است « کتابهایی دیدم که بسیاری از مردم اسم آنها را هرگز نشنیده بودند و من نیز پیش از این آنها را ندیده بودم و پس از این هم نیافتم ».

از سامانیان نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۰ هجری) بیش از همه مشوق شعر بود برای حفظ استقلال ایران، احیاء آداب و رسوم ملی و ترویج زبان فارسی را لازم دید. رودکی را که طبعی روان و ذوقی وافر داشت بساختن اشعار فارسی وادار کرد و هدایای زیادی بوی بخشید. چنانکه پس از نظم کلیمه و دمنه چهل هزار دینار برود کی صله داد.

حماسه سرائی و ایجاد غرور ملی و نظم شاهنامه در دوره سامانیان آغاز شد. نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ هجری) دقیقی را بنظم شاهنامه مأمور کرد، دقیقی بساختن شاهنامه شروع نمود ولی عمرش کفایت نکرد و مقتول گردید و فرزند وی در دوره غزنویان شاهنامه را با تمام رسانید. تشویق امرای سامانی و فرمانروایان دیگر باعث ظهور شعرای مشهوری شد که معروفترین آنها از این قرارند:

از شعرا و دانشمندان بنام عصر خود بود که

شهید بلخی

نصر بن احمد بن سامانی را مدح گفته و در

حکمت با محمد بن زکریای رازی مناظره کرده و هر یک کتابی بر رد یکدیگر نوشته اند. رودکی بسبب شهرت شهید در حکمت، در ضمن

مرثیه ای، خرد و دانش او را میستاید :

کاروان شهید رفت ازپیش وانما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم، يك تن کم وز شمار خرد، هزاران پیش
 شهید در حیات و بعد از وفات ، بوفور دانش و حسن خط مشهور
 بود. شهید بفارسی و عربی طبع آزمائی کرده مخصوصاً در غزل میان
 شاعران بعد از خود معروفست. قطعه ذیل در برتری دانش از اوست.
 دانشا چون دریغم آئی از آنک بی بهائی و لیک از تو بهاست
 بی تو از خواسته مبادم گنج همچنین زار و اربا تورواست
 با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست
 شهید در سال ۳۲۵ وفات یافته است.

رودکی
 ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی ، در رودک
 از توابع سمرقند در نیمه قرن سوم بدنیا آمد
 سال وفات ۳۲۹ و بنام زادگاه خود، رودکی تخلص یافت.

رودکی با آنکه کور مادر زاد بود، در غالب علوم اسلامی اطلاع
 کافی داشت و اشعاری که در وصف و تشبیه از او باقیست ، کوری او را
 در آغاز زندگی بعید مینماید. چه از طرفی لازمه وصف ، داشتن بینائی
 است و از طرف دیگر گاهی دیدن را بخود نسبت میدهد از اینرو باید
 گفت شاعر تیره چشم ، بیاری هوش و فهم سرشار و روشن بینی خاص ،
 توانسته است همه ریزه کاریهای طبیعت را با چشم دل دریابد و بتحقیق
 هنگام نظم کلیله و دمنه چنانکه فردوسی اشاره میکند کور بوده است:
 گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند

به پیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آکنده را
 رودکی طبعی روان و صورتی زیبا و آوازی دلنشین داشت و چنگ
 نیکو مینواخت بسبب این هنرها، در دربار نصر بن احمد، جاه و منزلت

یافت و بر شعرای دیگر زمان خود پیشی جست.

حکایت مسافرت امیرنصر، ببادغیس هرات، چنانکه نظامی عروضی در چهارمقاله نقل میکند دلیل کافی بر نفوذ کلام رودکی است: مدت اقامت امیرنصر در بادغیس بطول می‌انجامد و امراء و ملتزمین شاه، ملول میشوند و برودکی متوسل می‌گردند. او شعری میسراید و صبحگاه با نوای چنگ برامیر میخواند. شاه از شنیدن آن اشعار چنان بوجد می‌آید که بیموزه راه بخارا پیش میگیرد. آن قصیده اینست:

بوی جوی مولیان آیدهمی	یاد یار مهربان آیدهمی
ریگ آموی و درشتیهای او	زیر پایم پرنیان آیدهمی
ای بخارا شادباش و شادزی	میرزی تو، میهمان آیدهمی
میرماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آیدهمی
میر سروست و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آیدهمی

ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند امیرنصر، رودکی را اکرام میکرد و او را بالاترین شعرای عرب و عجم میدانست و انعام و صلّه‌های گرانبها بوی ارزانی میداشت، چنانکه سوزنی از شعرای قرن ششم خطاب بممدوح خود اشاره میکند:

ای بر سریر دولت و اقبال متکی

ممدوح بی‌خلافی و مخدوم بی‌شکی

صدیک از آنکه تو. بکمین شاعری دهی

از بلعمی بعمری نگرفت رودکی

در جای دیگر گفته است:

رودکی وار یکی شعرز من بشنیده است

بلعمی وار بدان ده صلتم فرموده است

آثار و سبك رودكى - رودكى از شعرائست بكثرت شعر
مشهور، بحدى كه اشعار او را صد دفتر و بيش از يك ميليون بيت تخمين
زده اند . رشيدى سمرقندى گويد :

گرسرى يابد بعالم كس به نيكو شاعرى
رودكى را برسر آن شاعران زيبد سرى
شعر او را بر شمردم سيزده ره صد هزار

هم فزون آيد ترا ، چونانكه بايد بشمرى
رودكى كليله و دمنه را بنظم درآورده ، چند مثنوى باوزان مختلف
ساخته و در اقسام مختلف شعر: غزل و رباعى و قصيده طبع آزمائى كرده
كه متأسفانه همه آنها از بين رفته است و جز چند قصيده و قطعه و رباعى
و ابياتى پراكنده قريب پانصد بيت كه در كتب لغت و ادب و تذكره ها
نقل شده چيزى در دست نيست .

گويندگان بعد از رودكى استادى وى را در تمام فنون ادبى
تصديق كرده و نام او را با احترام ياد كرده اند : كسائى مروزي رودكى را
استاد شاعران مينامد ، معروفى بلخى او را سلطان شاعران ميداند
و تعلق خاطر او را با سمعيليه تصريح ميكند :

از رودكى شنيدم سلطان شاعران كاندر جهان بكس مگر و جز بفاطمى
و عنصرى شيوه غزل ويرا مى ستايد :

غزل رودكى وار نيكو بود غزل هاى من رودكى وار نيست
اگر چند كوشم بباريك و وهم بدين پورده اندر مرا راه نيست
رويه مرفته سخن رودكى شيرين ، طبعش روان و اشعارش از لغات
عربى مهجور و دشوار عارى است بيانش ساده و از نظر وصف و تشبيه

کامل و پخته میباشد. (۱) با آنکه بیش از یازده قرن از زمان او میگذرد مثل مردم روزگار ما سخن گفته است.

دقت در اشعار زیر نکات فوق را مدلل میدارد :

شاد زی بسا سیاه چشمان شاد	که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده تنگدل نباید بود	وز گذشته نکرد باید یاد
نیکبخت آنکه او بداد و بخورد	شور بخت آنکه او نخورد و نداد
باد و ابراست این جهان و فسوس	باده پیش آر هرچه بادا باد



زندگانی چه کوتاه و چه دراز	نه بآخر بمرد باید باز ؟
هم بچنبر گذار خواهد بود	این رسن را اگر هست دراز
خواهی اندر عنا (۲) و شدت زی	خواهی اندر امان، بنعمت و ناز
خواهی اندک تر از جهان بپذیر	خواهی از ری بگیر تا بطراز (۳)
این همه باد و بود تو خوابست	خواب را حکم نی، مگر بمجاز
این همه روز مرگ، یکسانند	نشناسی ز یکدیگرشان باز

۱ - تشبیه عبارتست از همانند کردن دو چیز بهم دیگر در یک موضوع. تشبیه چهار رکن دارد : مشبه چیزی که تشبیه و وصف میکنند . مشبه به چیزی که مشبه را بآن تشبیه می کنند . ادات تشبیه کلماتی که در مورد تشبیه بکار میروند از قبیل : مانند ، مثل ، چون ، همچون ، بسان ، پنداری و غیره وجه شبه صفت مشترکی که میان مشبه و مشبه به موجود است و باعث تشبیه میشود . امیر معزی فرماید : «بیار آن می که پنداری روان یا قوت ناستی» در این مصرع «می» به «یا قوت» تشبیه شده که - می مشبه ، یا قوت مشبه به ، پنداری ادات تشبیه و سرخی وجه شبه است . تشبیه اقسام مختلف دارد که جهت مزید اطلاع بکتاب مربوط باید مراجعه شود .

۲ - عنا = رنج

۳ - طراز نام شهری بود در ماوراءالنهر

رود کی مرثیۀ نیکو ساخته و در مقابل نامالایمات زندگی
و حوادث روزگار، بردباری و مردانگی را توصیه کرده است :

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و ندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت، آمد آنکه آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی است کی پذیرد همواری!
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بزاری باز آری؟
آزار بیش بینی زین گردون	گر تو بهر بهانه بیازاری
مستی (۱) مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود اوزاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

در دربار نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳) میزیست
ابوشکور بلخی و چهار مثنوی نظم کرده که بغیر از آفرین نامه
منظومه های دیگر وی از بین رفته و ابیات پراکنده ای از این شاعر
در کتب و تذکره ها نقل شده است.

مثنوی ابوشکور قدیمترین مثنوی زبان فارسی است. ابوشکور
مطالب و مضامین مفصل را در ضمن يك بیت بیان میکند و سخنش
با ارزش و پرمعنی است بنظر او بهترین آموزنده و مربی، روزگار است:
مگر پیش بنشاندت روزگار که به زونیابی تو آموزگار
ابوشکور مضمون فوق را از شعر زیر که متعلق برود کی است
گرفته است :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
در تأثیر و ارزش صفات و خصائل فطری بشر، ابوشکور گوید:
درختی که تلخش بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرورا

۱- مستی باضم میم = زاری

همان میوه تلخ آرد پدید از چرب و شیرین نخواهی مزید (۱)
 فردوسی آن مضمون را چنین پرورانده است:
 درختی که تلخست ویراسرشت گرش برنشانی بباغ بهشت
 و از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
 سرانجام گوهر ببار آورد همان میوه تلخ بار آورد
 قطعه شیوای زیر از ابوشکور بلخی است:
 از دور بدیدار تو اندر نگرستم
 مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحه
 از غمزه تو خسته (۲) شد آزرده دل من

وین حکم قضائست جراحه بجراحه
 ابو منصور محمد دقیقی از شعرای دربار چغانیان
 و سامانیان بود. در ناحیه شرقی ایران سرزمین
 سبز و خرم است که امروز قسمتی از آن جزء
 افغانستان و قسمت دیگر جزء ازبکستان شوروی است. در دوره
 سامانیان این ناحیه مستقل بود و امرائی بنام چغانیان در آنجا
 حکومت داشتند که در انتشار تمدن ایران و تشویق شعرای فارسی
 زبان، کمک بسیار نموده اند و شعرائی چون دقیقی، منجیک ترمذی
 و فرخی در دربار خود پرورده اند و خدمت گرانبهائی به ترویج زبان
 فارسی کرده اند.

دقیقی از امرای سامانی، منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵) و نوح بن
 منصور (۳۵۶-۳۸۷) را مدح گفته و بامر نوح بن منصور بنظم شاهنامه
 پرداخته است.

۱- مزیدن واژه فارسی است بمعنی مکیدن و چشیدن

۲- خسته = مجروح

دقیقی زرتشتی بوده و بداشتن این مذهب میبایده است:

دقیقی چهار خصلت برگزیده است بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یا قوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زردهشتی
و در جای دیگر گوید :

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو نداندره زرد هشت
فردوسی علت و چگونگی قتل دقیق را در شاهنامه آورده و میگوید
او در جوانی، بدست غلامی کشته شد.

سراسر از او بخت برگشته شد بدست یکی بنده بر ، کشته شد
آثار و سبک دقیق - از دقیق جز شاهنامه و ابیات پراکنده ،
اثر دیگری نمانده است. شاهنامه دقیق که در حدود ۱۰۵۸ بیت است
شامل تولد زرتشت و ظهور او ، سلطنت گشتاسب و جنگ او با ارجاسب
میباشد که بمناسبت قتلش ناتمام مانده است. فردوسی اشعار دقیق را
در مقدمه شاهنامه خود عیناً آورده و علت آنرا چنین بیان میکند که :
دقیقی را در خواب دیدم و از من تقاضا کرد که « اشعار مرا حفظ کن
و از تندباد حوادث محفوظ بدار » .

از این باره من پیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفتم سرآمد مرا روزگار
اگر چه بی تردید دقیق یکی از بزرگترین شاعران قرن چهارم
است ولی بامقایسه سخن و نظم او با فردوسی ، رجحان و استحکام بیان
فردوسی بآسانی معلوم میشود .

دقیقی اشعار دیگری نیز دارد از جمله قطعه زیر است که
مردانگی و کرم و خصائل نیکو را می ستاید :

بدو چیز گیرند مر مملکت را یکی پرنیانی یکی زعفرانی

یکی زر نام ملک بر نبشته
دگر آهن آب داده یمانی
کرا بویه (۱) وصلت ملک خیزد
یکی جنبشی بایش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده
دلی همش کینه ، همش مهربانی
که مملکت شکاریست کورا نگیرد
عقاب پر نده ، نه شیر ثیانی
دو چیز است کورا به بند اندر آرد
یکی تیغ هندی دگر زرکانی
بشمیر باید گرفتن مر او را
بدینار بستنش پای ار توانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت
فلک مملکت کی دهد رایگانی؟

کسائی مروزی

کسائی بسال ۳۴۱ هجری در مرو متولد شد
و اوایل قرن پنجم فوت کرده است . این شاعر
معاصر نوح بن منصور سامانی بود در مدح او و سلطان محمود غزنوی
قصایدی دارد . عتبی وزیر نوح که در سال ۳۶۵ بوزارت رسید و در ۳۷۲
کشته شد ، کسائی را گرامی میداشت و صلات گرانبھائی بوی میبخشید .
کسائی مذهب شیعه داشت و نخستین کسی است که عقاید دینی
و مطالب فلسفی را بشعر در آورده است:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر
بستود و ثنا کرد و مدد داد همه کار
آن کیست بدین حال که بوده است و که باشد
جز شیر خداوند جهان حیدر کرار
علم همه عالم بعلی داده پیمبر
چون ابر بهاری که دهد سیل بگلزار
ناصر خسرو ، کسائی را بزرگی یاد کرده و از شیوه او که
عبارت از وارد کردن حکمت و اخلاق در شعر است ، پیروی کرده است:

کسائی بسبک رود کی توجه خاص داشت و او را استاد شاعران میدانست.
رود کی استاد شاعران جهان بود

صدیک ازوی توئی کسائی بر کست (۱)



دیگر از شعرای دوره سامانیان : ابوالمؤید بلخی است که
شاهنامه‌ای بنثر نوشته. عماره مروزی که در اواخر دوره سامانیان
میزیسته. رابعه بنت کعب قزداری و او نخستین زنی است که شعر فارسی
گفته و قطعه شیوای زیر از اوست.

عشق او باز اندر آوردم ببند	کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریایی کرانه ناپدید	کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان بری	بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید انگارید خوب	زهر باید خورد انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی	کز کشیدن تنگتر گردد کمند

نثر دوره سامانی (قرن چهارم)

در دوره سامانیان، نثر هم مانند نظم ترقی کرد و کتابهایی بنثر
دری نوشته شد لیکن آثار منشور بسیاری در ادوار بعد یا بر اثر عدم احتیاج
و یا در نتیجه بروز حوادث و حملات و قتل و غارت از بین رفته و حتی نامی
هم از آنها باقی نمانده است.

از اختصاصات نثر این دوره سادگی لفظ و کوتاهی جملات میباشد
که شبیه بنثر پهلوی است، کلمات مرادف دیده نمی شود، صفت همه جا
بر موصوف مقدم و لغات عربی بسیار کم و محدود میباشد و غیر از

۱- بر کست = واژه فارسی است بمعنی مبادا، معاذ الله

اصطلاحات که بزبان تازی است، در سایر موارد سعی شده مقصود بزبان فارسی بیان شود. در ایندوره نفوذ لغت وقواعد دستوری زبان عربی مشهود نیست. مهمترین کتب نثر که ازدوره سامانیان باقیمانده بدینقرار است:

۱- مقدمه شاهنامه ابومنصوری- ابومنصور محمد بن عبدالرزاق

حاکم طوس، دستور داد شاهنامه ای بنثر دری جمع آوری شود. در سال ۳۴۶ هجری بوسیله ابومنصور المعری وزیر محمد بن عبدالرزاق، مقدمه ای که حاوی سلسله نسب خود و حاکم طوس است بر آن شاهنامه نوشته اضافه شد.

فردوسی، شاهنامه ابومنصوری را بنظم در آورد و مقدمه را عیناً در آغاز شاهنامه خود قرار داد. اصل شاهنامه منشور ابومنصوری از بین رفته ولی مقدمه آن ببرکت شاهنامه فردوسی باقیمانده است.

این مقدمه مختصر، نمونه کاملی از قدیمترین نثر زبان فارسی است که اختصاصات نثر دوره سامانی در آن بخوبی مشهود می باشد.

۲- کشف المحجوب این کتاب در حدود سال ۳۴۰ هجری توسط

ابویعقوب سکری تألیف شده و از جمله مهمترین آثار اسمعیلیه و در شرح عقاید ایشان است.

اگر چه لغات عربی در آن بسیار است لیکن شیوه نگارش و استعمال کلمات و ترکیبات کهن و داشتن اختصاصات نثر قرن چهارم، این کتاب را از کتب بسیار مهم نثر ایندوره ساخته است.

۳- ترجمه تفسیر طبری - محمد جریر طبری تفسیری بنام

«جامع البیان فی تفسیر القرآن» برقرآن مجید بزبان عربی نوشت. بامر منصور بن نوح سامانی تفسیر مزبور بوسیله علمای ماوراءالنهر بفارسی دری ترجمه گردید.

۴- ترجمه تاریخ طبری- در سال ۳۵۶ هجری بامر منصور بن نوح سامانی، تاریخ طبری توسط ابوعلی محمد بن محمد البلعمی (متوفی ۳۶۳) از عربی بزبان دری ترجمه شد. این کتاب از حیث سادگی و فصاحت از کتب بسیار مهم نشر فارسی است.

۵- حدود العالم- نام این کتاب «حدود العالم من المشرق الى المغرب» میباشد که در سنه ۳۷۲ هجری در علم جغرافیا بنشر ساده و فصیح نوشته شده است. مؤلف این کتاب معلوم نیست.

۶- الانبیه عن حقایق الادویه- در زمان منصور بن نوح سامانی بوسیله ابو منصور موفق هروی در ادویه و خواص داروها بنشر ساده و عبارات روان نوشته شده است. قدیمترین نسخه این کتاب بسال ۴۴۷ نوشته شده که بخط اسدی طوسی، شاعر و لغوی معروف عصر سلجوقی میباشد. مصنف کوشیده است که نام و خواص همه داروهائی که تا آن روز گارمی شناختند بشیوه بسیار ساده و روان در کتاب بیاورد و انشاء او دارای اختصاصات نشر کهن است.

دانشمندان عربی نویس

چون در این دوره زبان علم و دین، عربی است، عده ای از ایرانیان آثار خود را بزبان تازی نوشته اند که مشهورترین ایشان بدین قرارند: ابو معشر بلخی- از منجمین مشهور است بسال ۲۷۲ وفات یافته است. محمد بن جریر طبری- متوفی بسال ۳۱۰ که تاریخ عمومی و تفسیری برقر آن مجید نوشته است.

محمد بن زکریای رازی متوفی بسال ۳۱۳ از حکما و پزشکان مشهور ایرانی و یکی از نوابغ روزگار قدیم است. رازی پس از شهرت

در طب بخدمت ابوصالح منصور بن اسحق سامانی حاکم ری رسید و عهده دار ریاست بیمارستانی که در آن شهر تأسیس شده بود گردید و قسمت بزرگی از حیات خود را در آنجا گذراند. در اواخر عمر بر اثر کثرت مطالعه و تجربه در مورد کیمیا، بآب ریزی چشم مبتلی و آخر الامر کور شد. او تألیفاتی در طب بنام «الحاوی» و «الطب المنصوری» دارد. **محمد بن یعقوب کلینی** متوفی بسال ۳۳۰ از محدثین معتبر شیعه و کتاب او بنام «الکافی» یا اصول کافی معروفست.

حکیم ابونصر فارابی از بسیاری علوم مانند ریاضیات و نجوم و منطق و فلسفه و موسیقی و طب بهره داشت و بسبب شرح آثار ارسطو و وسعت معلومات معلم ثانی لقب دارد. فارابی از ماوراء النهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت و پس از آموختن عربی و فلسفه عازم مصر گردید و مدتی در حلب و دمشق بتألیف و تعلیم اشتغال داشت. او با عقاید فلسفی معاصرین خود مخالف بود و ردی به رازی نوشته است و در آثارش نفوذ اصول عرفانی راه یافته و اصطلاحات صوفیه در کتب او دیده میشود. فارابی بسال ۳۳۹ وفات یافته است.

حمزة اصفهانی تألیفات مهمی در تاریخ دارد. و کتاب او «سنی ملوک الارض والانبیاء» از حیث اشمال مطالب و اطلاعات درباره ایران دارای اهمیت شایان است.

ابن بابویه متوفی بسال ۳۸۱ هجری از مراجع فقه شیعه است. اثر مهمش «من لایحضره الفقیه» میباشد.

۲- دوره غزنویان (۳۸۹ تا ۴۳۲ هجری)

اوضاع سیاسی و تاریخی

غزنویان غلامان ترك بودند که خدمت امرای
سامانی می‌کردند . در زمان عبدالملک بن نوح
حکومت خراسان بالبتکین واگذار گردید.

غزنویان اقتدار حاصل کردند . یکی از غلامان البتکین بنام سبکتکین
بر اثر کفایت و لیاقتی که داشت داماد و جانشین وی شد . از سال ۳۸۴
که قدرت دولت سامانی رو بزوال میرفت و انقلاباتی در نواحی مملکت
رخ میداد ، سبکتکین بکمک پسر خود محمود ، انقلاب خراسان را
خواهاند و از طرف نوح بن منصور ، حکمران نیشابور و سپهسالار خراسان
شد و از طرف خلیفه لقب ناصرالدوله یافت و پسرش محمود بلقب
سیفالدوله ملقب گردید .

بزرگترین سلطان غزنوی ، محمود بن سبکتکین است که سلسله
صفاری و سامانی را منقرض کرد و اول پادشاهی است که لقب سلطان
گرفت . محمود در سال ۳۸۹ با وج اقتدار رسید و در مدت سی و یکسال
سلطنت ، بفتوحات زیادی نائل آمد و برای کشور گشائی و تحصیل
غنیمت دوازده سفر به هندوستان کرد . بعد از او دو پسرش محمد و مسعود
بسلطنت رسیدند . در زمان سلطان مسعود ، ترکان سلجوقی بخراسان
هجوم آورده سپاهیان او را شکست دادند . مسعود به هندوستان فرار کرد
و در بین راه بدست غلامانش کشته شد .

مسعود بن محمود اگر چه مردی شجاع بود ، لیکن بر اثر افراط
در شرابخواری و خوشگذرانی و سوء تدبیر ، اساس سلطنت غزنویان را
متزلزل کرد و موجبات غلبه آل سلجوق را فراهم نمود که با قتل

مسعود در ۴۳۲ حکومت دوره اول غزنویان که از ماوراءالنهر تا هندوستان بسط داشت، پایان رسید.

حکومت غزنویان بعد از شکست مسعود محدود بافغانستان و سیستان و ولایت سند بود و بتدریج دایره فرمانروائی ایشان تنگتر شد و حتی غزنین بدست سلاطین غوری افتاد و پایتخت بلاهور انتقال یافت. آن شهر را نیز بسال ۵۸۳ غیاث الدین غوری گرفت و سلسله غزنوی منقرض گردید.

معاصر غزنویان، آل زیار در طبرستان و گرگان وری حکومت میکردند این سلسله بوسیله مرداویج بن زیار در سال ۳۱۶ تأسیس گردید و بوسیله او قدرت و اعتبار یافت، لیکن پس از کشته شدن مرداویج (۳۲۱) بغیر از طبرستان، بتدریج ری و گرگان و اصفهان از قلمرو حکومت آل زیار خارج و در سال ۴۳۴ این سلسله بدست سلاجقه منقرض شد.

سلسله دیگری نیز، بنام آل بویه توسط علی عماد الدوله تشکیل شد، ابتدا عماد الدوله از طرف مرداویج بن زیار بحکومت کرج رسید چون داعیه بسط قدرت داشت، از اطاعت مرداویج سر پیچید و بر اصفهان تاخت. در سال ۳۲۲ فارس را جزو قلمرو خویش کرد و بکمک دو برادر خود احمد (معز الدوله) و حسن (رکن الدوله) ولایات مرکزی و غربی و جنوبی را بتصرف آورد و بر خلیفه مسلط شد. در سال ۳۳۸ عضد الدوله جانشین عموی خود عماد الدوله گردید. او از مقتدرترین پادشاهان این سلسله و نخستین کسی است که لقب شاهنشاه (ملک) گرفت. عضد الدوله از شاهان فضل دوست و دانش گستر بود، در مدت سلطنت خود علماء و شعرارا گرامی داشت و در آبادانی کشور کوشش نمود.

او در بغداد بیمارستانی بنام دارالشفاء عضدی بنا کرد که دانشمندان و پزشکان بزرگ در آنجا مشغول تدریس و مداوای بیماران بودند. بعد از عضدالدوله سلسله آل بویه بسبب اختلافات داخلی ضعیف شد تا در سال ۴۴۷ ملک رحیم آخرین پادشاه این سلسله، بدست طغرل سلجوقی دستگیر شد و دولت آل بویه منقرض گردید.

آل بویه مذهب شیعه داشتند و مردم را باقامه مراسم آن تشویق کرده اند. در این زمان عید غدیر برای اعیاد ایرانی اضافه شد و رفتن بزیارت نجف معمول و در حقیقت مذهب شیعه علنی گردید.

از جمله حکومتهائی که بعد از ضعف آل بویه در قلمرو تسلط آنان ظهور کردند دیالمه اصفهان هستند: علاءالدوله کاکویه از سرداران آل بویه بامارت اصفهان انتخاب شد در سال ۴۱۴ بر همدان مستولی گشت و فرزندان او تا سال ۴۴۳ بر همدان و اصفهان و یزد فرمانروائی داشتند و استقلال ایشان در این سال بدست سلاجقه از بین رفت. سامانیان، آزادی مذهب و عقیده را محترم

اوضاع دینی

میشمردند و از بروز اختلافات بین پیروان مذاهب مختلف، جلوگیری میکردند ولی آل بویه چون دین شیعه داشتند، برای تقویت و ترویج تشیع وضعیف کردن بنی عباس، بمذاهب دیگر سخت میگردفتند. وقتی که عضدالدوله بر بغداد دست یافت بشیعه آزادی بیشتری داد. آنها هم در لعن مخالفان خاندان پیغمبر (ص) و غاصبان حق علی (ع) و قتل و آزار اهل سنت زیاده روی کردند. این امر موجب شدت اختلاف بین شیعه و سنی شد.

با تسلط غزنویان که غلامان ترک بودند، سیاست مذهبی و تعصبات خشک دینی برای پیشرفت مقاصد سیاسی رونق گرفت و بفتوای فقها،

ضبط اموال و کشتن افراد و تهمت‌های بیدینی معمول و متداول گردید. سلاطین غزنوی به‌پیروی از شیوهٔ دربار بغداد، باآزار شیعه و معتزله پرداختند چنانکه سلطان محمود که سنی اشعری (۱) بود پس از فتح ری در سال ۴۲۰ هجری عدهٔ زیادی را باتهام شیعی و باطنی کشت و فتحنامه‌ای بدربار بغداد برای القادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲) فرستاد و بکشتن مردم ری مباحات کرد. فرخی قصیده‌ای در فتح ری ساخته و عمل محمود را ستوده است:

ملک ری از قرمطیان بستدی	میل تو اکنون بمنّا و صفاست
دار فرو بردی باری دویست	گفتی کاین در خورخوی شماس
هر که از ایشان بهوی کار کرد	بر سر چوبی خشک اندر هواست

۱ - اشعری‌ها - پیرو ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری بودند که بسال ۲۶۰ هجری ولادت یافت. او ابتدا از معتزله بود، در حدود چهل سالگی از طریقهٔ معتزله دست برداشت و بمبارزه با ایشان پرداخت. اصول عقاید اشعریه عبارتست از: قدیم بودن کلام الله، جبر، رؤیت باری تعالی، اکتفا بظواهر آیات و عدم تأویل، تعبد و تقلید و بی‌اعتنائی بتعقل. باین معنی که قرآن خلق نشده و قدیم است. اگر خداوند گناهکاری را بی‌بخت ببرد و یا همه را بآتش دوزخ بسوزد ظلمی نکرده چون او قادر و مالک مطلق است. هر چه موجود باشد باید دیده شود و خداوند چون وجود دارد پس باید دیده شود. امامت با اختیار و اتفاق مسلمین است - مسائل دینی قابل اثبات نیست و باید تعبدی قبول کرد و آنها که بی دلیل و برهان میگردند کافرنند.

معتزله پیروان واصل بن عطاء بخلاف اشعریه معتقدند که مرتکب گناه نه کافر است و نه مؤمن بلکه منافق است - خداوند رؤیت نمی‌شود - خداوند پاداش نیکوکار و بدکار را طبق وعده و وعید میدهد - ملاک خوبی و بدی فقط امر و نهی شرعی نیست و با عقل میتوان خوب و بد را تمیز داد.

چون کار اشعریها بالا گرفت بازار علم و فلسفه بی رونق شد و علاوه بر معتزله و اسمعیلیه و شیعه، فلاسفه و صوفیه نیز زجر و آزار بسیار دیدند.

این سختگیرها از طرفی خصومت بین شیعه و سنی را در ایران شدیدتر کرد و از طرف دیگر ، ادیان قدیم چون زرتشتی ، مانوی ، مسیحی و یهود را بکلی مضمحل نمود و تفتیش عقاید و تکفیر را متداول کرد و بقدری براسمعیلیه، عرصه تنگ شد که آنها را از یهود و نصاری هم برای اسلام خطرناکتر دانستند.

در این دوره اختلاف بین مذاهب را فردوسی چنین بیان میکند:

زمانه سراسر همه جنگ شد بجویندگان بر، جهان تنگ شد

بعد از این دوره بحث و تحقیق در علوم دینی متروک شد و تسلیم بقضا و قدر و تقلید از گذشتگان بدون تأمل و اجتهاد متداول گردید. علمای سنت و جماعت تفکر در اصول دین و عقاید اسلامی را زاید شمردند و آموختن علم و حکمت را تحریم کردند و زرگترین ضربت را فقها به پیکر تمدن و علوم اسلامی وارد ساختند که نتیجه آن در قرن ششم ظاهر گردید.

اما و سلاطین این دوره در توسعه زبان و ادبیات علوم و ادبیات

فارسی خدمات شایسته‌ای کردند . نهال ادبیات

که بتشویق سامانیان غرس شده بود بر اثر آبیاری ، در قرن پنجم درخت برومندی گردید. غزنویان در تربیت گویندگان و نویسندگان پیرو سامانیان بودند. وجود شعرا و علماء را در دربار خود مایه قدرت و جلال میدانستند و کسانی که اهمیت و اشتهاری داشتند بدربار خود دعوت میکردند. سلطان محمود غزنوی با آنکه از زیور علم و فضیلت عاری بود دانشمندان آن عصر چون ابن سینا ، ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی را که در خدمت آل مأمون بودند بدربار خود خواند ابوریحان دعوت سلطان را پذیرفت ولی ابن سینا و ابوسهل باین امر رضا نداده ، فرار کردند .

سلطان محمود دربار خود را مجمع شعرا قرارداد و آنان را گرامی میداشت چنانکه عنصری از بخششهای سلطان، ثروت و مـکنت فراوان یافت. فرخی سیستانی و غضائری رازی و منوچهری دامغانی روی بدر بارز نه آوردند و صلات گرانبهائی یافتند فردوسی شاعر بلند پایه ایرانی در این دوره شاهنامه شاهکار جاویدان خود را بپایان رسانید.

جانشینان محمود، محمد و مسعود سیره پدر را تعقیب کردند، و از علماء و شعرا حمایت نمودند و از اکرام و بخشش نسبت بآنها دریغ نکردند. سلاطین دیگر غزنوی نیز در پیشرفت ادبیات فارسی بی دخالت نیستند و گویندگان و نویسندگان بزرگی در دربار خود تربیت نموده اند. چون غزنویان ایرانی الاصل نبودند و نسب عالی نداشتند پیشرفت کار خود را مبتنی بر سیاست مذهبی کردند و بوسیله تعصب دینی از یکطرف و حمایت شعرا و علماء از طرف دیگر، بنیان حکومت خود را استوار ساختند. و بیشتر مایل بودند شعرا آنان را حامی دین، قاهر کفار، خسرو غازی و سلطان مسلمین بنامند. بنام تقویت و ترویج دین اسلام، سلطان محمود بهندوستان لشکر کشید و بفتوحات مهمی چون سومنات نائل آمد. عنصری و فرخی او را بدین عمل ستودند و مدایحی برای او ساختند.

ناگفته نماند از موقعی که سیاست سلطان محمود غزنوی در ایران و عراق معمول و پیروی شد، آزار علماء و حکما و سختگیری بمعترله و شیعه، رواج یافت و طبعاً از رغبت دانشمندان و طالبان علم به تحصیل فلسفه و علوم عقلی کاسته شد و بازار علم کساد گردید و توجه بعلوم دینی افزایش یافت.

از سلاطین آل زیار، شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (۳۶۶-۴۰۳)

بیش از همه بعلم و ادب توجه داشت و در دربار خود، شعرا و علمای بزرگی تربیت کرد. ابوریحان بیرونی مدتی در دربار او میزیست و کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» را بسال ۳۹۱ هجری بنام وی تألیف کرد. شعرا قابوس را بزبانهای فارسی و عربی مدح گفته اند و صله‌های گرانبهایی یافته‌اند. از آل زیار، فلك المعالی منوچهر بن قابوس (۴۰۳-۴۲۰) و عنصر المعالی کیکلوس، اشخاص فضل دوست و ادب پرور بودند و زبان و ادبیات فارسی را رونق بخشیده‌اند و «قابوسنامه» یکی از شاهکارهای نثر فارسی، نماینده کمال مهارت و مقام بلند امیر عنصر المعالی در فضل و ادب است.

در دوران آل بویه تمدن اسلامی باوج ترقی رسید و علم و ادب پیشرفت زیادی حاصل کرد. وزرای مشهور آل بویه چون ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله و صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله و فخر الدوله از فضایل عصر خود بودند و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشتند. آل بویه و وزرای ایشان، در ترقی ادبیات، دخالت و اهمیت زیادی دارند و با آنکه آل بویه نسب ایرانی داشتند و بآداب و مراسم ملی علاقمند بودند، بزبان تازی نیز اظهار رغبت کرده‌اند و شعرای عربی زبان از بخشش‌های ایشان بهره‌مند شده و از شام و الجزیره بدربار ایشان روی آورده‌اند.

شعراى دوره غزنوى (قرن پنجم)

بزرگترین شاعر زبان فارسی و زنده کننده تاریخ و مفاخر ایران است. شاهنامه شاهکار جاویدانش

فردوسی

چون گوهر تابناك بر فرق ادبیات ایران میدرخشد و از نظم چنان کاخی

بلند برافراشته که از باد و باران گزندنی نیابد . فردوسی را بغلط شاعر دوره محمود غزنوی محسوب کرده اند، در صورتیکه دوره فردوسی مستقل و شاهنامه، زاده احساسات و غرور ملی اوست. فردوسی پیش از آنکه محمود قدرتی یابد و بسط قدرت رسد در حدود سال ۳۷۱ بنظم شاهنامه شروع کرده بود و در سال ۴۰۰ هجری بمناسبت پیری و تنگدستی، مقدمه ای در مدح محمود بدان افزود و بغزنین برد و درخواست کمک و پاداش کرد. چون سلطان محمود شعر شناس نبود، قدر فردوسی را نشناخت و باین ارمغان بزرگ واقعی نگذارد:

برفت حشمت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

زندگی فردوسی
اجداد فردوسی از دهاقین (۱) طوس بودند و بخوشی و فراغت، روزگار میگذراندند.

ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری در ده باژ از ناحیه طابران طوس بدنیا آمد . دوران حیات او با ضعف دولت سامانیان، مصادف بود و انقلاباتی در خراسان رخ میداد که در نتیجه غلامان زر خرید ترك، قدرتی یافته و بعالی ترین مقام و سپهسالاری خراسان رسیده و عرصه را بر ایرانیان تنگ کرده بودند . فردوسی روح حساس داشت و مشاهده این اوضاع، او را رنج میداد و قبول فرمانروائی تر کها برای وی بسیار دشوار بود. احساسات رقیق و میهن پرستی فردوسی، شاهنامه را بوجود آورد و در ضمن شاهنامه، این مطلب را بر مردم آن عصر روشن نمود که کشور ایران همواره آزاد و با افتخار بوده و اگر گاهی پیش آمدی

۱- در روزگار ساسانیان بمالکین و نجبا دهقان میگفتند.

ناگوار ، باین کشور روی نموده باتدبیر و کوشش پهلوانان و بزرگان ،
موانع برطرف شده و فرو شکوه سابق بازگشته است.

روایات تذکره نویسان در باره شرح زندگی و چگونگی اهداء
شاهنامه بسططان محمود غزنوی ، بسیار مختلف است . نظامی عروضی
در چهارمقاله حکایاتی راجع بفردوسی نقل کرده که اغلب آنها با حقیقت
و تاریخ وفق ندارد .

آنچه مسلم است اینست که فردوسی در نظم شاهنامه نظری
بدریافت پاداش نداشته و تحصیل نام نیک را خواستار بوده است . در آخر
عمر ، پیری و تنگدستی ، او را بفکر استفاده از نتیجه زحمات سی ساله
خود انداخت و بتشویق یکی از دوستان مقدمه ای بر شاهنامه در مدح
محمود که از سیره سامانیان پیروی میکرد افزود و به غزنین برد و با
بی مهری سلطان مواجه گردید . علت این امر ، از طرفی خست ذاتی و شعر
شناس نبودن سلطان و از طرف دیگر بد گوئی حاسدان و سخن چینان
بود که شاید خواجه احمد حسن میمندی وزیر محمود ، در مشوب کردن
ذهن سلطان بی تأثیر نبود .

اختلاف مذهبی بین فردوسی که شیعه بود و سلطان محمود که
در سنت تعصب داشت و همچنین اختلاف نظر و عقیده ، بر سر مسائل ملی و
نژادی ، جهت دیگر ایجاد کدورت است . بهر صورت سلطان محمود
نتیجه زحمات سی ساله شاعر آزاده را بهیچ شمرد .

داستان بیست هزار درم بجای شصت هزار دینار و بخشیدن آن
بحمامی و فقاعی بنا بر روایت نظامی عروضی ، با تعصبات دینی آن روزگار ،
بنظر بعید می آید . و چون در مورد فرار فردوسی از غزنین و سرودن

هجو نامه غیر از چهارمقاله سند دیگری در دست نیست ناچار باید مندرجات آن را با احتیاط قبول کرد.

از حوادث مهم زندگی فردوسی ، مرگ فرزند ۳۷ ساله اوست که شاعر تأثر و اندوه درونی خود را در ضمن مرثیه‌ای چنین بیان می‌کند:

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج نه نیکو بود گر بیازم بگنج
مگر بهره بر گیرم از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
مرا بود نوبت ، برفت آن جوان ز دردش منم چون تن بیروان
جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

این اتفاق ، فردوسی را شکسته و قدش را خمیده کرد و در آخر عمر نیز پیری و تنگدستی بر آن مزید شد که موجب شکوه شاعر از روزگار گردید:

الا ای بر آورده چرخ بلند	چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی	به پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا کاش هر گز نپروردیا	چو پرورده بودی نیازدیا
بجای عنانم عصا داد سال	براکنده شد مال و برگشت حال
دو گوش و دو پای من آهو (۱) گرفت	تبی دستی و سال نیدرو گرفت

وقتی که سلطان محمود از رفتار خود پشیمان شد و صلح‌ای برای فردوسی فرستاد ، متأسفانه شاعر نامدار ایران در حدود سال ۴۱۱ هجری طوس وفات یافته بود.

شاهنامه فردوسی ، شاهنامه شاهکار ادبی و ابدی زبان

فارسی را برای یادآوری مفاخر ملی بنظم

در آورد. و بجهت خدمت بزبان و زنده کردن نام پر افتخار گذشتگان

بامناعت واستقامت ، هر گونه رنجی را تحمل کرد و با شوق و رغبتی تمام، بهترین ایام عمر خود را صرف سرودن شاهنامه نمود و تنها آرزویی که داشت این بود از دست روزگار امانی یابد و شاهنامه را بپایان رساند .
 همی خواهم از داور کردگار که چندان امان یابم از روزگار
 کزین نامه نامور باستان بمانم (۱) بگیتی یکی داستان
 خوشبختانه شاعر نامدار ایران، بآرزوی قلبی خود رسید و پس از سی سال زحمت، در حدود پنجاه هزار بیت مثنوی ، ببحر متقارب سرود و حماسه ملی و افتخارات قومی را زنده کرد و بر کالبد فسرده زبان فارسی جانی دمید و نام نیک خود را تا ابد جاودان ساخت .

جهان کرده ام از سخن چون بهشت از این پیش تخم سخن کس نکشت
 بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کـردم بدین پارسی
 بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکنم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
 نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
 شاهنامه شامل سه قسمت مهم میباشد: داستانی، داستانهای پهلوانی و قسمت تاریخی.

۱ - داستانهای شاهنامه - این قسمت شاهنامه از عهد کیومرث تا ظهور فریدون را شامل است. داستانهای شاهنامه در تحریک غرور ملی و تقویت ایمان اهمیت شایانی دارد و خدمت فردوسی در نظم این قسمت شاهنامه و ذکر پیشدادیان قابل انکار نیست زیرا بخوبی توانسته نظر عموم را بگذشته پرافتخار ایران جلب کند و یادآور شود که این قوم دارای سوابق ممتدی در تمدن و جهانگیری و سلطنت است و پادشاهان داد گستر

ایران ، ملت و مملکت را به پیشرفت رهبری کرده و از این حیث پیشقدم سلاطین دیگر جهان بوده اند .

۲ - افسانه‌های پهلوانی که دوره پهلوانی این سرزمین را ، از قیام کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم دربر دارد . فردوسی در این قسمت شاهنامه نسبت بتورانیان که صدماتی باین کشور وارد آورده اند ، اظهار کینه و نفرت مینماید و رستم نماینده و مظهر این کینه است . فردوسی بداستان رستم ، که از داستانهای ملی و پهلوانی سیستان است شاخ و برگ‌هایی داده و تمام صفات نیک از : شجاعت ، بیباکی ، عفت و سخاوت را در وجود او جمع کرده است . رستم پهلوانی است که برای دفاع از میهن ب همه نوع فداکاری تن میدهد ، دشمنان را مغلوب میکند و نام ایران را پر آوازه می‌سازد .

۳ - قسمت تاریخی - این قسمت شاهنامه از شکست دارا و هجوم اسکندر آغاز میشود . فردوسی - تاریخ اشکانیان را بطور خلاصه بیان کرده تاریخ ساسانیان را بتفصیل شرح داده و با حمله اعراب و کشته شدن یزدگرد سوم ، شاهنامه را پایان رسانده است . این قسمت شاهنامه هم ، با افسانه و داستانهای پهلوانی و حماسه ملی آمیختگی دارد و فردوسی نسبت برومیها و اعراب که زیانهای باین کشور وارد نموده اند اظهار کینه میکند و شخصیت فردوسی در این قسمت شاهنامه بخوبی مشهود است که چگونه هجوم و بیداد اسکندر را باتنقیر بیان میکند و شکست ایرانیان را در مقابل اعراب با غم و اندوه فراوان شرح میدهد . وصیت رستم فرخزاد ببرادر خود نمونه‌ای از تأثیر بی‌پایان اوست :

یکمی نامه سوی برادر بدرد	نبشت و سخنها همه یسار کرد
نخست آفرین کرد بر کردگار	کزو دید نیک و بد روزگار

دگر گفت: کز گردش آسمان
 که این خانه از پادشاهی تهیست
 چو آگاه گشتم از این راز چرخ
 بایرانیان زار و گریان شدم
 دریغ آنسرو تاج واورنگ و تخت
 کزین پس شکست آید از تازیان
 دریغ آنسرو تاج آن مهر و داد
 بایران چو گردد عرب چیره دست
 بگیتی نماند کسی را وفا
 از ایران و از ترك و از تازیان
 نه دهقان نه ترك و نه تازی بود
 سخنها بکردار بازی بود . . .

شیوه شاهنامه بسیار ساده و روان است و از آغاز
سبک شاهنامه
 تا انجام ، یکدست میباشد . با آنکه فردوسی
و آثار دیگر فردوسی
 سعی داشته مقصود خود را بزبان فارسی بیان

کند و از استعمال لغات عربی پرهیز داشته ، سخنی به تکلف در میان
 شاهنامه دیده نمیشود و هرگز معنی فدای لفظ نشده است . فردوسی
 استاد ماهرى است که جانی بسخن میدهد، وقایع را دقیقاً بررسی میکند،
 نکات اجتماعى مانند یکسان بودن زن و مرد وعدم رجحان ملتى بر ملت
 دیگر را، گوشزد مینماید، خدا را همه جا حاضر و ناظر میداند . تبعیت
 از خرد و دانش را توصیه میکند، طرز صف آرائى و جنگجوئى در روزگار
 گذشته را بر ما روشن مینماید ، صفات حسنه از فداکاری، عفت و نیکی را
 یاد آور میشود و در همه حال عظمت و سرورى ایران و ایرانی را مجسم
 میکند و درس کوشش و فداکاری میدهد. بعد از کشته شدن سردارى فرصتى

مییابد که بی اعتباری جهان را بهتر نمایان سازد. آنگاه زبان پند و وعظ
میگشاید و چنین می گوید :

جهانا چه بدمهر و بد گوهری	که خود پرورانی و خود بشکری
نگه کن کجا آفریدون گرد	که از پیر ضحاک شاهی ببرد
برفت و جهان دیگری راسپرد	بجز حسرت اذهر چیزی نبرد
چنینیم یکسر که و مه همه	تو خواهی شبان باش خواهی رمه

خدمت فردوسی نسبت ببقاء زبان فارسی شایان اهمیت است .

شاهنامه در دربار شاهان و بزرگان و بین مردم از خرد و کلان خوانده
میشد و هر کس طبق ذوق و سلیقه خود مطلبی را در آن می یافت، این
توجه و اقبال مردم بشاهنامه ، موجب شد که ریشه و بنیان زبان فارسی
در مقابل حوادث و مصائبی که باین کشور در ادوار گوناگون روی
نمود، متزلزل نگردد .

جامعیت شاهنامه ، آنرا مقبول عام کرد و در ردیف شاهکارهای
جهان قرار داد . عده ای از شعرا بتقلید فردوسی شاهنامه هائی سرودند
که هیچیک بپای شاهنامه فردوسی نرسید : گرشاسب نامه اسدی -
اسکندرنامه نظامی و امیر خسرو دهلوی و جامی - ظفرنامه حمدالله
مستوفی - شهنشاهنامه فتحعلیخان صبا ، همه بتقلید شاهنامه سروده
شده که درمقایسه آنها، برتری سخن فردوسی چون روزرخشان آشکاراست.
پیش از فردوسی چندتن شاهنامه ساخته بودند مانند مسعودی
مروزی و شاهنامه منثور ابوالمؤید بلخی و گشتاسب نامه دقیقی که
هزار بیت آن درمیان شاهنامه فردوسی قرار دارد . ولی فردوسی مقام
سخن را بسرحد کمال رسانید و خط بطلان بر آثار گذشتگان کشید .

مثنوی «یوسف وزلیخا» را که در قرن ششم بروزگار طغانشاه بن
آلب ارسلان ببحر متقارب سروده شده ، بفردوسی نسبت داده اند .
در صورتیکه با مقایسه این دو مثنوی باسانی معلوم میشود که گوینده
این دو ، یکنفر نمیتواند باشد زیرا در شاهنامه ، پختگی و روانی سخن
و در «یوسف وزلیخا» سستی اشعار و ساختگی کاملاً مشهود است.

اشعاری پراکنده از غزل و قطعه و رباعی و قصیده از فردوسی
باقیست که اغلب روان و محکم میباشد . مانند قطعه زیر:

حکیم گفت کسیرا که بخت والا نیست

بهیچ روی مر او را زمانه جویا نیست

برو مجاور دریا نشین مگر روزی

بدست افتد دری کجاش همتا نیست

خجسته در گه محمود زابلی دریاست

چگونه دریای کانرا کرانه پیدا نیست

شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در

گناه بخت منست این ، گناه دریا نیست

خلاصه ، اشعار فردوسی نماینده سبکی است که از قرن چهارم

تا قرن ششم در ایران رایج بوده و بسبب خراسانی معروفست و با سبک
رآلیسم اروپائی شباهت تام دارد.

ابوالحسن علی بن جلولوغ متخلص بفرخی از

شعرای معروف دربار محمود غزنوی است .

فرخی

بنا بروایت چهار مقاله ، فرخی در سیستان

خدمت دهقانی میکرد و بلطف ذوق ، شعر میساخت . چون در آمدش

کفاف مخارج را نمیکرد و آوازه بخششهای ابوالمظفر چغانی را

درباره شعرا شنیده بود همراه کاروانی رو بدربار چغانیان آورد و قصیده معروف :

« با کاروان حله بر فتم ز سیستان باحله تنیده ز دل بافته ز جان »
را در مدح امیر چغانی سرود و بنخواجه عمید اسعد پیشکار ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی عرضه کرد . عمید اسعد از روانی قصیده و قیافه دهاتی و زشت فرخی متعجب شد و برای آزمایش او گفت که امیر بداغگاه رفته است ، شعری در وصف داغگاه بساز تا ترا پیش امیر ببرم . فرخی همان شب قصیده ای در مدح امیر و وصف داغگاه سرود و روز دیگر بر خواجه عمید اسعد عرضه کرد . مطلع قصیده اینست :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
چون خواجه این قصیده شیوا راشنید حیران فروماند ، اورا پیش امیر برد و گفت : « ای امیر ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده است » . امیر چغانی فرخی را نوازش کرد و صله و انعام وافر باو داد .

فرخی از آنجا بدر بار غزنین روی آورد و در خدمت سلطان محمود بجلال و مقام رفیع رسید . فرخی در مدح سلطان محمود ، محمد ، مسعود ، امیر یوسف ، امیر نصر برادر محمود و وزراء و ندمای سلطان قصایدی ساخته و پادشاهای نیکو گرفته و روزگار بخوشی و کامرانی گذرانده است .
فرخی بسال ۴۲۹ در غزنین وفات یافت .

دیوان فرخی بیش از نه هزار بیت از قصیده ،
سبک فرخی غزل ، قطعه ، رباعی و ترجیع بند دارد که

همه ساده و روان و مبتنی بر عواطف رقیق است .

سبك فرخی تقلیدیست از سبك رودکی و سادگی شعر او ، که افکار و احساسات لطیف و عادی را بـزبان ساده و روشن ، بیان نموده و از استعمال الفاظ کهنه خودداری کرده و لغاتیکه بگوش سنگین و فهم آن دشوار بوده بکار نبرده است .

اختصاصات کلام فرخی بدینقرار است :

۱ - قصاید را با وصف مناظر طبیعی و تغزل شروع میکند و با مهارت بمدح میپردازد و از اینجهت شعر فرخی را سهل و ممتنع میگویند و در حسن تخلص او را استاد میدانند . چون فرخی از موسیقی بهره وافی داشت و چنگک نیکو مینواخت ، از سخنش آهنگ نشاط و نغمه دلکش شنیده میشود .

۲ - فرخی در لشکر کشیهای محمود شکر کت میکرد و در میدانهای جنگ حاضر بود از اینرو فتوحات سلطان را دقیقاً شرح داده و وقایع را مانند نقاش زبردستی مجسم کرده است .

۳ - فرخی محمود را بعنوان خسرو و قاهر کفار مدح میکند و سلطان که دین اسلام را قوت میدهد و کافرانرا از بین میبرد مورد ستایش فرخی است . در فتح سومنات که بسال ۴۱۶ اتفاق افتاده گوید :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر	سخن نو آرد که نور را حلاوتیست دگر
فسانه کهن و کارنامه بدروغ	بکار ناید ، رو در دروغ رنج مبر
یمین دولت ، محمود شهریار جهان	خدا یگان نکو منظر و نکو منبر
ز کارنامه او گرد روی بر خوانی	بخنده یاد کنی کارهای اسکندر
بلی سکندر سرتاسر جهان بر گشت	سفر گرید و بیابان برید و کوه و کمر
ولیکن او ز سفر آب زندگانی جست	ملك ، رضای خدا و رضای پیغمبر

۴ - فرخی جهانرا آنچنان که میبیند وصف میکند . تشبیهات لطیفش جانی بسخن میدهد و حالات درونی از غم و شادی را با کمال

روانی و مهارت بیان میکند. قصیده‌ای که در مرثیه سلطان محمود ساخته در نوع خود بی نظیر است.

اینک ابیاتی چند بعنوان نمونه از آن قصیده نقل میشود:

شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دگر گون شده کار

خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش
نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فکار

کویها بینم پر شورش و سرتاسر کوی
همه پر جوش و همه جوشش از خیل سوار

رسته‌ها بینم پر مردم و درهای دکان
همه بر بسته و بر در زده هر يك مسمار

بانوان بینم بیرون شده از خانه بکوی
بر در میدان گریان و خروشان هموار

لشگری بینم سر گشته سراسیمه شده
چشمها پر نم و از حسرت و غم گشته نزار

این همان لشگریانند که من دیدم دی
وین همان شهر و زمین است که من دیدم پار

مگر امسال ملك باز نیامد ز غزا
دشمنی روی نهاده است در این شهر و دیار

مگر امسال ز هر خانه عزیزی گم شد
تا شد از حسرت و غم روز همه چون شب تار

کاشکی چشم بد اندر نرسیدی بامیر
آه ترسم که رسیده است و شده زیر غبار

رفت و مارا همه بیچاره و در مانده بماند
 من ندانم که چه درمان کنم اینرا و چه چار
 آه و دردا و دریغا که چو محمود ملک
 همچو هر خاری در زیر زمین ریزد خوار
 میر ما خفته ب خاک اندر و ما از بر خاک

این چهره روز است باین زاری یارب زینهار!
 حاصل سخن آنکه، قصاید فرخی همچنانکه از حیث تغزل،
 تشبیب، وصف مناظر طبیعی و بیان احساسات و احوال روحی کاملاً طبیعی
 است در مدح نیز مبالغه نکرده و دیوانش آئینه تمام نمای روزگاریست
 که در آن میزیسته است.

ابوالقاسم حسن بن احمد متخلص به عنصری

عنصری

در سال ۳۵۰ هجری در بلخ متولد شد و به
 سال ۴۳۱ در دربار غزنین فوت کرد. در دوران جوانی بخدمت نصر بن
 ناصرالدین برادر کبوتر سلطان محمود که از طرف برادر سپهسالار
 خراسان بود رسید و نخستین مدیحه را بنام اوساخت :
 مرا جوان خرد و پیر بخت بگزیدی

بدولت خردم پیر گشت و بخت جوان

امیر نصر بسال ۴۱۲ هجری در گذشت و بعد از او عنصری بدربار
 سلطان محمود راهنمائی شد و در خدمت سلطان، جلال و برتری شایسته
 یافت و بمقام ملک الشعرائی رسید. شعرا میبایست ابتدا قصاید خود را
 بنظر عنصری برسانند و بعد در حضور سلطان بخوانند. احترام عنصری
 روز بروز بیشتر میشد چنانکه منوچهری در قصیده «لغز شمع» او را مدح
 گفته و اشاره با اهمیت وی کرده است :

تو همی تابى ومن بر تو همی خوانم بمهر
 هر شبى تاروز، ديوان ابوالقاسم حسن
 اوستاد اوستادان زمانه عنصرى
 عنصرش بى عيب و دل بيغش و ديش بيفتن
 درنتيجه بخششهاى محمود، عنصرى ثروت و مكنى بى پايان
 يافت و گويند اراى اوبحدى رسيد كه چهارصد غلام زرین كمردر كاپ
 او حر كى ميكردند. خاقانى شروانى در قصيده اى، كمال و فضل خود را
 با عنصرى مقايسه كرده و مقام و ثروت او را چنين وصف ميكند:
 زده شيوه كان حليت شاعرى است
 بيك شيوه شد داستان عنصرى
 مرا شيوه خاص و تازه است و داشت
 همان شيوه باستان عنصرى
 بدور كرم بخشى نيكديد
 ز محمود كشورستان عنصرى
 بدهبيت صد بدره (۱) و برده يافت
 ز يك فتح هندوستان عنصرى
 شنيدم كه از نقره زد ديگدان
 ز زر ساخت آلات خوان عنصرى
 بيهقى گويد: در مقابل يك قصيده، محمود هزار اشرفى بعنصرى
 صلّه داد. گويند در مقابل رباعى زير كه در مورد بریده شدن زلف
 اياز فى البداهه سروده بود سلطان محمود دستور داد دهان او را سه بار
 باجواهر پر كنند:

۱- بدره = كيسه زر

کی عیب سر زلف بت از کاستن است
کی وقت بغم نشستن و خاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است

کاراستن سرو ، زیپیراستن است
عنصری چهار تن از بزرگان غزنوی را مدح گفته : محمود ،
امیر نصر ، مسعود و احمد بن حسن میمندی وزیر و بمناسبت برتری مقام ،
مانند دیگر شعرای درباری ، بمدح دیگران نپرداخته است.

مطابق روایت تذکره نویسان دیوان عنصری
در قدیم سه هزار بیت بوده و اکنون از آن
قریب دو هزار بیت باقیست . عنصری غیر از
دیوان ، منظومه‌هایی داشته که بنا بقول عوفی در لباب الالباب عبارت بوده
است از : « سرخ بت و خنک بت » و « و املق و عذرا » و « شاد بهر و عین الحیات »
که همه از بین رفته و اشعاری پراکنده از آنها در کتب لغت و ادب نقل
شده است.

آثار و سبک
عنصری
اثر مهم عنصری قصاید و رباعیات اوست که بسیار روان و محکم
میباشد و اختصاصات کلامش از این قرار است :

۱ - قصائد عنصری با وصف مناظر طبیعی آغاز میشود سپس
 بمدح ممدوح میپوندند. در مدیحه سرائی بخصوص در وصف میدانهای
جنگ و شرح احوال روحی جنگجویان ، مهارت فوق العاده دارد.
در شعر زیر اضطراب درونی فراریان را در فتح خوارزم که بسال
۴۰۸ اتفاق افتاده چنین وصف میکند:

کسیکه زنده بماندست از آن هزیمتیان
اگر چه تنش درست است ، هست جان بیمار

بمغزش اندر تیغ است اگر بود خفته
بچشمش اندر ، تیر است اگر بود بیدار
اگر سؤال کند گوید ای سوار مزین

اگر جواب دهد گوید ای ملک زینهار
۲ - عنصری بر خلاف سبک معمول ، لغات عربی زیاد استعمال
کرده و آنرا دلیل فضل خود شمرده و همچنین از اطلاعات علمی و فلسفی
خویش در شعر ، استفاده نموده است:

مردمی چیست مردمی عرض است جز کف راد او جوهر نیست
ذات آزادگی است صورت او گرچه آزادگی مصور نیست
خطبه جود را بگیتی در بجز از دست شاه منبر نیست
هست اندر جهان ظفر لیکن جز بر میر بوالمظفر نیست

۳ - عنصری در مدح مبالغه نمیکند و متانت و بزرگ منشی را
حتی در تغزل و غزل رعایت میکند و شاعر استدلالی و برای دعوی
خود دلیلی میآورد:

گر سکندر بر گذار لشکر یا جوج بر

بست سدی آهنین آن بود دستان آوری

سد تو شمشیر تست اندر مبارک دست تو

کو سکندر گو بیا تا سد مردان بنگری

۴ - عنصری شاعر بدیهه گوشت و بحسن ترجمه مشهور میباشد.

مضامینی از متنی و ابوتام شعرای عرب گرفته و در لباس شعر فارسی ،
زیباتر جلوه گر ساخته است : قطعه نغز زیر نمونه ای از سخن عنصری است:
عجب مدار که نامرد مردی آموزد از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش سری که بالش جوید نیابد او افسر
چو شد بدریا آب روان و کرد قرار تباه و بی مزه و تلخ گردد و بی بر
ز بعد آنکه سفر کرد چون فرود آید بلطف روح فرود آید و بطعم شکر
ز زود خفتن و از دیر خاستن هر گز نه ملک یابد مرد و نه برملوک ظفر
ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی شاعر مشهور

منوچهری

ایران، زندگانی درباریش ابتدا در خدمت

فلك المعالی منوچهر بن قـابوس دیلمی

(۴۰۳-۴۲۳) بود و تخلص خود را از نام او گرفت، لیکن در حق این
پادشاه قصیده ای در دیوان او نیست. از سال ۴۲۱ بدر بار غز نه رفت و جزء
شعرای دربار مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲) درآمد. چون منوچهری هنگام
ورود بدر بار غزنین جوان بود برای پیشرفت کار خود بعنصری که سمت
ملك الشعرائی داشت و از حیث سن، پیرتر بود متوسل شده و در کنف حمایت او
قرار گرفت. منوچهری علاوه بر سلطان غزنوی چندتن از وزرا و رجال دوره
مسعود را ستوده است. وفات منوچهری در جوانی بسبب خوشگذرانی و افراط
در شرابخواری و درك لذتهای جسمانی بسال ۴۳۲ هجری اتفاق افتاده است.
دیوان منوچهری شامل قصیده، قطعه و مسمط

سبك منوچهری

در حدود سه هزار بیت است. تأثیر ادبیات عرب

و پیروی از شیوه قدما مانند رودکی، سبکی را بوجود آورده است که
از هر حیث ممتاز و منحصر بمنوچهری است.

اختصاصات کلام وی از این قرار است:

۱ - تأثیر ادبیات عرب- منوچهری از زبان و ادب عرب اطلاع وافی

داشت و چون جوانترین شاعر دربار غزنویان بود و شعرا بوی حسادت
میورزیدند، اوفضل و برتری خود را با آوردن مضامین عرب و استعمال

کلمات و اصطلاحات عربی، اثبات کرده است و از معلومات و اطلاعات خود در شعر استفاده نموده است. از این رونق و زبان عربی در اشعار منوچهری بخوبی دیده میشود و خود شاعر باین امر مباهات میکند:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر

توندانی خواند الاهبی بصحنك فاصبحین (۱)

من بدانم علم طب و علم صرف و علم نحو

توندانی دال و ذال و را و ز و سین و شین

در عربستان سرزمین لم یزرع، که مردم آن بچادر نشینی زندگی میکردند، رسوم و اطلال و دمن (۲) در شعرای عرب، مخصوصاً دوره جاهلیت خاطراتی را زنده میکرد و اغلب اشعار ایشان با ذکر آن آثار آغاز میشد. منوچهری مضامین شعرای عرب را گرفته و در قالب زبان فارسی ریخته است و با آنکه ذوق مردم ایران با گل و سبزه بیشتر مأنوس است، ذکر منازل و آثار خیمه که در قصاید او دیده میشود خالی از لطف نیست.

فغان از این غراب بین (۳) و وای او	که در نوافکنده مان نوای او
غراب بین نبوده جز پیمبری	که مستجاب زود شد دعای او
برفت یار بی وفا و شد چنین	سرای او خراب چون وفای او

۱- اشاره بقصیده معروف عمرو بن کلثوم است که جزء معلقات سبعة به خانه کعبه آویخته بود بدین مطلع:

الاهبی بصحنك فاصبحینا ولا تبقی خمور الاندرینا

یعنی: «هان در قدح بزرگ بریز و ما را صبحی ده و شرابهای اندرین را باقی مگذار.» «اندرین» نام شهری بود در شام که شرابش شهرتی داشت.

۲- دمن = آثار باقیمانده از خیمه ها مانند خاکستر، خرابی، فضولات

حیوان و غیره ۳- غراب بین = کلاغ

بجای او بماند جای او بمن
وفا نمود جای من بجای او
بسان چاه زمزم آب چشم من
که کعبه وحوش شد سرای او

۲ - توجه بطبیعت - منوچهری از شیفتگان طبیعت و زیبائیهای آنست: وی کوه و بیابان، بهار و خزان، گلها و پرندگان، آهنگهای موسیقی و اجزاء طبیعت را دقیقاً وصف کرده و در تجسم مناظر طبیعی و بیان جزئیات آن، مهارتی بخرج داده است که هیچیک از گویندگان در وصف، بهای او نرسیده اند. بادقت در قصیده زیر، استادی منوچهری در توصیف معلوم میشود:

شبى گیسو فرو هشته بدامن	پلاش معجر و قیریش گرزن
بکردار زن زنگی که هر شب	بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون شویش بمردو گشت فرتوت	از آن فرزند زادن شد سترون
شبى چون چاه بیژن تنگ و تار يك	چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه	دو چشم من بدو چون چشم بیژن

۳ - توجه بصنایع بدیعی (۱) - شعرای پیشین سخن را بی پیرایه ادا کرده اند و اگر در بیان ایشان صنعتی مشاهده میشود تعدی نیست.

منوچهری برای زیبائی شعر، از صنایع لفظی و معنوی استفاده کرده و از این حیث مورد تقلید آیندگان واقع شده است. مثلاً در مورد رعد و برق گوید:

بجستی هر زمان زان میغ (۲) برقى	که کردی گیتی تاريك روشن
چنان آهنگری کز کوره تنگ	بشب بیرون کشد رخشنده آهن
خروشی بر کشیدی تند تندر	که موی مردمان کردی چوسوزن
تو گفتمی نای روئین هر زمانى	بگوش اندر دمیدی يك دمیدن

۱ - بدیع عبارت از علم آرایش سخن و بردن نوع است: لفظی و معنوی

۲ - میغ = ابر

۴ - منوچهری مبتکر مسمط است و مضامین و اوصاف بسیار نوی را در سخن آورده بطوریکه مسمط های او در وصف شراب در اشعار زبان فارسی کم نظیر میباشد.

طاوس مدیح عنصری خواند
 دراج مسمط منوچهری



از شعرای دیگر دوره غزنوی ابوالحسن علی بهرامی است که علاوه بر شعر، در علوم ادبی نیز استاد و مشهور بوده ولی آثارش از بین رفته و مقدار کمی از اشعارش در تذکره ها و کتب ادب پراکنده است. دیگر از شعرای این دوره غضائری رازی متوفی بسال ۴۲۶ است که قصائدی در مدح سلطان محمود میسرود و از ری بغزنین میفرستاد. چون محمود میخواست در ری نفوذ یابد، بغضائری صله فر او را میداد ولی غضائری چون مذهب شیعه داشت از بیم سلطان بغزنین نمیرفت. از غضائری دو قصیده که در جواب عنصری ساخته و در ضمن بعهده های محمود اشاره نموده باقیست و همچنین اشعاری از وی، در فرهنگها و تذکره ها نقل شده است.

دیگر از شعرای این دوره عسجدی مروزی متوفی بسال ۴۳۲ میباشد که چند قصیده مصنوع خالی از لطف و اشعار پراکنده در تذکره ها و برخی کتب لغت و ادب از او باقی مانده است.

لبیبی و زینبی علوی از شعرای این دوره اند که آثار مهمی از ایشان در دست نیست.

نثر دوره غزنوی (قرن پنجم)

شیوه نثر ایندوره مانند سبک دوره سامانی است. در آغاز قرن پنجم بر اثر آشنائی نویسندگان با زبان و ادبیات عرب و ارتباط سلاطین غزنوی با دربار بغداد، تمدن و فرهنگ اسلامی در ایران نفوذ پیدا کرد و پاره‌ای از اصطلاحات علمی و ادبی و دینی و سیاسی عرب در زبان فارسی راه یافت ولی با مقایسه ایندوره با ادوار بعد، نفوذ لغت و زبان عربی در فارسی بسیار کم و ناچیز است. نویسندگان دوره غزنوی تحت تأثیر قواعد دستوری زبان عرب نبوده و قوانین دستوری زبان فارسی را کاملاً رعایت نموده اند.

عده‌ای از دانشمندان این عصر کوشیده اند بجای اصطلاحات عربی، اصطلاحات دربی وضع کنند. چنانکه ابن سینا در «دانشنامه علائی» و ابوریحان بیرونی در «التفهیم» بخوبی از عهده اینکار برآمده‌اند. در نثر ایندوره، مانند دوره سامانی، جمله‌ها کوتاه و بریده بریده است و کلمات مترادف بسیار کم استعمال شده و لغات فارسی نسبت بدوره‌های بعد، بر لغات عربی فزونی دارد. کتاب تاریخ بیهقی از این قاعده مستثنی است که در آن جمله‌های بلند و پیچیده و لغات عربی زیاد بکار رفته و آیات قرآنی و اشعار و حکایات و تمثیل، فراوان دیده میشود.

مهمترین کتب نثر ایندوره از اینقرار است:

۱- دانشنامه علائی - بعد از فوت شمس‌الدوله دیلمی در سال ۴۱۲

هجری، ابن سینا قبول وزارت نکرد و مدتی دور از کشمکش سیاسی بتألیف پرداخت تا باتهام مکاتبه باعلاء الدوله کاکویه حاکم اصفهان

بزدان افتاد پس از رهایی، مخفیانه از همدان خارج و با صفهان رهسپار شد. علاءالدوله مقدم شیخ را گرامی داشت و او را اعزاز و اکرام کرد. ابن سینا بخواش علاءالدوله، دانشنامه را بفارسی تصنیف کرد ولی بجز مباحث منطق و الهیات و طبیعیات بتحریر قسمتهای دیگر توفیق نیافت. اهمیت دانشنامه در این است که علاوه بر نثر ساده و روان که در نگارش آن بکار رفته، اصطلاحات فلسفی نیز بزبان فارسی بیان شده است.

۲. التفهیم لاوائل صناعة النجیم - ابوریحان بیرونی این کتاب را

در سال ۴۲۰ هجری بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی بفارسی نوشت و بعد آنرا بعربی ترجمه کرد. نسخه های فارسی و عربی این کتاب، موجود است. التفهیم نخستین و بهترین کتابی است که در حساب و هندسه و نجوم نوشته شده و نویسنده عالیقدر آن کوشیده است، اصطلاحات ریاضی را بفارسی بیان کند و پیرامون لغت عرب نگردد و از عهده اینکار نیز بخوبی برآمده است.

۳. تاریخ بیهقی - این کتاب از نظر تاریخ دوره غزنویان اهمیت

شایانی دارد. زیرا ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰) نویسنده آن، دبیر رسائل غزنویان بود، وقایع آن زمان را بچشم دیده و دقیقاً یادداشت کرده است. این کتاب از حیث انشاء نیز از کتب مهم نثر این دوره است. بیهقی در نظر داشته تاریخ زنده و حساسی از روزگار خود برای آیندگان بنویسد و دو صفت ممتاز مورخ که عبارت از صداقت و اطلاع است بحد اکمل دارا بود و مندرجات تاریخ بیهقی یا از مشهودات خود اوست یا اطلاعاتی است که پس از کنجکاوی و تحقیق از اشخاص مطلع بدست آورده یا منقولاتی است که مدرک و نام آنها را ذکر کرده است. این کتاب در حدود

سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص همه از بین رفته و قسمتی که باقیست شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است. و بهمین جهت این کتاب بتاریخ مسعودی نیز معروف می باشد.

نثر تاریخ بیهقی یکدست نیست. نامه هائی که بانشای ابونصر مشکان صاحب دیوان رسائل غزنویان و استاد بیهقی نقل شده بسیار ساده و روان و بشیوه سبک سامانی است. ترجمه نامه های خلفا و پاسخ آنها نیز روان و سلیس است ولی یادداشتهای بیهقی، جملات طولانی و لغات عربی زیاد دارد و گاهی کلام، کمی پیچیده است. علت این امر آنست که بیهقی در صدد بوده بعد آنها را بزبان ادبی ساده بنویسد که مجال پاک نویس، پیدانکرده است. اینک نمونه ای از تاریخ بیهقی :

ذکر بردار کردن حسنک وزیر

« فصلی خواهم نبشت درابتدای این حال بردار کردن این مرد و پس بشرح قصه خواهم شد. از این قوم که من سخن خواهم راند یکدوتن زنده اند در گوشه افتاده و خواجه بوسهل زوزنی چند سالست تا گذشته شده است و یاسخ آنکه از وی رفت گرفتار و مارا با آن کار نیست - هر چند مرا از وی بد آید - بهیچ حال، چه عمر من بشصت و پنج آمده و بر اثر وی می بیاید رفت و در تاریخی که میکنم سخنی نرانم که آن بتعصبی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان بامن اندر این موافقت کنند و طمنی نزنند... »

۴- زین الاخبار - این کتاب در سال ۴۴۰ بوسیله ابوسعید

عبدالحی گردیزی نوشته شده که تاریخ مختصر از ابتدای خلقت و ظهور اسلام و خلفا و دوره سامانیان و غزنویان میباشد و ضمناً شامل اطلاعات مفیدی از اعیاد و رسوم ملتها است. این کتاب با آنکه باندازه کافی لغات تازی داد، رویهمرفته بنثر ساده و روان و بسبک دوره سامانی نگارش یافته و از حیث مطالب و استنادات تاریخی قابل اهمیت است.

دانشمندان عربی نویس (قرن پنجم)

در قرن پنجم، زبان علم و ادب عربی بود و دانشمندان این عصر اغلب آثار خود را به عربی نوشته‌اند که معروفترین ایشان بدینقرارند: صاحب بن عباد متوفی بسال ۳۸۵ از اهل طالقان بود و بر اثر کاردانی و حسن تدبیر بوزارت رسید و در این منصب باقی بود تا در گذشت. صاحب، نسبت بشعرا و نویسندگان اکرام میکرد و بآداب عرب توجیهی خاص داشت و در استعمال سجع بحدی زیاده روی میکرد که مورد ایراد معاصران خود قرار گرفت. از آثار مهم او کتاب «المحیط» در علم لغت است. بدیع الزمان همدانی متوفی بسال ۳۹۸ هجری کد کتاب «مقامات» او بنثر مسجع عربی مشهور است.

ابوعلی مسکویه متوفی بسال ۴۲۱ از دانشمندان و تاریخ نویسان مشهور آل بویه است: کتاب «تجارب الامم» را در تاریخ عمومی و «تهذیب الاخلاق» را در حکمت عملی و اخلاق، به عربی نوشته است. ابوریحان بیرونی - از دانشمندان بنام ایرانی است که در علوم وفنون و تاریخ و ادب عصر خود سرآمد بود. او در «بیرون» - حوالی خوارزم بسال ۳۶۲ متولد شده و در سال ۴۴۰ در غزنه فوت کرده است. بیرونی ابتدا در دربار شمس المعالی قابوس و شمشگیر میزیست و مورد توجه و اکرام آن پادشاه دانشمند دانش پرور بود و کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» را در سال ۳۹۱ بنام قابوس بزبان عربی نوشت که راجع بتاریخ ایران قدیم و جشنها و تقویم ایرانیان و ملل همجوار میباشد.

بعد از مدتی توقف در گرگان، بخوارزم دربار آل مأمون رفت و مقام و عزت یافت و از آنجا بخدمت سلطان محمود غزنوی رسید و همراه

سلطان، در سفرهای جنگی هندوستان شرکت کرد. در این سفر زبان سانسکریت که زبان علمی هندیان است آموخت و از معاشرت با دانشمندان آن سامان استفاده های شایان برد.

بیرونی در زبان فارسی ایجاد لغت و اصطلاح علمی نموده و کتاب «التفهیم» را در حساب و هندسه و نجوم ب زبان فارسی نوشته است. دیگر از آثار معروفش «تحقیق ماللهند» در اخلاق و عادات هندیهاست که ب زبان عربی میباشد. این کتاب را بعد از مراجعت از سفر هند تألیف نموده است.

ابوریحان بیرونی در ردیف محمد بن زکریای رازی و ابونصر فارابی و ابوعلی سینا از مفاخر جهان دانش است و علوم مختلف مانند طب، نجوم، ریاضیات، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، عقاید و ادیان را با نظر دقیق مطالعه کرده و اطلاعات عمیق و گرانبهای بدست آورده و بالغ بر ۱۱۳ کتاب و رساله تدوین نموده است که از روی آثار باقیمانده دقت نظر و وسعت معلومات او بخوبی مشهود است.

ابوعلی سینا - از دانشمندان مشهور و از مفاخر ایرانست که در طب، نجوم، ریاضی و حکمت سرآمد و استاد بود. حسین بن عبدالله سینا در سال ۳۷۰ در قریه خرمیثن از توابع بخارا بدنیا آمد و قرآن و ادبیات و فقه و حساب مقدماتی را پیش پدر آموخت و منطق و هندسه را از ابو عبدالله ابراهیم ناتلی تعلیم گرفت و بزودی از حیث علم برتر از استاد شد و بتهنایی بمطالعه علوم طبیعی و طب و ریاضی پرداخت و پس از معالجه شاه سامانی بدربار نوح بن منصور راه یافت و از کتابخانه سامانیان در بخارا استفاده شایان برد. در سن هیجده سالگی از آموختن همه علوم فارغ شد و از بیست و یک سالگی بتألیف آغاز کرد و در سر تاسر ایران مشهور گردید.

ابن سینا مدتی در بخارا (خدمت آل سامان) بود و پس از درگذشت نوح بن منصور قریب ده سال در خوارزم (دربار آل مأمون) میزیست و بتألیف اشتغال داشت. چون آوازه شهرتش بغزنین رسید، سلطان محمود غزنوی از او دعوت کرد که بغزنین برود. ولی ابن سینا از بیم تعصب دینی و خشونت محمود، دعوت او را نپذیرفت و از خوارزم فرار کرد و مدتی در ترکستان و خراسان سرگردان بود تا بگریگان رسید و در آنجا بطبابت پرداخت چندی بعد به ری رفت و مجدالدوله دیلمی را که بیماری مالیخولیا داشت معالجه کرد. بعد بهمدان رهسپار شد و در همدان دوبار بوزارت شمسالدوله که از سال ۳۸۷ تا ۴۱۲ در همدان و جبال حکومت داشت، رسید.

ابن سینا در مدت وزارت هم، از تحقیق و تألیف دست نکشید و در حدود ۲۳۸ کتاب و رساله از او باقی مانده که اغلب بزبان عربی است و مهمترین آنها عبارتست از «شفا» در حکمت، «قانون» در طب، «اشارات» در منطق و «نجات» در منطق و حکمت.

ابن سینا خواست کتابی نظیر نجات، بفارسی بنویسد. در زمان علاءالدوله کاکویه حاکم دیلمی اصفهان بکمک یکی از شاگردانش «دانشنامه علائی» را بفارسی نوشت و پاره‌ای از اصطلاحات فلسفی را بفارسی آورد.

اهمیت ابن سینا در تاریخ فلسفه اسلامی بدانجهت است که فیلسوف شهیر ایران باروشن بینی و دقت نظر مخصوص بخود، توانسته است تمام مباحث فلسفه را مورد تحقیق قرار دهد و علاوه بر شرح افکار ارسطو باقوال دیگر فلاسفه یونان و اسکندریه و حکمای مشرق توجه نماید.

بابوعلی سینا اشعاری بزبان فارسی و عربی نسبت داده شده که دلیل
تبحر وی در دو زبان میباشد. مانند رباعی های زیر:

کبر چه منی گزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود
دور چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود



از قمر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل



دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر بکمال ذره ای راه نیافت
ابن سینا از نوایغ روزگار بود که زندگانی خود را در راه علم و
تألیف و تدوین کتب صرف کرده و با آنکه بیشتر ایام زندگی خود را
در سفر و در خدمت امرا و پادشاهان مختلف گذرانیده و سختی بسیار
در مدت عمر خود دیده ، دقیقه ای از کار علمی بر کنار نمانده و حتی
ایام گرفتاری و زندانی خود را بتألیف گذرانیده است و در مدت ۵۸ سال
زندگی که توأم با ناراحتی بسیار و سفر و اشتغال بکارهای دیوانی
بود، کتب و رسالات با ارزش تصنیف کرده و خدمت شایانی بعلم و تمدن
جهان نموده است.

این دانشمند در سال ۴۲۸ فوت کرده و مقبره اش در همدان است.

کلیاتی دربارهٔ سبک وسبک های ایرانی

تعریف سبک - سبک عبارتست از مشخصات يك اثر ادبی که آنرا از آثار مشابه ممتاز میکند. سبک، روش مخصوصی است که هر شاعر و نویسنده برای بیان مطالب و اندیشه های خود بکار میبرد. انتخاب الفاظ و ترکیب کلمات و طرز تعبیر در نمایاندن فکر، شایان اهمیت است و لفظ و معنی باهم پیوستگی تام دارند که فساد یکی موجب خرابی دیگری میشود. بدینمعنی اگر فکر مبهم باشد لفظ نیز سست و نارسا خواهد بود. از اینرو در سبک شناسی دو اختصاص لفظی و معنوی باید با هم مورد توجه قرار گیرد.

سبک شعر فارسی بچهار دوره تقسیم میشود :

۱- **سبک خراسانی** - سبکی است که از قرن چهارم تا قرن ششم در ادبیات فارسی رایج بوده و باینجهت سبک خراسانی نامیده میشود که گویندگان و نویسندگان ابتدا از خراسان و ماوراءالنهر برخاسته و از شیوهٔ آنها دیگران پیروی کرده اند. سبک خراسانی مانند همه سبکها مقید بزمان است نه مکان، یعنی عموم نویسندگان و شعرائی که در سه قرن چهارم و پنجم و ششم بوده اند سبک خراسانی داشته اند. چنانکه سبک قطران که اهل آذربایجان بود و شیوهٔ غضائری که در ری میزیسته با رودکی و فردوسی که در خراسان بوده اند شباهت کامل دارد.

۲- **سبک عراقی** - در اواسط قرن ششم در ایران پیداشد و تا قرن نهم ادامه پیدا کرد. موجدین این سبک، بعضی از شعرای خراسان مانند انوری و سید حسن غزنوی بودند و شعرای عراق و آذربایجان مانند نظامی گنجوی و خاقانی آنرا متداول کردند. در این سبک استعاره و کنایه و دیگر صنایع لفظی برای زیبایی سخن بکار رفته و در طرز تفکر و چگونگی بیان مقصود، و استعمال لغات عربی نسبت بسبک خراسانی تغییراتی حاصل شده است.

سبک عراقی تا آخر قرن ششم، آمیخته با سبک خراسانی بود و از قرن هفتم تبعید، سبک مستقل و جداگانه ای گردید. مؤسس اصلاح سبک عراقی، شیخ سعدی است که در غزل و دیگر اقسام شعر اصلاحات اساسی کرد و شعرائی که سبک خالص عراقی دارند همه پیرو سعدی بوده اند.

۳. **سبك هندی** از قرن نهم آغاز شد و هنوز دوايران وهندوستان و افغانستان پيروان زياد دارد. در اين سبك غزل سرامي از رونق افتاد و مضامين دقيق و تخيلات شاعرانه با الفاظ ساده و بازاري بيان گرديد و آوردن كنايه واستعاره پيچيده و گفتن لغز و معما و ساختن ماده تاريخ معمول و متداول شد.

صائب تبريزي و كلیم كاشاني و وحيد قزوینی این سبك را رواج دادند و شعرايی كه در قرنهای نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم بزبان فارسی شعر سروده اند همه پيرو سبك هندی بوده اند.

۴. **دوره بازگشت ادبی** یا شیوه بازگشت بسبك عراقی و خراسانی. این نهضت ادبی در اواخر قرن دوازدهم در اصفهان و شیراز آغاز شد و جمعی از شعرا مانند مشتاق، هاتف و لطفعلی آذرینگدلی كه در اصفهان انجمن ادبی داشتند تصمیم گرفتند سبك هندی را كنار گذارند و غزل را از مضمونهای باریك و الفاظ سست، پاك كنند و از سبك عراقی تبعیت نمایند. بعد از آنها، شعرای دوره قاجاریه مانند سروش اصفهانی، محمودخان صبا بساختن قصیده بشیوه شعرای خراسان، پرداختند و سبك خراسانی را زنده كردند و گویندگان دیگر مانند شوریده شیرازی، ادیب نیشابوری و ادیب پیشاوری پيرو سبك خراسانی بودند.

اختصاصات سبك خراسانی

سبك خراسانی كه قریب سه قرن از سده چهارم تا سده ششم در ایران رواج داشته، از نظر لفظ و معنی اختصاصاتی دارد كه مهمترین آنها یادآوری میشود:

۱ - آوردن لغات فارسی بجای لغات عربی - نفوذ زبان عربی در شعر دوره سامانی و غزنوی بسیار كم بود و گویندگان مقصود خود را بفارسی ادا کرده اند مگر در مواردی كه ناگزیر از استعمال لغات عربی بوده اند. این موارد عبارت بود از پاره ای اصطلاحات دینی و سیاسی و علمی كه لغت فارسی نداشت و یا اینکه لغت عربی آن از فارسی فصیح تر بود.

اگر بعضی لغات متروك فارسی را که در اشعار ایندوره بکار رفته کنار بگذاریم، درك زیبایی ها و فهم معانی اشعار آن دوره ، بسیار آسان است.
 ۲ - تکرار - در سبك خراسانی چه در نظم و چه در نثر تکرار کلمات و افعال عیب نیست چنانکه رود کی گوید :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سمید سیم رده بود و در و مرجان بود

ستاره سحری بود و قطره باران بود

یکی نماند کنون زان همه بسود و بریخت

چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز

چه بود منت بگویم قضای یزدان بود

۳ - استعمال حروف اضافه « بر ، در ، اندر » برای تأکید و

همچنین آوردن باء تأکید بر سر مصادر فارسی و صیغه های ماضی .
 رود کی فرماید :

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان

جز که نباشد حلال دور بکردن بچه کوچك ز شیر مادر و پستان

این شیوه تا قرن هفتم بین گویندگان معمول بود و سعدی آخرین

آن‌هاست که بر ، در ، اندر را جهت تأکید استعمال کرده است:

بدریا در ، منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت در کنار است

در جای دیگر فرماید:

بس نامور که زیر زمین دفن کرده اند

کز هستیش بروی زمین بر ، نشان نماند

۴- مصادر فارسی «شدن ، کردن ، نمودن ، گشتن ، گردیدن ، گرفتن ، ساختن و غیره» در نظم و نثر ، بمعنای اصلی خود استعمال شده و بعدها بتدریج معانی آنها تغییر یافته ، بصورت افعال معین درآمده اند.

۵- در شعر ، اوزان سنگین معمول بود و بعضی از وزن‌ها سخته داشت که برای درست کردن وزن شعر ، ناچار باید حرفی را م‌شدد کرد و یا کشیده و ممدود خواند چنانکه رود کی گوید:

جوانی گذشت و چیره زبانی طبعم گرفت نیز گرانی
این شیوه بتدریج ازدوره غزنویان بسبب تکامل شعر رو بنقصان گذاشت و در دوره سلجوقی بکلی از بین رفت.

۶- مقید نبودن صنایع لفظی - در سبک خراسانی سخن ساده و روان و بی پیرایه است و شاعر جهت فضل فروشی از صنایع لفظی استفاده نمیکند و سخن را مبهم و پیچیده نمیسازد بلکه منظور خود را با ساده ترین الفاظ بیان میکند. از این رو فهم اشعار رود کی و فرخی چندان دشوار نیست. در سبک خراسانی از صنایع لفظی فقط تشبیه صریح معمول بود و تشبیهات خیالی و مقید و استعاره و کنایه بسیار نادر است. چنانکه دقیقی گوید:

دریغ امیر بو نصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن را دمردان جهاندار چو گل باشند کوته زندگانی

از دوره غزنویان بتدریج صنایع بدیعی در شعر رواج یافت و در دوره سلجوقی ، شعرائی پیدا شدند که در استعمال صنایع لفظی افراط نموده اند.

۷- گویندگان سبک خراسانی به قصیده و مدح بیشتر توجه دارند ، مدحی که از مغز پخته تراوش کرده و بدون اغراق و مبالغه بیان شده است . در نتیجه قصاید این دوره از حیث لفظ و معنی ، روان

و محکم میباشد. شعرا امور حسی را مورد توجه قرار داده و بتخیل و خیالبافی پرداخته‌اند و مظاهر طبیعت را آنچنانکه هست با هر گونه زشتی و زیبائی وصف کرده و کوچکترین دخل و تصرفی در آن ننموده‌اند. شاعر ایندوره حقیقتگواست و مقصود خود را با آزادی، بیان میکند و احساسات درونی خویش را بی‌پروا ظاهر میسازد، از اینرو میتوان از روی اشعار گویندگان، باخلاق عمومی و روحیه مردم آن عصر پی برد.

۸ - بر اثر توجه سلاطین و رجال و تشویق از شعر و شاعری، اغلب گویندگان دوره سامانی و غزنوی زندگی آسوده و خوشی داشتند و در معاشرت با امرا و وزراء و شرکات در خوشگذرانیهای ایشان، از انواع کامیابی‌ها برخوردار بودند. این عیش و عشرت و کامرانی در اشعار گویندگان این عصر بخوبی نمایان است و یأس و بدبینی و انزوا و نامرادی در سخن و فکر آنها راه ندارد. بطور کلی، در انواع مختلف نظم از: مثنوی و قصیده و غزل و مسمط و ترجیع بند که در سبک خراسانی طبع آزمائی شده مضامین تازه و عالیترین وصف و بهترین غزل و تغزل و مهمترین حماسه‌های ملی بوجود آمده است و روی همین اصل بود که ابوالمؤید بلخی و مسعودی مروزی بساختن شاهنامه پرداختند و بامر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی شاهنامه‌ای به نثر تدوین یافت و دقیقی بنظم شاهنامه آغاز کرد و فردوسی شاهنامه، شاهکار جاویدان خود را بوجود آورد که محرك همه آنها ایران دوستی و غرور ملی بوده که در قرون آینده متأسفانه این روح، بتدریج ضعیف شده است.

بخش سوم

دوره سلجوقی تافتنه مغول

(از ۴۳۲ تا ۶۲۸)

اوضاع سیاسی سلاجقه طایفه‌ای از ترکمانان غز بودند که در روزگار قدرت سامانیان، در شمال ماوراءالنهر بین دشتهای دریاچه آرال و دریای خزر و دره‌های جیحون سکونت داشتند و بسبب مجاورت با ممالک اسلامی، دین اسلام را پذیرفته و در جنگهای بین سامانیان و اقوام وحشی ترک، بطرفداری از سامانیان شرکت میکردند و نظر ایشان را نسبت بعلاقمندی بدین اسلام، بخود جلب مینمودند و بهمین جهت کسی مانع مهاجرت سلاجقه بایران و سایر نقاط اسلامی نمیشد.

جد سلاجقه سلجوق نام داشت. او در اواخر دوران سامانیان، بماوراءالنهر مهاجرت نمود و درحوالی سیحون اقامت گزید. در دوره غزنویان، سلاجقه قدرت و نفوذ بیشتری یافتند و در سال ۴۲۰ در ماوراءالنهر مزاحمت‌هایی ایجاد کردند و راه عبور و مرور بین ایران و ترکستان را قطع نمودند. سلطان محمود بقلع و قمع ایشان پرداخت ولی از جنگ‌هایی که با ایشان کرد نتیجه‌ای نگرفت و ناچار عده‌ای را بخراسان آورد و در برانداختن دولت سامانی از وجود آنها استفاده کرد.

هنگام سلطنت مسعود، قبیله‌ای تحت ریاست طغرل، در خراسان بنای قتل و غارت را گذاشتند و بسبب عدم توجه مسعود و بی‌کفایتی حکام و فرمانروایان غزنوی، سلاجقه در ۴۲۹ اکثر شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را از اختیار غزنویان بدر آوردند و بسا القائم بالله (۴۲۰-۴۶۰) خلیفه عباسی، روابط حسنه برقرار کردند. طغرل در سال ۴۳۲ سلطان مسعود را شکست داد و بیشتر قلمرو غزنویان را بتصرف آورد. در سال ۴۳۴ طغرل، آل زیار را منقرض کرد و بسال ۴۴۷ حکومت آل بویه را برانداخت و سلسله‌ای تأسیس کرد که تسلطش از سیحون تا شام و از بحر خزر تا خلیج فارس امتداد داشت و حکومتی بدان وسعت بعد از ساسانیان در ایران تشکیل نشده بود. بعد از طغرل (۴۵۵ هجری) در دوران سلطنت آل بارسلان و ملک‌شاه قدرت سلاجقه بسط بیشتری یافت. از سال ۴۸۵ پس از مرگ ملک‌شاه تجزیه دولت سلجوقی آغاز شد. حسن صباح و پیروان او در ایران قدرت و نفوذ فراوان یافتند و فدائیان اسماعیلی در کشتن مخالفین گستاخر شدند و بهر شهری داعیان فرستادند و قلعه‌های بسیار در نواحی مختلف ایران بدست آوردند و از سلاطین و امرا و علماء هر کس که بایشان اندک مخالفتی داشت بی‌پروا کشتند. بعد از فوت سلطان سنجر (۵۵۲) اختلاف بین شاهزادگان سلجوقی شدیدتر گردید و در نتیجه اقتدار سلاجقه از بین رفت و حکومت آنها بصورت ملوک الطوائفی درآمد.

قاورد برادر آل بارسلان سلاجقه کرمان را (۴۴۲-۵۸۲) تأسیس کرد. اولاد سلطان محمد که مرگشان ری و گاهی همدان بود سلاجقه عراق را (۵۱۱-۵۹۱) تشکیل دادند، آخرین آنها طغرل سوم بدست تکش خوارزمشاه کشته شد و این سلسله منقرض گردید. سلاجقه روم

(۴۷۱-۷۰۰) در آسیای صغیر بوجود آمدند. سلاجقه سوریه (۴۸۷-۵۱۱) چند سالی در سوریه حکومت کردند.

مقارن این احوال حکومتی در اطراف و نواحی ایران بودند مانند غزنویان (۴۳۲-۵۸۳) که بر قسمتی از افغانستان سلطنت میکردند. ملوک ماوراءالنهر یا آل افراسیاب (۳۸۰ - ۶۰۷) معروف بسلسله خانیه که پایتخت آنها سمرقند بود و بدست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردیدند.

غوریان (۵۴۴-۶۰۲) غور ناحیه کوهستانی وسیعی مابین هرات و غزنه بود که قسمت غربی مجاور هرات را غرستان و جبال میخواندند و امرای ایشان بملوک جبال یا غوریان معروف بودند.

خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸) از طرف سلجوقیان در خوارزم حکومت میکردند و بوسیله مغول منقرض شدند.

اتابکان آذربایجان (۵۵۲-۶۲۲) از طرف سلاجقه در آذربایجان حکومت میکردند.

اتابکان فارس (۵۴۳-۶۴۴) که فارس را مقر حکمرانی خود کرده باتدبیر و سیاست، فارس را از هجوم مغول حفظ نمودند.

قرن پنجم و ششم دوره انقلاب و وحشت و عهد تسلط ترکان در ایرانست و باید این عصر را مقدمه حملات و تترکتازی قبایل زردپوست در قرن هفتم شمرد زیرا در بسیاری از نواحی که امرای ایرانی فرمانروائی داشتند بتدریج بدست امرای ترک منقرض شدند. مانند جانشینان علاءالدوله کاکویه حاکم دیلمی اصفهان - امرای طبرستان - ملوک غور - ملوک شبانکاره - امرای آذربایجان.

حکومتیهای کوچک در قرن ششم بترقی ادبیات فارسی خدمات

شایسته‌ای کرده در دربار خود شعرا و نویسندگان بزرگ تربیت نموده‌اند و بتشویق ایشان در عراق و آذربایجان و نواحی مختلف ایران گویندگانی بظهور رسیدند که زبان فارسی را رواج و رونق دادند.

بر اثر جوړو ستم شاهان و امرای سلجوقی و
اوضاع اجتماعی تسلط ترکان بر این سرزمین و قتل و غارت و آزار

مردم از جانب غلامان ترك، تغییرات و تحولات بزرگی در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایرانیان ظاهر شد. چون هیچکس بمال و جان خود اعتماد و اطمینان نداشت، ناچار دست از کار و کوشش کشید و بعزلت و گوشه‌نشینی خو گرفت.

در این دوره بسیاری از آداب و رسوم پیشین دگرگون شد و افتخار بتاریخ درخشان و امتیاز نژاد ایرانی متروک گردید.

بعضی از گویندگان، پهلوانان داستانی و بزرگان تاریخ ایرانی را تحقیر نموده و داستانهای کهن را که بمنزله سند افتخار قوم ایرانی است سراسر دروغ و افسانه شمرده‌اند.

احترام و اعتقادی که مردم ایران بخاندان سامانی داشتند و آنها را بسبب شرف و برتری نژادی تکریم میکردند، در این عصر وجود نداشت زیرا مردم ایران مجبور باطاعت از حکومت کسانی بودند که چندی پیش از غلامی بامارت رسیده و یا غلام‌زادگانی بودند که پدران شان زر خرید و دارای سابقه زشت و از اخلاق و عفت دور بوده‌اند. طبعاً اطاعت از چنین فرمانروایان بد سابقه و غارتگر، از روی رضا و رغبت نبود و خراج و مالیاتی که برای تأمین خوشگذرانی و مخارج بی حساب ایشان جمع آوری میکردید بزور و فشار پرداخت میشد و اگر کسی میتوانست، حتماً خود را از تحمل بار گران خلاص میکرد. لیکن امرا

و وزراء حتی غلامان ترك چنان بر جان و مال مردم مسلط بودند که
رهائی از چنگ ایشان جز مرگ نبود .

تا ولایت بدست ترکانست مرد آزاده بی زر و ناناست

اثر بارز خرابی اوضاع اجتماعی ، در شعر و ادب قرن ششم بخوبی
نمایان است و کمتر شاعر نیست که نسبت بوضع زندگی خود اظهار
خوشبینی نماید و از روزگار و مردم آن شکوه و شکایت نکند و از منسوخ
شدن مروت و معدوم گشتن وفا و وجود یأس و بدبینی در اجتماع سخن
نگوید . انوری فرماید :

کهنتر و مهتر و شریف و وضع همه سرگشته اند و رنجورند
دوستان گر بدوستان نرسند اندرین روزگار معذورند

دوره سلجوقیان از جهت تعداد گویندگان و
نویسندگان از درخشانترین ادوار ادبی ایران
دوره سلجوقیان علوم و ادبیات در
است . سلاجقه زبان فارسی را زبان رسمی و

درباری کردند . وزیرای ایشان مخصوصاً عمیدالملک کندی و خواجه
نظامالملک ، فضل دوست و ادب پرور بودند و خدمات شایانی بترقی علوم
و ادبیات کرده اند . نظامالملک که از سال ۴۵۵ تا ۴۸۵ هجری وزارت
آلب ارسلان و ملکشاه را داشت ، از نوازش دانشمندان دقیقه ای فرو گذار
نکرد و بشعرا و علماء صله های وافر داد .

از جمله کارهای بزرگ خواجه که نام او را در تاریخ و عالم علم
جاودان نموده ساختن مدارس مهمی بنام «نظامیه» است که در شهرهای
بغداد ، نیشابور ، اصفهان ، هرات ، بلخ ، مرو ، بصره و موصل بهمت
والای او تأسیس گردید و از طرف خواجه دانشمندان مشهور آن زمان ،
بتدریس در آن مدارس تعیین شدند .

در ایندوره ، مدارس نظم و ترتیبی پیدا کرد ، در هر مدرسه کتابخانه‌ای تأسیس شد و مدرسین و خطبای معروف ، بتعلیم و تدریس گماشته شدند . اداره هر مدرسه بعهده یکنفر متولی و چند نفر ناظر وا گذارشد و مقرر گردید که حاصل املاک و موقوفه‌ها را جمع آوری نمایند و حقوق مدرسین و طالبان علم را مرتب بپردازند .

علومى که در قرن پنجم و ششم در مدارس تدریس میشد، عبارت بود از : فقه، اصول، حدیث، علم کلام، تفسیر و ادبیات عرب . ولی تعلیم فلسفه با آزادی و تحقیق قرن چهارم متروک بود . بعضی از فقها ، آموختن فلسفه را حرام میدانستند، فلاسفه را تکفیر میکردند و علمای بزرگ این عصر از قبیل عین القضاة همدانی مقتول بسال ۵۲۵ و شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول در سال ۵۸۷ ، با اتهام بیدینی و بجرم آزادی فکر، کشته شدند . در قرن ششم بر اثر حمله شدید فقها و علمای دین حتی نویسندگان و گویندگان، فلاسفه را سرزنش و تحقیر نموده‌اند . بطوری که خاقانی شروانی ، فلسفه را علم تعطیل و فیلسوف را کافر و گمراه میخواند و گوید:

چشم بر پرده امل منبید	جرم بر کرده ازل منبید
ای امامان و عالمان اجل	خال چهل از بر اجل منبید
علم تعطیل مشنوید از غیر	سر توحید را خلل منبید
فلسفه در سخن میامیزید	وانگی نام آن جدل منبید
نقد هر فلسفی کم از فلسی است	فلس در کیسه عمل منبید
مشتی اطفال نو تعلم را	لوح ادبار در بغل منبید

سلاجقه در آغاز کار خود بسبب اعتقاد مردم ایران بکرامات صوفیه

تحت تأثیر معتقدات عامه قرار گرفته بودند تاجائی که سلاطین سلجوقی نسبت بمشایخ صوفیه ارادت و خلوص قلبی داشته در این راه مبالغه میکردند و از روی ایمان بزیارت و دست بوسی مشایخ میرفتند و در خدمت ایشان بادب می ایستادند.

خواجه نظام الملک نسبت بصوفیه عقیده و علاقه فراوان داشت و در شهرها مردم را بایجاد خانقاهها تشویق میکرد و صوفیه را بمال و خیرات فراوان می نواخت و بقول امیر معزی «نظام الملک از ائمه و متصوفه بهیچکس نمی پرداخت.»

حاصل سخن آنکه در این دوره علوم عقلی مانند فلسفه و ریاضی و علوم طبیعی، بانحطاط میل نمود و غرض اصلی و هدف اساسی از تحصیل علم، آموختن مطالب دینی گردید و در غالب اشعار و کتبی که از قرن ششم باقیمانده، نفوذ علوم دینی نمایان است و لغات غیر مأنوس^۱ عربی و اصطلاحات دینی، جهت فضل فروشی و خودنمایی، بیش از پیش در زبان فارسی بکار رفته و افکار عرفانی در نظم و نثر رسوخ یافته است.

اوضاع دینی

قرن پنجم و ششم دوره تعصب و خرافات و دشمنی اهل علم با یکدیگر و نزاع بین ادیان مختلف اسلامی است. چون سلاجقه سیاست مذهبی داشتند و غالب سلاطین و وزراء سلجوقی در مذهب سنت متعصب بودند، نسبت پیروان مذاهب دیگر سختگیری میکردند. انقلابات اسمعیلیه در داخل ایران و جنگهای صلیبی که دربسیاری از ممالک اسلامی سبب زحمت مسلمانان بود، سختگیری نسبت بمذاهب را بیشتر کرد بحدی که فرقه های مختلف از سنی و شیعه بجان یکدیگر افتادند و بزرگان هر دسته برای مذهب خودمدارسی باز کردند و مجالس تدریس ترتیب دادند و پیروان

هر يك از مذاهب خراب كردن مدارس مدعيان خود را ثواب شمردند. عميد الملك وقتي وزير شد امر بلعن شيعه داد و خواجه نظام الملك كه شافعي بود، شرط ورود بمدارس نظاميه را مبتني بر داشتن مذهبي شافعي كرد. علت اين امر آن بود كه سلاطين سلجوقي حنفي بودند و مذهب حنفي آئين رسمي محسوب ميشد و خواجه نظام الملك كه شافعي بود، بشافعي ها امتياز قائل گرديد و بتدريج در بين اهل سنت و جماعت هم اختلافاتي بروز كرد. (۱)

(۱) **ائمه چهارگانه** - از آغاز قرن دوم بين اهل سنت و جماعت، درباره امور شرعي و ديني وقعه و حديث اختلاف نظر حاصل شد و تا آخر قرن سوم موجب ايجاد مشاجرات و مباحثات طولاني گرديد اين امر بظهور فقهاي بزرگ و صاحب نظر كمك كرد كه بچهارتن از ايشان كه داراي روش و طريقي ممتاز بوده و اهميت و پيروان زيادي داشته و دارند و بائمه اربعه معروفند باجمال اشاره ميشود:

ابوحنيفه نعمان بن ثابت - ابوحنيفه در كوفه بسال ۸۰ هجري ولادت يافت و در بغداد بسال ۱۵۰ درگذشت وي مردی دقيق و با هوش بود و درباره قرآن و سنت بيغمير برأی و قياس عقیده داشت و از مجموع احاديث پيش از هفده حديث را قبول نميکرد. طريقي او بسرعت در ايران و عراق انتشار يافت و كتاب «فقه الاكبر» او مرجع اهل سنت بخصوص حنفي ها گرديد.

مالك بن انس - مالك در مدينه بسال ۹۷ هجري متولد شد و بسال ۱۷۹ وفات يافت. او بر عكس ابوحنيفه باحاديث رغبت وافر داشت و در مشكلات شرعي حتي بخير و احداستناد ميکرد و اجتماع و اتفاق اهل مدينه را مانند حديث و سنت معتبر ميدانست و با توجه بآيات و احاديث و سنتهاي بيغمير و صحابه و اجماع امت احكام خود را صادر مينمود. مهمترين اثر مالك «الموطاء» است و پيروان او بمالكي يا اهل حديث موسومند.

محمد بن ادريس الشافعي - او در سال ۱۵۰ هجري در مکه بدنيا آمد و بسال ۲۰۴ در بغداد درگذشت. شافعي شاگرد مالك بود و بعد از فوت استاد، فقه حنفي را نيز آموخت و بدین ترتيب علم اهل حديث و اهل رأی هر دو در او جمع شد و باتصرف در آراء حنفي و مالكي روش جديدي آورد. طريقي او در بقيه پاورقي در صفحه بعد

شاهان سلجوقی خلفاء بغداد را جانشینان حقیقی پیغمبر اسلام میدانستند و در تقویت ایشان مبالغه میکردند و بهمین سبب با شیعه و اسمعیلیه که مخالفین خلفاء بودند دشمنی و خصومت مینمودند. این احترام و اعتقاد بخلیفه موجب تقویت حکومت بغداد و تمدید قدرت آل عباس برای مدت مدید دیگری شد و زجر و شکنجه شیعه و سختگیری بر اسمعیلیه امری رایج و متداول گردید. بازار تهمت و افترا رواج و رونق گرفت، اهل سنت ایراداتی بر شیعه وارد دانستند و شیعیان هم بیکار ننشسته پنهان و آشکارا بر رد سنت و جماعت گفتند و نوشتند.

اسمعیلیه بعد از حسن صباح، در ایران قویتر شدند و زحمات زیادی بر آل سلجوق و خلفاء بغداد ایجاد کردند. بطوریکه دوران سلطنت بر کیارق و محمد، پسران ملکشاه سلجوقی بجهنگ و ستیز با اسمعیلیه گذشت و علماء و فقهای بزرگ چون امام محمد غزالی کتابهایی بر رد آنها نوشتند و قتل و آزار ایشان را واجب دانستند.

اختلاف بین مذاهب و سختگیریهای امرای سلجوقی و نفوذ و رواج سیاست مذهبی، آزادی فکر و علاقه بملیت را از بین برد و موجب غلبه زبان عربی را بر فارسی بیشتر کرد. علامه جارا لله زمخشری در مقدمه کتاب نحوی که نوشته تصریح میکند که من این کتاب را علی رغم شعوبیه و کسانانی

بقیه باورقی از صفحه قبل

عراق و ایران و مصر انتشار یافت و مذهب او در ایران همشآن زوش ابوحنیفه گردید. احمد بن محمد بن حنبل - امام حنبل - سال ۱۴۶ در بغداد ولادت یافت و بسال ۲۴۱ در گذشت توجه او بیشتر بجمع حدیث بود و برای این منظور بیصره و کوفه و مکه و مدینه و شام و یمن مسافرت کرد. فقه او مبنی بر حدیث است هر حکمی که از صحابه نقل شده قبول داشت و رأی و قیاس را در مقابل قرآن و حدیث و سنت ضعیف میشمرد و در کتاب «مسند» پنجاه هزار حدیث روایت کرده و همه را صحیح دانسته است.

که با عرب مخالفت میکنند و به برتری نژاد خود میبالند، انتشار میدهم. در این دوره دانستن زبان عربی، فضیلت شمرده شد و بی اعتنائی نسبت بزبان فارسی آغاز گردید. روح ایمان و علاقه به غرور ملی بتدریج ضعیف شد و در عوض تصوف بسط کامل یافت و کار متصوفه بالا گرفت.

تصوف

صوفیه جماعتی هستند که صفای باطن اهمیت قائلند و بظاهر اعتنائی ندارند و معتقدند که اگر دل را از آلودگیها پاک سازیم و بزیور فضائل بیارائیم انوار حقیقت در آن متجلی میشود. این طایفه از اوایل قرن سوم در ایران شهرت داشتند و بمناسبت پشمینه پوشی بصوفی معروف بودند.

در منشأ تصوف عقاید گوناگونی اظهار شده است:

۱ - دسته‌ای میگویند پس از آنکه ایرانیان در جنگهای قادسیه و جلولاء و حلوان و نهاوند مغلوب اعراب شدند و استقلال خود را از دست دادند ناچار قبول دین اسلام کردند و انفعالات روحی خود را بشکل کشمکش افکار درآوردند و تصوف عکس العملی است که فکر آریائی ایرانی در مقابل اسلام عربی بوجود آورده است. باید دانست که مقصود از عکس العمل در این مورد این نیست که مردم ایران از روی عمد و اختیار و بانقشه معین و برای انتقام جوئی تصوف را اختیار کرده‌اند بلکه افکار و احساسات ایشان خود بخود و اضطراراً بجانب تصوف متمایل شده است.

۲ - عده‌ای تصور میکنند که تصوف از عقاید هندی و بودائی و برهمنائی گرفته شده است زیرا متصوفه زندگی را حقیر می‌شمارند و ترك علاقه میکنند و هندیان نیز سعادت را در بریدن از عالم مادی و رسیدن

بجهان جاودانی «نیروانا» میدانند .

۳ - برخی میگویند تصوف زادهٔ مسیحیت است و رهبانان لباس پشمی میپوشند و در صومعه‌ها بر ریاضت و مجاهدهٔ نفس میپزدازند و صوفیه نیز بخانقاه‌ها میروند و جمعی هم ترك لڤاڤڤ می‌کنند.

۴ - جماعتی بر آنند که تصوف اسلامی ، ناشی از افکار فلسفی یونان مخصوصاً از افلاطونیان جدید است و میگویند بین فلسفهٔ اشراق و تصوف ، شباهتهای بسیاری وجود دارد و عقاید نو افلاطونی از قبیل «وحدت وجود ، جدا شدن عالم هستی از مبداء اول ، گرفتاری روح انسان در زندان تن و آلودگی بآلایشهای ماده ، میل بپازگشت بوطن اصلی ، عشق و مشاهده و تفکرو ریاضت و وجد و بیخودی و بیخبری از خود و فنای کامل تـأثیر بسیار عمیقی در تصوف نظری اسلام نموده و در ادبیات ایران و عرب موجب ظهور اشعار نغز و لطیف شده است.

۵ - جماعتی معتقدند که تصوف منشعب از دین اسلام است و در آغاز اسلام زهد و عبادت و گوشه نشینی و ترك علاقه‌های دنیوی در میان اصحاب پیغمبر معمول بود و بعضی از مسلمین در عبادت ، بقصد تزکیهٔ نفس افراط می‌کردند و جهاد با نفس را بالاترین جهادها میدانستند. خود صوفیه میگویند تصوف عبارتست از حقیقت و باطن قرآن و احادیث پیغمبر و نتیجهٔ کشف و شهود که از راه تزکیهٔ نفس و پاک کردن دل از آلودگیها بدان میتوان رسید.

علت ظهور تصوف در ایران ، آنست که در دوران خلافت امویان در اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران ، تغییراتی بروز کرد و ایرانیان که خود را برتر از اعراب میدانستند ، در عداد بندگان و اسرای عرب درآمدند و از هستی ساقط شدند. از طرف دیگر ، کشتارها و جور و ستم

امرا و جنگهای داخلی بین مسلمین و اختلاف مذاهب اسلامی، عده‌ای از ایرانیان را بگوشه‌نشینی وادار کرد که درعین پای‌بند بودن باصول دین اسلام، خود را از شر و شور تعصبات دینی خلاص کنند یا عبارت دیگر اگر دنیائی ندارند با زهد و عبادت برای خود رستگاری و نجات آخرت تحصیل نمایند. در این دوره اختلاف زیادی بین یکنفر صوفی و یکنفر مسلمان متعبد نبود و نظر صوفی در انزوا و عبادت، فهم حقایق اسلام و نزدیکی با خدا بود. ولی در ادوار بعد عقایدی در بین آنها بروز کرد که بسبب آن مورد مزاحمت سلاطین و علماء دین واقع شدند.

صوفیه در ایران، از قرن چهارم ببعد دارای اصول و سازمانی شدند و بتصوف جنبه نظری دادند و آنرا بشکل حزب و فرقه خاصی در آوردند و مرکز بنام خانقاه ایجاد کردند و لباس پشمی بنام خرقة پوشیدند و برای رسیدن بمراد خود، بطریقت و سیر و سلوک قدم گذاشتند. تصوف پس از آنکه بشکل حزب و فرقه خاصی درآمد و هر حزبی تحت راهنمایی و ارشاد شیخ و یا مرشدی اداره گردید، شیخ یا مرشد و پیر کاملاً بر مریدان خود مسلط بود و اعمال آنها را تحت مراقبت داشت و مخصوصاً بمرید توصیه میشد که اسرار حق را باید از نامحرم پوشیده دارد و هر که با سرار الهی آشنا گردد باید مهر خاموشی بر دهان زند و لب از افشاء آن بر بندد.

فرقه‌های مختلف صوفیه در سیر و سلوک طبق فهم و سلیقه خود راههای گوناگون انتخاب کردند و هر فرقه راهی را نزدیکترین طرق برای وصول بمقصد میدانست و در آن سالک بود. چنانکه امروز هم با اشتراك منظور صوفیه همین فرقه‌ها دیده میشود و اصولاً در کلیه مسائل نظری و فکری این حکم صدق میکند.

خلاصه عقاید صوفیه - صوفیه همه موجودات را جلوه ذات خداوند و مظهر تجلی نور احدیت میدانند و معتقدند:
یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار
چون همه چیز را پرتوی از ذات باری تعالی میدانند ازینرو، بهمه مهر میورزند:

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
معتقدند که در جهان يك حقیقت است ولی بصورت های مختلف درآمده چون عقل مردم از درك حقیقت قاصر است و جهل خود را نیز نمیتواند اقرار کند در نتیجه ، باتعصب که ناشی از خودخواهی است، ستیزه جوئی میکند و بعده ای نسبت کفر و الحاد میدهد.
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
ریا و خودپرستی در نظر صوفیه مانع وصول بحقیقت است باید
جامه خود پرستی را درید و خود را شناخت و بمعایب و نقایص خود
پی برد تا بتوان بسر منزل کشف و شهود که خدا شناسی است رسید ...
مردان خدا میل به پستی نکنند خودخواهی و خویشتن پرستی نکنند
آنجا که مجردان حق می نوشند خمخانه تهی کنند و مستی نکنند
تأثیر تصوف در ادبیات - تصوف در تمام شئون ادبی تأثیر کرده
است زیرا تصوف با فکر و دل کار دارد و ادبیات هم از هیجان قلب و
احساسات سرچشمه میگیرد. شعرائی که صوفی بوده اند لطافت فکر و
ذوقشان بیشتر از کسانی است که مشرب تصوف ندارند.
تأثیر تصوف در ادبیات، بحدی است که از قرن ششم بعد شاعر

معروفی نیست که از بادهٔ عرفان کم و بیش سر مست نباشد.

مهمترین تأثیر تصوف در ادبیات بدینقرار است:

۱- تصوف نظر شعرا را عالی کرده و غزل را سر و صورتی داده است.

عشق در تغزل، شهوانی است ولی در غزل عرفانی، مایهٔ کمال است.

۲- تصوف در بقاء شعر مؤثر بوده و صوفیه شعر اهمیت فوق العاده

میدادند و ابوسعید ابوالخیر که تصوف را سر و سامانی داده بجای دعا، شعر میخوانده است.

۳- بعد از رواج تصوف قصاید مدحی از رونق افتاد و غزل جانشین

آن گردید، زیرا غزل بمدح احتیاج ندارد و غزل کامل مولود تصوف است. از زمانی که حماسه سرائی منسوخ شده مهمترین مثنوی را صوفیه برای بیان حقایق عرفان بصورت حکایات ساخته اند. مانند حقیقه الحقیقه سنائی و منطق الطیر عطار و مثنوی مولانا جلال الدین مولوی. عالترین رباعی را نیز صوفیه ساخته اند و توان گفت که تصوف اقسام شعر فارسی را کمال بخشیده است.

۴- در اشعار شعرای صوفی دامنۀ معانی الفاظ، وسعت مییابد

ولهجۀ خاص در گفتار و تعبیرات پدیدار میشود. مخصوصاً در دوره هائی که صوفیه آزادی گفتار نداشتند و مورد مزاحمت مدعیان بودند ناگزیر با رمز و ابهام و کنایه سخن گفته اند و صنایع لفظی و معنوی را پایه و اساس شعر قرار داده و الفاظ را در معانی مجازی و گاهی مجاز بسیار دور بکار برده اند.

نیمۀ دوم قرن پنجم و سراسر قرن ششم از نظر تعداد

گویندگان بزرگ و انواع شعر از درخشانترین

سبك شعر
و اختصاصات آن

ادوار ادبی ایران است. در این دوره سلاطین و

امراء، بداشتن شاعران بزرگ در دربار خود علاقه وافر داشتند.

بسبب آنکه مدایح شعرا به شهرت و قدرت ایشان میافزود. این امر موجب ترقی شعر و بوجود آمدن شاعران بزرگ بود که شعرا وسیله معاش قرارداده و بگزافه گوئی و مدایح مبالغه آمیز پرداخته اند. لیکن در میان شاعران این دوره بعضی افراد بلند همت و با مناعت هم بوده اند که کالای سخن را ارزان نمی فروختند و دست طمع پیش کسان دراز نمی کردند و برای کسب روزی حاضر بر یختن آبروی خود نبودند.

رویه مرفته در زمان سلجوقیان شعرا قدر و ارزش سابق را نداشتند و بعلمت عدم دبستگی و بی اعتنائی ممدوحین بشاعران و کسادی بازار شعر، طبع شعرا بفرومایگی و بی ایمانی و نمک نشناسی میل نمود. تا وزیر پیش شاه مقرب و عزیز بود قصائد شیوا برای او می ساختند ولی چون از کار وزارت معزول و برکنار میشد از او بدگوئی میکردند و نعمتها و بخششهای گذشته اش را از یاد میبردند و با هجو او را تاقیامت بدنام مینمودند و از این روش شعرای بلند همت حق داشته اند که بر دوران گذشته شعر و شاعری افسوس خورند و پیشه شاعری را سنگ شمارند. چنانکه مسعود سعد جولاهگی را بر شاعری ترجیح میدهد و پسر را از پیروی پیشه خود منع میکند :

چو کار فضل بدیدم که چیست بگزیدم

بکار پیشه جولاهگی ز بهر پسر

بدو نوشتم و پیغام دادم و گفتم

که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر

اگر سعادت جوئی چونام خویش همی

بسوی نقص گرای و طریق جهل سپر

شیوه شعر فارسی در این دوره در حال تغییر و تحول است و موجب آن تسلط غلامان و قبایل زردپوست بر ایران و نابسامانی اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایرانیان و نفوذ عوامل دینی و فراموش شدن افتخارات نژادی و ضعف مبانی ملی است. در نیمه دوم قرن پنجم تأثیر سبک دوره سامانی و غزنوی در شعر فارسی نمایان است لیکن بتدریج نویسنده‌گان و گوینده‌گان هریک بروش جدید و خاصی متمایل میشوند و بسبب ابتکار شیوه نو، بر پیشینیان و معاصران مباحثات میکنند و خود را برتر از دیگران میدانند. خاقانی گوید:

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری
 شعرائی چون مسعود سعد، ابوالفرج رونی، سید حسن غزنوی و
 سنائی که هریک دارای روش خاص و شیوه نو بودند در گوینده‌گان بعد از
 خود مؤثر شدند و در تغییر سبک دوره سامانی و غزنوی دخالت و تأثیر
 شایان نمودند و شیوه‌ای بوجود آوردند که اختصاصات آن عبارتست از:
 ۱- بعثت خرابی محیط و اوضاع اجتماعی و مشکلات زندگی که
 گریبانگیر عقلا و شعرا بود، در اشعار این دوره بدبینی نسبت به جامعه
 و محیط دیده میشود و کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل
 وحشی، و رواج فساد و دروغ و قتل و غارت و غلبه عوام و مظاهران دین
 شکایت نکند و بعزلت و گوشه نشینی متمایل نگردد.

۲- در این روزگار همه شاعران، درباری و مداح نبودند مثلاً
 ناصر خسرو برای حفظ عقیده دینی از خدمت صاحبان زر و زور کناره
 گرفت و سنائی با آنکه در آغاز بهرامشاه را مدح میگفت بر اثر ورود
 در مراحل سیر وسلوک از انعام سلطان چشم پوشید. این امر موجب
 شد که شعر در خانقاه‌ها راه یابد و برای بیان احساسات درونی گوینده‌گان
 مخصوص شود.

۳- افکار و اطلاعات مختلف با شعر آمیزش پیدا کرد، علوم دینی و حکمت و دانشهای گوناگون در شیوه ساده و روان دوره سامانی راه یافت و شعرا در بیان مطالب از اطلاعات خود استفاده نموده و جهت فضل فروشی و اثبات وسعت معلومات، سخن را دشوار و از حیطه درک عوام خارج نموده اند.

۴- در این دوره همچنانکه مدح جنبه گزافه گوئی و مبالغه داشت هجو هم صورت نامطلوب و اغراق بخود گرفت و شاعران هجو گوی و بد زبان چون سوزنی و انوری کار را بجائی کشاندند که حتی شاگردان و استادان نیز از هجو یکدیگر خودداری نکردند. چنانکه در شرح حال ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و مجیرالدین بیلقانی دیده میشود آنها حق نعمت استاد را با هجو ادا نموده اند.

۵- در قرن ششم ساختن قصاید در پند و حکمت بیشتر شد و قطعات و مثنویهای مختلف در مورد مسائل اجتماعی بوجود آمد و گویندگان که در این امر از سنائی تقلید نموده اند علاوه بر بیان مطالب عرفانی، نکات اجتماعی و وعظ و حکمت را یاد آور شده، و از نصیحت و راهنماییهای لازم دریغ نکرده اند.

۶- از اختصاصات دیگر شعر این دوره توجه بادیات عرب و استعمال لغات عربی و استفاده از اشعار دوران جاهلی است.

غزلسرائی در این دوره بیشتر رایج گردید و بعد از سنائی پرداختن بغزلهای عرفانی متداول شد و همچنین داستان سرائی که از قرن چهارم مورد توجه شعرابود در اواخر قرن ششم بوسیله نظامی گنجوی بحد کمال رسید بطوریکه در ادوار بعد گویندگان فارسی زبان، بتقلید نظامی داستانها پرداخته اند.

اسدى

وفات در سال ۴۶۵

حكيم ابونصر على بن احمد اسدى طوسى از
شاعران و حماسه سرايان مشهور قرن پنجم است.
اجداد اسدى در طوس ساكن بودند . چون
دوران جوانى و شاعرى او با انقلابات خراسان و غلبه سلاجقه و انقراض
حكومت غزنويان مصادف بود ناگزير آنديار را ترك گفت و بمغرب
رو آورد و به خدمت حكرمان ازان و نخجوان (ارمنستان شوروى كنونى)
بنام ابودلف رسيد و گرشاسب نامه را بدستور وزير او در مدت سه سال
از ۴۵۶ تا ۴۵۸ هجرى بنظم آورده است.

از اسدى سه اثر مهم باقى مانده است:

۱- گرشاسب نامه - بهترين منظومه اى است كه بتقليد شاهنامه
فردوسى ساخته شده و منظور اسدى از نظم گرشاسب نامه ، نظيره گوى
و طبع آزمائى بوده و در وصف ميدانهاى رزم و مناظر طبيعت و بكار بردن
تشبيهات بسيار دقيق و ظريف مهارت و استادى نشان داده ولى نتوانسته
سخن را بپاى شاهنامه فردوسى برساند .

اصل داستان گرشاسب نامه از شاهنامه منشور ابوالمؤيد بلخى
بوده و بگفته اسدى چون فردوسى در شاهنامه ذكرى از گرشاسب پهلوان
نامدار نكرده ، در صورتى كه اين پهلوان از هر حيث برتر و بالاتر از رستم
ميباشد، از اين رو بنظم داستان مزبور پرداختم:

بشنامه فردوسى نغز گوى	كه از پيش گويندگان برد گوى
بسى ياد رزم يلان كرده بود	از اين داستان ياد ناورده بود
من اكنون ز طبعم بهار آورم	مهرين شاخ نو را ببار آورم

بیشتر اشعار گرشاسب نامه را بشاهنامه ملحق کرده اند که تشخیص آنها بر محققین دشوار نیست.

۲- فرهنگ اسدی - کتاب لغتی است که اسدی برای فهماندن معانی لغات دری، برای مردم آذربایجان که زبانشان پهلوی و لهجه آذری بوده است تألیف و تدوین کرده و نام بسیاری از شعرای دوره سامانی و غزنوی و اشعار آنها را بطور مثال، نقل نموده است.

۳- اسدی در سال ۴۴۷ کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» تألیف امام موفق هروی را با خط خوش نوشته و این قدیمترین نسخه آن کتاب است. نسخه مزبور در کتابخانه ملی وینه میباشد. اسدی در سبک پیرو شعرای خراسان است چون مردی لغوی بوده لغات غریب و نامأنوس فارسی را در اشعار خود آورده است. اسدی چهار قصیده بشکل مناظره سروده که در سبک خراسانی تا آن روز معمول نبوده و ابتکار اسدی در این قصاید باعث باقیماندن آنها شده است.

در مناظره شب و روز گوید :

بشنو از صحبت و گفتار شب و روز بهم
سرگذشتی که ز دل دور کند شدت غم
گفت، فضل شب از روز فزون آمد از آنک

روز را باز ز شب کرد خداوند قدم
قوم را سوی مناجات بشب برد کلیم
هم بشب گشت جدا لوط ز بیداد و ستم
قمر چرخ بشب کرد محمد بدو نیم

سوی معراج بشب رفته هم از بیت حرم
سترپوش است شب و روز نماینده عیوب

راحت آراست شب و روز فزاینده الم

روز کاین از شب بشنید شد آشفته و گفت

خامشی کن چو در آئی سخن نا محکم

روز را عیب بطعنه چه کنی کایزد عرش

روز را بیش ز شب کرد ستایش بقسم...

فخرالدین اسعد گرگانی شاعر دربار سلطان

فخرالدین گرگانی

طغرل محمد سلجوقی و مداح او بود . شهرت

شاعر بسبب منظومه‌ای است که « ویس و رامین » نام دارد و فخرالدین آنرا از زبان پهلوی بنظم فارسی ترجمه نموده است.

طغرل که در دوره سلطنت خود (۴۲۹-۴۵۵) بفتوحات بزرگی

نائل آمد، در سال ۴۴۳ هجری، اصفهان را ضمیمه قلمرو خویش کرد و در

فتح اصفهان فخرالدین اسعد گرگانی شاعر دربار و ابوالفتح مظفر نیشابوری از امرای آل سلجوق ، همراه سلطان بودند.

طغرل، ابوالفتح را بحکومت اصفهان نصب کرد و فخرالدین را در

خدمت او گذاشت و خود بجانب همدان و آذربایجان و ارمنستان رهسپار شد.

فخر گرگانی مورد اکرام حاکم اصفهان بود و بتشویق او بنظم

ویس و رامین آغاز کرد و در حدود سال ۴۴۶ آنرا بپایان رسانید. شاعر

در مقدمه داستان ، بنکات تاریخی فوق اشاره میکند و چنین میگوید:

خداوند جهان سلطان اعظم برون رفت از صفاهان شاد و خرم

شدم زی تاج دولت خواجه بوالفتح که بادش جاودان در کارها فتح

مرا یک روز گفت آن قبله دین چه گوئی در حدیث ویس و رامین

که میگویند چیزی سخت نیکوست درین کشور همه کس داردش دوست

بگفتم کان حدیث سخت زیباست ز گرد آورده شش مرد داناست

ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بر خواند بیانش

نه هر کس آن زبان نیکو بخواند و گر خواند همی معنی نداند

داستان ویس ورامین از داستانهای عشقی روزگار ساسانیان و اواخر عهد اشکانیان است که بشیوه ساده و روان بنظم درآمده و سراینده آن فخر گرجانی تحت تأثیر شاهنامه فردوسی بوده و بتقلید آن، از آوردن لغات زیاد عربی خودداری کرده و اثر خود را بارعایت جانب سادگی بزیور فصاحت و بلاغت آراسته است و در ضمن بیان حوادث و شرح دقیق وقایع، مطالبی درپند و اندرز گنجانده است.

وفات فخرالدین اسعد در حدود سال ۴۶۶ اتفاق افتاده است.

ازرقی هروی
ابوبکر زین الدین ازرقی از شعرای دربار سلجوقیان بود و طغانشاه بن الب ارسلان را که در خراسان حکومت داشت مدح میگفت. دیوان ازرقی شامل قصاید و رباعی در حدود دوهزار بیت است و سبك ازرقی باشیوه عنصری شباهت نزدیک دارد: لغات عربی زیاد استعمال کرده، در مدح مبالغه نموده و در وصف مناظر طبیعت و آوردن انواع تشبیهات مهارت نشان داده است.

همایون جشن عید و ماه آذر خجسته باد بر شاه مظفر
اگر خورشید بودی دست رادش شدی جرم زمین یا قوت احمر
زمین باران جودش گریابد بجای سبزه روید از زمین زر

ازرقی شاعر بدیبه گوشت: گویند روزی طغانشاه نردمی باخت. دو شش خواست، دو يك آمد و سلطان بازی را باخت و بعلت عدم موافقت کعبتین خشمگین شد. ازرقی حاضر بود و برای فرو نشانیدن خشم سلطان رباعی زیر را بداهه سرود و بانوای مطرب بر شاه عرضه کرد:

گر شاه دو شش خواست دو يك زخم افتاد

تا ظن نبری که کعبتین داد نداد

آن زخم که کرد رأی شاهنشاه یاد

در خدمت شاه روی بر خاک نهاد

امیر طغان‌شاه بدین دوبیت چنان شادمان و خوش طبع گشت
 که بر چشمهای ازرقی بوسه داد و اورا پانصد دینار زر ناب بخشید.
 ازرقی امیرانشاه بن‌قاورد ازسلاجقه کرمان را در چند قصیده مدح
 گفته و با او روابط نیکو داشته است. وفات ازرقی در حدود سال ۶۵ هجری
 هجری اتفاق افتاده است.

قطران تبریزی
 حکیم ابومنصور قطران عضدی تبریزی از
 مشهورترین شاعران ایران در قرن پنجم هجری
 است. ناصر خسرو در سفر نامه خود اشاره میکند که در سال ۴۳۷
 شاعری را بنام قطران در تبریز ملاقات کردم که طبع روانی داشت اما
 زبان فارسی نیکو نمیدانست، دیوان چندتن شاعران را پیش من خواند
 و پاره‌ای از لغات مشکل را از من پرسید و شرح آن بنوشت. علت عدم
 آشنائی قطران ب زبان فارسی آن بود که در آن روزگار مردم آذربایجان
 ب زبان پهلوی و بلهجه آذری سخن میگفتند و برخی از لغات و اصطلاحات
 زبان فارسی را نمیفهمیدند.

قطران، امیر و هسودان فضلون و پسرش ابونصر مملان را که از
 جانب طغرل فرمانروای آذربایجان بود مدح گفته و در دربار ابونصر،
 جلال و اهمیتی بسزا داشته است.

سبك قطران سبك خراسانی است و با شیوه رودکی تاحدی شباهت
 دارد. چون ممدوح هر دو نصر نام داشت از اینرو قصاید رودکی با
 قطران مخلوط و اشتباه شده است. در زمان ابوسال ۴۳۴ در تبریز
 زلزله سختی روی داد و شهر را خراب کرد. قطران در قصیده‌ای که
 از بهترین قصائد اوست شرح آن زلزله را داده و ابونصر مملان را مدح
 گفته است:

بود محال مرا داشتن امید محال
 بعالمی که نباشد هگرز بر يك حال
 از آنزمان که جهان بود حال زینسان بود
 جهان بگردد لیکن نگردهش احوال
 دگرشوی تو و لیکن همان بود شب و روز
 دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال
 دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر
 تن تو سخره آمال و غافل از آجال
 نبود شهر در آفاق، خوشتر از تبریز
 بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال
 خدا بمردم تبریز بر فکند فنا
 فلك بنعمت تبریز بر گماشت زوال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال (۱) گشت رماد (۲) و رماد گشت رمال
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال..
 قطران شاعر متفنن بوده و صنایع بدیعی از : ترصیع، تجنیس
 و ذوقافیتین (۳) را در شعر بکار برده است و بصنعت تکرار علاقه داشته

۱- رمال = شن ۲- رماد = خاکستر

۳- ترصیع در لغت بمعنی گوهر نشانیدن و در اصطلاح بدیع آنست که در سخن کلمات هموزن بیاورند.

بسا درخت که شاخش همی بسود هلال بسا سرای که بامش همی بسود فلك
 بقیه در صفحه بعد

و در اغلب اشعار، مصرع دوم همان تکرار مصرع اول است و باوجود این تکلف و تقنن، اشعار لطیف و روان بسیار دارد و قصایدش دارای مضامین دلپذیر و غزلیاتش بشیوایی و زیبایی ممتاز است.

قطران در حدود سال ۴۶۵ هجری در تبریز وفات یافت.

ناصر خسرو حکیم ابومعین ناصر بن خسرو ملقب به حجت بسال ۳۹۴ هجری در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد. ابتدا خدمت دیوانی میکرد و در دستگاه دولتی غزنویان قدرت و نفوذ شایان داشت و بعد از آنکه سلاجقه در ۴۳۲ بر خراسان مسلط شدند بمرور رفت و اعتبار و نفوذ خود را در مقر حکومت ابو سلیمان جغری بیک حفظ نمود و روزگار بعیش و کامرانی و کسب مال و جاه گذراند. تا آنکه در چهل و سه سالگی دچار تغییر حال شد و در اندیشه درك حقایق افتاد و بقصد حج سفری بمصر کرد. این سفر هفت سال طول کشید که سه سال آنرا در مصر بکسب معلومات پرداخت و بمذهب اسمعیلیه درآمد و از طرف خلیفه فاطمی، بعنوان حجت جزیره خراسان و مأمور اشاعه مذهب اسمعیلی در ایران گردید. ناصر خسرو پس از مراجعت بایران در بلخ بدعوت مردم پرداخت و بادشمنی اهل سنت مواجه شد ناچار از آنجا فرار کرد و باوجود رنج و آزار مردم از تبلیغ دست

بقیه از صفحه قبل

تجنیس که آنرا جناس نیز گویند، آنست که الفاظ هم جنس که بمعنی مختلف باشد در سخن بیاورند.

آسان گذران کار جهان گذران را زیرا که خردمند جهان خواند جهان را
ذو قافیتین آنست که شعردارای دو قافیه باشد.

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی

جای بامعشوق می خوردن بطرف جوی جوی

بر نداشت و پس از تحمل غربت و سالها سرگردانی درمازندران و نیشابور،
 بکوهستانهای بدخشان رفت و بیش از بیست سال در قلعهٔ یمکان اقامت
 گزید و تا پایان عمر بنشر مذهب اسمعیلیه اشتغال داشت و بسال ۴۸۱
 در همانجا وفات یافت.

دیوان ناصر خسرو شامل یازده هزار بیت از
 آثار و سبک قصیده و قطعه است که در مسائل فلسفی و مذهبی
 ناصر خسرو و اخلاقی سروده شده. دو منظومه از ناصر خسرو
 باقیمانده یکی بنام روشنائی نامه مشتمل بر ۵۹۲ بیت و دیگری سعادتنامه
 دارای ۳۰۰ بیت درپند و حکمت. ناصر خسرو نخستین کسی است که
 قصیده را از مدح بر کنار کرده، و بیزاری خود را نسبت بمدح، صریحاً
 اظهار نموده است:

من آنم که درپای خوکان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دری را
 شیوهٔ ناصر خسرو، تابع سبک خراسانی است و قصایدش باقصاید
 دورهٔ سامانی فرقی ندارد:

مردم سقله بسان گرسنه گریه

گاه بنالد بزار و گاه بخرد

تاش گرسنه بداری و ندهی چیز

از تو چو فرزندان مهربانت نبرد

راست که چیزی بدست کرد و قویگشت

گرتو باو بنگری چو شیر بغرد

ناصر خسرو، شعر را وسیله‌ای برای تبلیغ عقاید اسمعیلیه،
 خوارداشتن جهان مادی، توجه از ظاهر بباطن و تذکر پند و عبرت
 قرار داده است. قصاید ناصر خسرو تغزل ندارد و اگر گاهی وصف

مناظر طبیعی کرده برای آنست که حقیقت این جهان را بهتر نمودار سازد و مردم را بگذران بودن عمر و ناپایداری آن متوجه کند:

چند گوئی که ایام بهار آید گل ببار آید و بادام ببار آید
روی بستن را چون چهره دلبدان از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید
تا آنجا که گوید :

این چنین بپهده ها نیز مگوبامن که مرا از سخن بپهده عار آید
شصت بار آمده نوز مرا مهمان جز همان نیست اگر ششصد بار آید
فلک گردان شیر است رباینده که همی هر شب زی ما، بشکار آید
ناصر خسرو فضل و دانش را می ستاید و برای رسیدن بحقیقت و درک باطن، معتقد است که باید در امور تعقل نمود و دانش را با کردار، توأم کرد :

اگر تو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همینست مربی بری را
درخت تو گر بار دانش بگیرد بزیر آوری چرخ نیلوفری را
ناصر خسرو در قصاید دینی، علی (ع) را مدح گفته و او را سرمشق فضائل اخلاقی خود قرار داده است .

ناصر خسرو بشیوه و اسلوب خاص که مختص اوست پند میدهد و گاهی از جور روزگار و مردم آن ، شکایت میکند ولی تعصب دینی و ملی خود را هرگز فراموش نمینماید .

آثار دیگر ناصر خسرو بزبان فارسی عبارتست از: سفرنامه که شرح مسافرتها ی اوست بنثر ساده و روان ، شهرهائی که دیده و مردمیکه با آنها آشنا شده وصف کرده است .

زاد المسافرین در بیان عقاید اسمعیلیه و مبتنی بر تحقیقات فلسفی است .

خواناخوان در تبلیغ عقاید دینی اسمعیلیه است.

وجه‌دین در شرح اصول عقاید دینی اسمعیلیه می‌باشد.
ناصر خسرو علاوه بر آثاری که ذکر شد، رساله‌هایی در اثبات
مبانی دین اسمعیلیه تألیف کرده و در باره کثرت تألیفات خود گفته
است :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا
چون غرض ناصر خسرو از تألیفات، تبلیغ و تعلیم مردم است ،
تا حد امکان کوشیده است شعر ساده و روان بگوید و در نشر نیز بزبان
مردم بیان مطلب کند. از اینرو، لغت فارسی را بر عربی ترجیح داده
و از این حیث بترویج زبان و ادبیات فارسی خدمت‌شایانی کرده است.
در اواخر سده پنجم ، زمانیکه سلسله سلجوقی

ابوالفرج رونی

باوج قدرت رسیده و حکومت غزنویان محدود
بقسمتی از افغانستان شده بود، ابوالفرج رونی (۱) در لاهور، آخرین مقر
فرمانروائی غزنویان میزیست و ابراهیم بن مسعود و مسعود بن ابراهیم ،
امرای غزنوی را مدح می‌گفت.

این شاعر در صرف و نحو زبان عربی و در علوم و حکمت زمان
خود ، مهارتی داشت و از کسانی است که لغات و اصطلاحات علمی را
بی‌پروا در شعر آورده و در سبک خراسانی تغییراتی داده و انوری شاعر
نامی از سبک وی پیروی نموده است.

مسعود سعد ، شیوه ابوالفرج را در نظم و نثر ستوده و فرماید:

خاطر خواجه بوالفرج بدرست گوهر نظم و نثر را کان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش سخن او بدید و حیران گشت

۱- رونه از شهرهای خراسان و اکنون از قراء نزدیک نیشابور است.

ابوالفرج رونی شاعر قصیده‌سراست و اغلب قصایدوی بدون تغزل و تشبیب ولی در مدح اغراق آمیز است. داشتن لغات عربی، پیچیدگی مضمون، استعمال استعاره و کنایه و توجه بصنایع بدیعی و آوردن تشبیهات دقیق از اختصاصات کلام اوست.

دیوان ابوالفرج رونی در حدود دوهزار بیت دارد و تغزل زیر از بهترین اشعار اوست:

جشن فرخنده فروردین است	روز بازار گل و نسرين است
آب چون آتش عود افروز است.	باد چون خاك عبير آگين است
باغ پیراسته گلزار بهشت	گلبن آراسته حورالعین است
گردستان ز فروغ لاله	گوئی آتشکده برزین است
آب چين یافته در حوض از باد	همچو پرگار حریر چین است

ابوالفرج گاهی در اشعار، تأثرات خود را از وضع اجتماعی آن زمان، بیان میکند و در مورد خواری و بیچارگی خردمندان میگوید:

گردون ز برای هر خردمند،	صد شربت جانگزا در آمیخت
گیتی ز برای هر جوانمرد	هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هنر، در این زمانه	هر فتنه که صعب تر برانگیخت
بر اهل هنر، جفا کند چرخ	نتوان ز جفاي چرخ بگریخت

وفات ابوالفرج بین سالهای ۴۹۲ تا ۵۰۸ اتفاق افتاده است.

مسعود سعد مسعود بن سعد بن سلمان در حدود سال ۴۴۰ هجری در لاهور هندوستان متولد شد چون اجدادش

همه اهل علم و فضل بودند و خدمت دیوانی داشتند، مسعود سعد نیز پس از تحصیل علم و ادب از روزگار جوانی بخدمت در دربار غزنویان پیوست و جزو ملازمان سیف الدوله محمود پسر ابراهیم بن مسعود (۴۵۰-۴۹۲)

به هندوستان رفت. پس از چندی، سیف الدوله مورد بدگمانی پدرو واقع شد و از حکومت هندوستان عزل و بسال ۴۸۰ با ندیمان و ملازمان گرفتار گردید. مسعود سعدم بر اثر بدگوئی دشمنان و حاسدان، مدت هفت سال در قلعه‌های «سو» و «دهک» و سه سال در قلعه «نای» زندانی شد: هفت سال بمکوفت سو و دهک پس از آنهم سه سال قلعه نای مسعود در ایام محبس، رنج‌های بسیار دید و سختی‌های طاقت فرسا کشید و قصاید شکوائیه خود را در این احوال ساخت و از سلطان ابراهیم غفو و از دیگر بزرگان دستگاه غزنوی یاری و پامردی درخواست کرد. پس از رهایی از زندان در زمان سلطنت مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) مجدداً در ملازمت حاکم هند، بلاهور رفت. بار دیگر مسعود بحکم سلطان دستگیر و مدت هشت سال در قلعه «مرنج» زندانی شد و باین ترتیب بالغ بر ۱۸ سال بهترین ایام عمر او در زندان گذشت.

مسعود سعد در حدود سال ۵۰۰ در حالیکه پیر و شکسته بود آزاد گردید و در زمان سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷) که سلطان دادگستر و ادب‌پرور بود بعزت و احترام و بآرزوی قلبی خود رسید، ولی بر اثر گرفتاری‌های پی‌درپی که او را شکسته و ناتوان کرده بود، بیش از سه سال از این نعمت برخوردار نگردید و در سال ۵۱۵ هجری رخت از جهان بر بست.

مسعود سعد از سخن پردازان و قصیده‌سرایان مشهور زبان فارسی است. سه دیوان بمسعود نسبت داده‌اند: بتازی و فارسی و هندی که

بجز دیوان فارسی، اثر دیگری از او در دست نیست. دیوان او در حدود شانزده هزار بیت از قصیده، مثنوی، قطعه، ترجیعات، غزل و رباعی دارد.

سیک و افکار

مسعود سعد

مسعود سعد از علم نجوم بهره ای داشت و خط نیکو مینوشت و دیوانش
 بهترین گواه بر وفور فضل و روانی طبع و تتبع وی در شیوه گذشتگان است.
 در قصیده و تغزل ، از شیوه عنصری پیروی کرده و اختصاصات
 سبک خراسانی را مراعات نموده است . اغلب شعرای بزرگ مانند
 امیرمعزی و ابوالفرج رونی و رشیدی سمرقندی ، مسعود سعد را
 ستوده اند. سنائی دیوان او را جمع آوری کرده و از تمجید و ستایش درباره
 او ، خودداری نکرده است .

مسعود سعد در قصاید شکواییه و بیان سوز و گداز درونی ، استاد
 بیمانندیست زیرا شاعری که اختیارش در دست ممدوح باشد نمیتواند
 افکار خود را چنانکه باید و شاید بیان کند ولی مسعود سعد تأثرات و
 سرگذشت غم انگیز و احساسات قلبی خود را بخوبی شرح داده است :

از کرده خویشتن پشیمانم	جز تو به ره دگر نمیدانم
این چرخ بکام من نمیگردد	بر خیره سخن همی چه گردانم
تا زاده ام ای شگفت محبوسم	تا مرگ نگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم	بگرفت قضای بد ، گریبانم
بر مغز من ای سپهر هر ساعت	چندین چه زنی که من نه سندانم
در خون چه کشی تنم نه زو ببنم	در تف چه بری دلم نه پیکانم
حمله چه کنی که کند شمشیرم	پویه چه دهی که تنگ میدانم
رو رو که بایستاد شب دیزم	بس بس که فرو گسست خفتانم
چون سایه شدم ضعیف و از محنت	از سایه خویشتن هراسانم
تن سخت ضعیف و دل قوی ببنم	امید بلطف و منع یزدانم
از قصه خویش اندکی گفتم	گرچه سخنست بس فراوانم
پمسته چو ابر و شمع میگیریم	وین بیت چو حرز و ورد میخوانم
فریاد رسیدم ای مسلمانان	از بهر خدای اگر مسلمانم

مسعود سعد دارای مناعت طبع و همت بلند بود و در مقابل مصائب روزگار و جور مردم هیچگاه اظهار زبونی نکرد و پرباری و شکیبائی را از دست نداد :

سر به پیش خسان فرو نازم که من از کبر سرو بر چمنم
منت هیچکس نخواهم از آنک بنده کـردگار ذوالمنم
گر ز خورشید روشنی خواهد دیدگان را ز بیخ و بن بکنم
نظامی عروضی در چهار مقاله ، تأثیر اشعار مسعود سعد را که زائیده طبع توانا و روح بردبار اوست چنین بیان میکند :

«وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم برود.»

خیام حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم ملقب به خیام

نیشابوری از محضر اساتید مشهور عصر خود ماند

امام موفق نیشابوری و شیخ الرئيس ابوعلی سینای بخارائی کسب دانش کرد و در بیشتر علوم آن زمان مخصوصاً نجوم و ریاضی و هیأت و فلسفه و پزشکی سرآمد شد . خیام در سال ۴۶۷ هجری بروزگار پادشاهی ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) و وزارت خواجه نظام الملک، تقویم را بکمک چندتن از دانشمندان اصلاح کرد که صحیح ترین محاسبه سال شماری و بتقویم جلالی معروفست . و بهمراهی منجمان مأمور ترتیب رصدخانه ای شد که تا سال فوت ملکشاه (۴۸۵) دایر بود. خیام بافضلا و دانشمندان آن عصر مانند امام محمد غزالی متوفی بسال ۵۰۵ مباحثه کرده و سنجر را که مرض آبله داشت معالجه نموده است . او در ریاضیات استاد بود و از علوم ادبی و دینی و تاریخی نیز بهره کافی داشت .

خیام عمر طولانی کرده و وفات وی در حدود سال ۵۱۷ یا ۵۲۰ هجری در نیشابور اتفاق افتاده و در امامزاده محروق مدفونست .

آثار و افکار

خیام

مقام علمی خیام برتر و بالاتر از شهرت ادبی

اوست ، رسالات متعددی در طبیعیات و ریاضیات

دارد و رساله هائی در جبر و هندسه بزبان عربی

و رساله جبر و مقابله بفارسی از او باقی است . کتاب « نوروزنامه » در

تاریخ نوروز و مراسم آن و به نثر ساده و روان بخیام نسبت میدهند.

خیام اشعاری بزبان عربی دارد و موقعی که از درك مشکلات عاجز

و از مطالعه علوم خسته میشد رباعیاتی بزبان پارسی میسرود که تعداد آن

در حدود صد رباعی میباشد. بعضی از دیوان رباعیات چاپ شده خیام، قریب

پانصد رباعی دارد که لااقل چهارصدتای آن الحاقی است که با در نظر

گرفتن سبك و افکار خیام بخوبی میتوان رباعیات الحاقی را از رباعیات

اصلی تشخیص داد:

۱- خیام در کشف راز آفرینش عقیده دارد که چون فهم بشر

محدود است و جهان نامحدود، درك حقیقت بر او آسان نخواهد بود:

از آمدنم نبود گـردون را سود وز رفتن من جلال و جاهش نفزود

و ز هیچکسی نیز دو گوشم نشنود کاین آمدن و رفتن من بهره چه بود؟

۲- آدمی با جبار باین جهان آمده و چون بازیچه ای در سر پنجه

حوادث اسیر است و اگر از او خطایی سرمیزند مسئول کسی است که

اینهمه درد و رنج و ستم و ناملایمات را فراهم کرده است. عاقل باید از

گذران بودن جهان، پند بگیرد و دم را غنیمت شمارد و در تحصیل لذت

بکوشد و بداند که رفتگان دیگر باین دنیا، برنگشته اند.

روزی که گذشته است از او یاد مکن فردا که نیامده است فریادمکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

۳- میگوید در همه کار ، حد نگه باید داشت و از زیاده روی در

همه چیز پرهیز کرد و بسر مستی لذات جهان فریفته نشد. خیام توصیه میکند که بد نباید کرد و در فکر آزار مردم نباید بود. این دنیای سپنجی برای غم خوردن نیست و تافروستی هست باید خوش بود و نیکی کرد. بر خیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی بشادمانی گذران در طبع جهان اگر وفائی بودی نوبت بتو خود نیامدی از دگران ربا عیات خیام روان و محکم و از تکلف و تصنع بدور است و نماینده فکر روشن و زائیده طبع توانای اوست.

جامی است که چرخ آفرین میزندش صد بوسه مهر بر جبین میزندش وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف میسازد و باز بر زمین میزندش شیوه خیام مورد تقلید آیندگان واقع شده و حافظ شیرازی مضامین بعضی از غزلهای خود را از او گرفته است.

خیام شهرت جهانی دارد و ربا عیاتش با غلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و ترجمه فیتز جرالد بشعر انگلیسی بیشتر مایه شهرت خیام در اروپا گردیده است.

پدر امیر معزی عبدالملک برهانی شاعر دربار

امیر معزی الب ارسالان بود که در اوایل سلطنت ملکشاه

در شهر قزوین وفات یافت. برهانی در آخر عمر

پسر جوان خود معزی را بدربار برد و بشاه چنین معرفی کرد:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق

او را بخدا و بخداوند سپردم

مولد امیر الشعرا ابو عبد الله محمد بن عبدالملک معزی، نیشابور

است و خود مکرر بآنجا اظهار علاقه میکند و سید حسن غزنوی در

ستایش امیر معزی گوید :

در شعر همی زیادتی جوید بر طبع معزی خراسانی
ایام جوانی معزی در دستگاه ملکشاهی گذشت و ترقی و جلالتش
تا آنجا کشید که سلطان اورا بلقب «امیر الشعرا» ملقب ساخت و در
این دوره، عمر شاعر بنظم فتوحات ملکشاه و مدح او و وزرایش
گذشت و بعد از فوت ملکشاه مقام و منصب خود را در دربار سنجر نیز
حفظ نمود.

در باره علت فوت معزی، تذکره نویسان چنین نقل میکنند روزی
سلطان سنجر نشانه میزد تیرش بخطا رفت و بر سینه معزی خورد. به رائر
آن مدتی رنجور و جراحت سینه اش بهبود نمی یافت و آخر الامر بدان
جراحت در حدود سال ۵۲۰ هجری فوت کرد.

منت خدای را که بفرخدا یگان من بنده بیگانه نشدم کشته رایگان
منت خدای را که بجانم نکرد قصد تیری که شد بقصد نینداخت از کمان
از لحاظ مدیحه سرائی و روانی اشعار، معزی
یکی از استادان هنرمند نظم فارسی است،
دیوان اشعارش شامل ۱۸۵۰۰ بیت از قصیده،

سبک
امیر معزی

غزل، قطعه و رباعی میباشد. سبک اشعارش خراسانی است و بشیوه
عنصری و فرخی و منوچهری نظر داشته و از استعمال لغات غریب عربی
و فارسی خودداری کرده با افزودن صنایع بدیعی اشعار خود را زیباتر
نموده است. بعلاوه همراه و هم نشین بودن امیر معزی با پادشاه و امرا و وزرای
سلجوقی، دیوانش مشتمل بر یک سلسله وقایع تاریخیست که بوسیله
آنها میتوان نوشته های مورخین عصر سلجوقی را تکمیل و تصحیح نمود.
امیر معزی با آنکه در ساختن قصاید مدحی، مهارت داشت از لحاظ

آوردن مضامین عرب در شعر فارسی، گاهی تقنن کرده و خوب هم از
عهده برآمده است و قصیده زیر از آنگونه اشعار است :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن (۱)
ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی

وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهاد ستند پی

بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست وزغن
آنجا که بود آندلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ و روبه رامکان شد گورو کر کسرا وطن
ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر

سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراهارا نگون

دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من ؟
معزی در حسن تخلص (۲) سرآمد بود و در بدیهه گوئی مهارت

۱- ربع - اطلال - دمن: بمعنی آثار باقیمانده از خیمه و خرگاه.

۲- حسن تخلص آنست که شاعر در انتقال از تنزل و تشبیب بمدح،
مضمون لطیف و عبارات نغز بیاورد. امیر معزی فرماید:

می بینی آندو زلف که بادش همی برد
گوئی که عاشقی است که هیچش قرار نیست
یا نه که دست حاجب سالار لشکر است

کز دور می نماید ، کامروز بار نیست

داشت. دربارهٔ هلال ماه شوال که پیش از همه ملک‌شاه دیدرباعی زیر را
بیداهه سرود:

ای ماه چو ابروان یاری گوئی یانی چو کمان شهر یاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی بر گوش سپهر گوشواری گوئی

امیر الشعراء ابوالنجیب شهاب الدین عمیق بخارائی
عمیق بخارائی
از شعرای معروف ماوراءالنهر در اوایل قرن ششم
هجری است. او مداح آل افراسیاب بود و در حیات خود، عزت و شهرت
داشت. و انوری شاعر گرانمایه او را استاد سخن خوانده است:
هم بدانگونه که استاد سخن عمیق گفت

خاک خون آلود ای باد با صفاهان بر
این شاعر عمر طولانی کرد و در آخر عمر نابینا شد. اغلب تذکره
نویسان وفات او را در سال ۵۴۳ نوشته‌اند و ضمناً بیک واقعهٔ تاریخی
اشاره کرده‌اند که سنجر از فوت دختر خود تنگدل بود عمیق را از بلخ
بخدمت خود خواند تا شعری در سوگواری گوید. او بسبب ضعف پیری
و نایب‌نائی عذر خواست و قصیده‌ای فرستاد بدین مطلع:
هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان

رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
چون از طرفی فوت ماه ملک خاتون دختر سنجر در ۵۲۴ اتفاق
افتاده و از طرف دیگر در آن موقع هم عمیق بسیار پیر بوده، زنده بودنش
تا سال ۵۴۳ بعید بنظر میرسد.

عمیق از علوم متداولهٔ عصر خود بهرهٔ وافیه داشت و قصایدش دلیل
واضحی بر اطلاع کامل او از علوم و فنون فلسفی و ادبی است.

سبک عمیق، شبیه بشیوهٔ فرخی و عنصری است. در قصیده‌سازی

و آوردن تشبیهات بدیع، استاد بود و مضمون «گل بود و بسبزه آراسته شد»
از عمق است و قصیده زیر در وصف طبیعت از اوست:

خیز ای بت بهشتی آن جام می بیار
کار دی بهشت کرد جهان را بهشت وار

آن افسر مـ رصع شاخ سمن نـ گـر

وین پرده موشح گلـهای کامکار (۱)

این چون عذار حور پر از گوهرین سرشگ

وان چون بساط خلد پر از عنبرین نثار

گلبن عـروس وار بیاراست خـویشتن

وا برش مشاطه (۲) وار همیشه دید از غبار

آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر

گوئی که جامهای عقیق است پر عقار (۳)

هامون ستاره رخ شد و گردون ستاره بخش

صحرا ستاره بر شد و گلبن ستاره بار

ای نو بهار عاشق آمد بهار نو

من بنده درماندم از آن روی چون بهار ..

حکیم سراج الدین عثمان بن محمد مختاری

مختاری غزنوی

غزنوی، ابتدا از شعرای دربار غزنویان بود

و با ابراهیم بن مسعود و مسعود بن ابراهیم و ارسلان بن مسعود معاصر

بوده و ایشان را مدح میگفت، سپس نزد شاهان سلجوقی کرمان رفت و

مداح سلاجقه کرمان شد.

۱- کامکار نوعی از گل سرخ است.

۲- مشاطه = شانه گر، آرایشگر.

۳- عقار بضم عین یعنی شراب

بامر سلطان مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) منظومه شهریار نامه
 را در ذکر داستان شهریار پسر برزو فرزند سهراب از روی يك داستان
 منثور در سه سال بنظم کشیده و از شیوه شاهنامه فردوسی تبعیت نموده است.
 دیوان او شامل هشت هزار بیت از قصیده و ترجیع بند است که دارای
 تشبیهات نو و صنایع بدیعی میباشد :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان	شاخ تل یا قوت شد زلاله نعمان
ابر گهرهای گل بسفت همانا	خورد الماس گشت قطره باران
بود گل ناشکفته بر صفت دل	باز چو بشکفت گشت بر صفت جان
باغ چو میدان آبکینه شد از خوید (۱)	برگ شکوفه ز باد تخت سلیمان
شب همه شب کبک زعفران چرداز کوه	روز همه روز از آن بگردد خندان
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل	چون ز بنفشه بدید حالت رهبان (۲)

مختاری از شاعران با ابوالفرج رونی و مسعود سعد و سنائی غزنوی
 معاصر بوده و سنائی در مدح او قصیده غرائی دارد بدین مطلع :

نشود پیش دو خورشید و دومه تاری تیر

گر برد زده ای از خاطر مختاری تیر

ای امیر سخنان کز پی نفع حکما

مر ترا قوت تأیید الهی است وزیر

وفات مختاری بسال ۵۴۴ یا ۵۴۹ اتفاق افتاده است.

ادیب صابر مولد ادیب صابر شهر ترمذ واقع در شمال بلخ

و کنار جیحون بود ، قسمت عمده عمر خود را

در مرو و بلخ و خوارزم گذرانید و مدایحی برای سلطان سنجره میسرود.

سلطان سنجر ادیب صابر را مأمور کرد که بخوارزم برود و بخدمت

۱- خوید = سبزه ۲- رهبان = کشیش- پیشوای دین مسیح

علاءالدوله اتسز خوارزمشاه برسد و بظاهر قصایدی درمدح او بگوید ولی درباطن ازجریان کار اتسز، سنجر را آگاه کند. در همین موقع اتسز دونفر را برای کشتن سنجر بمر و فرستاده بود. ادیب صابر قصه را بسنجر نوشت که آندونفر دستگیر و مقتول شدند. اتسز بانتقام خون آنها دست و پای ادیب صابر را بست و درجیحون غرق کرد.

اغلب تذکره نویسان سال وفات ادیب صابر را در ۵۴۶ هـ نقل کرده اند در حالیکه در علت قتل او همه متفق القولند که بامر اتسز غرق شده بنابراین قتل شاعر باید در حدود سال ۵۳۸ تا ۵۴۲ هـ که دوران حمله سنجر بخوارزم بوده اتفاق افتاده باشد.

ادیب صابر از قصیده سرایان بنام بود و از شیوه فرخی پیروی میکرد و از اختصاصات شعر او سادگی و روانی است و تغزل زیر شبیه تغزلهای فرخی است :

توئی که مهر تو در مهرگان بهار منست
که چهره تو گلستان و لاله زار منست
بهار و سرو و گل و سوسن ای بهار بتان
چو در کنار منی جمله در کنار منست
قرار من همه در زلف بی قرار تو باد
که تاب و حلقه او منزل و قرار منست..

دیوان ادیب صابر قریب شش هزار بیت میباشد.

عبد الواسع جبلی
در هرات ساکن بود و پس از کسب علم و ادب
در طریقه شاعری قدم گذاشت و مدایحی
برای سلطان سنجر و بهرامشاه غزنوی و ارسالشاه از سلاجقه کرمان
سروده و چهار سال در دستگاه بهرامشاه بسر برده و چندی در خدمت

وفات در ۵۵۵

سلطان سنجر عزت و احترام داشته است ، عبدالواسع جبلی از پیشروان
تغییر سبک بود و با توجه بادیات عرب و آوردن صنایع لفظی شیوه خاص
و ممتاز دارد . در شعر ، از قطران پیروی میکرد و با افزودن پیرایه‌های
لفظی بر زیورهای معنوی استادی و مهارت نشان داده است . از اشعار
معروف او قصیده زیر است که در ضمن شکایت از مردم زمان ، بفضل و دانش
خود افتخار میکند :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

زین هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیر کی سغه

شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته است باز گونه همه رسمهای خلق

زین عالم نبره و گردون بیوفا

هر عاقلی بزایه‌ای مانده ممتحن

هر فاضلی بداهیه‌ای گشته مبتلا

آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز

از دشمنان خصومت و از دوستان ریا

شاهان همی کنند بفضل من افتخار

اقران همی کنند برسم من اقتدا

عالیست همتم بهمه وقت چون فلک

صافیست نسبتم بهمه حال چون هوا

سید اشرف الدین حسن غزنوی از شعراء دربار

غزنوی و سلجوقی و از گویندگان و دانشمندان

بزرگ او اواسط قرن ششم هجری است . اوایل عمر را

سید حسن غزنوی

وفات در ۵۵۶

در خدمت بهرامشاه گذراند و پس از آن در عداد شعرای دربار سلطان

سنجر درآمد . شرح زندگی سید حسن غزنوی در تذکره‌ها بسیار

مختصر و بعضی از آنها بکلی خالی از حقیقت است و با توجه باشعار دیوان و ملاحظه اقوال مورخین و معاصرین معلوم میشود که سید حسن غزنوی ملقب بسید اشرف علاوه بر شاعری، از علمای معروف بود و همه بدیده احترام بوی مینگریستند و در مجلس و عطا او عده بی شماری جمع میشدند که بالغ بر چهار هزار تن مرید خاص او بودند و خود بنسب و مقام عالی خود، فخر کرده گوید :

داند جهان که قره عین پیمبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بارد گر آب شد ز شرم چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم
طبعم چو آتش تر و هر دم خلیل وار خوشبو گلی دگر دمد از آتش ترم
سید حسن در تمام انواع و فنون شعری و فخر و رثاء و حکمت و قصیده و غزل و ترجیع بند و رباعی دست داشته و از عهده آنها بخوبی بر آمده است. او در سبک شعر تحولی ایجاد نموده و سبک مخصوصی داشته است که عده ای از شعرا مانند جمال الدین عبدالرزاق، کمال الدین اسمعیل و مجیر الدین بیلقانی از شیوه او تقلید کرده اند.

سید اشرف، علاوه بر دیوان که قریب پنجاه بیت میباشد در سلاط متعده ای داشته که بواسطه اتفاقات و حوادث روزگار از بین رفته و جز دیوان شعر چیزی از آثار و تالیفات او بجا نمانده است. این غزل از اوست:

ای چشمه آب زندگانی	وی شعله آتش جوانی
ای تابش حسنت آفتابی	وز گردش طاق آسمانی
گر خرگه مه شود منقش	از قوس و قزح تو عکس آنی
روی تو چو گلستان بخندد	زیرا که تو نوبهار جانی
چو طبع حسن ز آب و آتش	سرمایه راحت جهانی

رباعی زیر از زمره رباعیات نغز و شیوای اوست:

ترسان نه از آنم که دلم خون گردد یادر طلب تو حال من چون گردد
زان میترسم که دل بزلفت باری است يك تار زلف تو دگر گون گردد

اوحدالدین علی بن اسحق ملقب بانوری درقریه

انوری

بدنه از ولایت ابیورد در ناحیه خاوران خراسان

متولد شد . جوانی انوری بطوس در تحصیل علم و ادب گذشت و هم
در جوانی بدربار سنجر راه یافت و قصیده ای که موجب تقرب و شهرت
اوشده قصیده ایست بدین مطلع :

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

انوری در خدمت سنجر عزت و احترام یافت و در سفر و حضر ملازم
در گاه و از بخشش سلطان بهره مند بود . در سال ۵۴۲ هـ وقتی که سنجر
برای سرکوبی اتسز خوارزمشاه بسوی خوارزم لشگر کشید، انوری
همراه سلطان بود . چون محاصره قلعه هزارسف طولانی شد انوری برای
ترساندن محصورین این دو بیت را بر تیری نوشت و در قلعه انداخت :

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست

وز دولت و اقبال جهان کسب تراست

امروز بیک حمله هزارسف بگیر

فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست

رشید و طواط با اتسز در هزارسف محصور بود، در جواب انوری

بیت زیر را بر تیری نوشت و بین سپاهیان سنجر انداخت :

گر خصم تو ای شاه بود رستم گردد يك خرز هزارسف تو نتواند برد

سلطان سنجر، بسبب تحقیر رشید و طواط سوگند خورده بود

که اگر او را باز یابد، هفت پاره کند . و طواط بعد از فتح هزار سف

متواری بود تا بشفاعت منتجب الدین ، صاحب دیوان انشاء سنجر که

تقاضا نمود : «وطواط مرغك ضعيفى است اگر فرمان شود اورا دوپاره کنند» سنجر اورا بخشید.

در سال ۵۴۸ هـ که سلطان سنجر مغلوب و اسیرترکان غز شد، انوری باتحمل مشقت ازمهلکه جان بدربرد و حیران و سرگردان اغلب شهرهای خراسان را گردش کرد : مدتی در بلخ اقامت گزید بسبب هجو یه ای که در باره مردم بلخ گفته شده بود و نسبت آنرا بانوری میدادند مورد آزار و تحقیر مردم واقع شد و از آن شهر بمرور رفت. در این شهر هم از هجو و استهزاء مردم در امان نمانده ناچار مرور را ترك گفت به نیشابور و پس از آن ببلخ رفت و در آخر عمر بسال ۵۸۲ بعلت پیشگوئی باطل در باره اقتران کواکب و استهزاء و آزار مردم گوشه گیری اختیار کرد و از معاشرت مردم کناره جست و در همان شهر بسال ۵۸۳ وفات یافت. شاعر تأثر درونی خود را از جفای روزگار و مردم آن در قصیده زیر شرح میدهد :

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبیری

و ز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

انوری از علوم طبیعی و حکمت و ریاضی و

نجوم و موسیقی اطلاع کافی داشت و بوفور فضل

سبك انوری

ودانش خود فخر میکرد :

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی

راستی باید بگویم با نصیبی وافر

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل سلیم

گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهر

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

ورهمی باور نداری ، رنجه شومن حاضر

دیوان انوری در حدود سیزده هزار بیت از قصیده ، غزل ، قطعه
 و رباعی دارد. او از بزرگترین قصیده سرایان و پیشروان تغییر سبک
 است. سبک انوری دنباله سبک ابوالفرج رونی است و در استعمال لغات
 عربی و آوردن صنایع بدیعی و استفاده از معلومات خود بی پرواست:
 مست شبانه بودم و افتاده بی خبر

اندروثاق خویش که دلبر بکوفت در

از اصطکاک قرع هوا از طریق سمع

داد از ره صماخ دماغ مرا خبر

با آنکه بعضی از قصاید انوری پیچیده و دارای مضامین دقیق و در
 مدح اغراق آمیز است، ولی مهارت وی در سخنوری و وصف تخیلات و دقت
 نظر در شرح وقایع، او را در ردیف پیمبران شعر قرار داده است :

دوش سلطان چرخ آینه فام آنکه دستور شاه راست غلام

از کنار نبرد گاه افق چون بدست غروب داد زمام

دیدم اندر سواد طره شب گوشوار فلک ز گوشه بام ...

انوری در قطعه سازی استاد بی مانند است و قطعاتی نغز و شیوا
 درپند و اندرز سروده است :

خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد

زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس

یا فایده ده آنچه بدانی دگری را

یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس

انوری در غزل نیز اصلاحاتی نموده و در آخر تخلص خود را
 ذکر کرده و مضامین لطیف بدان اختصاص داده است . خلاصه انوری
 پیشرو سبک تازه ایست که بعدها بنام سبک عراقی معروف شد.

رشید و طواط

رشیدالدین محمد کاتب، بعلت کوچک بودن جنه،

بو طواط معروف بود. این شاعر در بلخ ولادت

یافته و جوانی خود را در مدرسه نظامیه همان شهر ب تحصیل علم و ادب گذرانده است. پس از پایان تحصیلات و کسب اطلاعات کافی در فارسی و عربی بخوارزم رفت و ب خدمت علاء الدین اتسز خوارزمشاه رسید و مدت سی سال شاعر دربار بود و در دیوان انشاء خوارزمشاه خدمت کرده و پس از فتح هزارسف و شکست اتسز بدست سنجر، کانون آسایش او بهم خورد. (۱)

خدا یگانا سی سال مدح خوان توأم

ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور

که تا نیاید نزدیکم اضطرار فنا

ز صدر تو نشوم جز باختیار تو دور

بعد از وفات اتسز (۵۵۵) چندی رشید و طواط در خدمت پسرش ایل ارسلان بسر برد، در سال ۵۶۸ که سلطان علاء الدین تکش بامارت خوارزم رسید، و طواط پیر و از کار افتاده بود و بسبب پیری از خدمت معاف گردید. وفات رشید و طواط را در سال ۵۷۳ نوشته اند.

و طواط در نظم و نثر فارسی و عربی سرآمد بود و دانشمندان عصر، او را احترام میکردند این شاعر آثار متعدد دارد که مهمترین آنها دیوان شعر و کتابی در علم بدیع و عروض بنام «حدائق السحر فی دقایق الشعر» است. قصاید وی پراست از صنایع بدیعی و مهارت او در آوردن صنایع لفظی، شعر او را این حیث ممتاز ساخته است. مثلاً در قصیده زیر حرف الف را حذف کرده و سخن را کمی پیچیده و ساختگی ادا نموده است.

۱- تفصیل شکست اتسز بدست سنجر در شرح حال انوری ذکر شده است.

خسرو ملك بخش کشور گیر	که ز خلقش بعدل نیست نظیر
قصر مجد و شرف بدوست رفیع	چشم فضل و کرم بدوست قریر
همتش هست همچو چرخ بلند	فکرتش هست همچو بدر منیر
نیست جز عین صدق و صورت حق	هر چه لفظش همی کند تقریر
همت تو ز روی رفعت و قدر	برده بر گوشه سپهر سریر
وقت بخشش ز دست مکرم تو	بحر قلمزم همی خورد تشویر
چرخ در جنب قدر تو چو زمین	بحر در پیش دست تو چو غدير...

جمال الدین اصفهانی جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی بزرگترین شاعر عراق، در اصفهان متولد شد.

او از دوران جوانی بشاعری پرداخت و آل صاعد را که در اصفهان حکومت میکردند مدح گفته و مدایحی نیز برای سلاجقه عراق و حکام مازندران سروده است. از اشعار جمال الدین پیداست که دارای همتی بلند بوده و امور معنوی را بردنیای ظاهر ترجیح میداده است. این شاعر در مدح و غزل و آوردن صنایع بدیعی و مضامین دقیق، استاد بوده و با معاصران خود مانند مجیر الدین بیلقانی و خاقانی شروانی مشاعره کرده و قصیده‌ای خطاب به خاقانی ساخته است باین مطلع:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد

يك سخن از من بدان مرد سخندان برد

جمال الدین در قصاید، از سبک عنصری و مسعود سعد و انوری پیروی نموده و با آنکه اصلاحاتی در شیوه شعر کرده، لیکن همواره سهولت و روانی سخن را رعایت نموده است. قصیده زیر از بهترین قصاید و نماینده تأثرات قلبی اوست:

در این مقرر نس زنگار خورد دود اندود

مرا بکام بد اندیش چند باید بود

بآه از این قفس آبگون بر آرم گرد
 باشک از این کره آتشین بر آرم دود
 نماند تیری در ترکش قضا که فلک
 سوی دام بسر انگشت امتحان نگشود
 نه پای همت من عرصه امید سپرد
 نه دست نهمت من دامن مراد بسود
 بر غم حاسد و بدخواه پیش دشمن و دوست
 چو صبح خنده زخم خنده های خون آلود
 حسود کوشد تا فضل من بپوشد لیک
 کجا تواند خورشید را بگل اندود

جمال الدین ، غزل های نغز و لطیفی دارد و سعدی و حافظ از سبک
 و مضمون غزلیات او استفاده کرده اند . یکی از غزلیات خوب او اینست:
 بهار امسال بس خوش می نماید چو روی یار دلکش می نماید
 مگر گل غافل است از عمر کوتاه که چونین خرم و کش (۱) می نماید
 بنفشه دوش می خورده است گوئی که جعدش بس مشوش می نماید
 دل لاله نگر همچون دل من که از عشقش پر آتش می نماید
 وفات جمال الدین را بسال ۵۸۸ نوشته اند .

خاقانی

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی در شهر شروران
 متولد شد . پدرش نجیب الدین علی شغل نجاری
 داشت و مادرش عیسوی بود و بعد اسلام آورد . خاقانی هنوز کودک بود .
 که پدرش مرد و تأمین معاش او را مادر بعهده گرفت . خاقانی با دسترنج مادر
 زندگی کرد و با تعلیم و تربیت عمش کافی الدین عثمان که مردی دانشمند
 بود انواع علوم را از صرف و نحو و فلسفه و ریاضی و نجوم آموخت . برای

فرا گرفتن شعر و ادب بخدمت ابوالعلاء گنجوی رسید . استاد بوی توجه
 و اقبال تمام کرد و او را که شاعری جوان بود و در غزل حقایقی تخلص
 میکرد ، بدر بار خاقان منوچهر شروانشاه نزدیک گردانید . خاقانی در
 سلك مداحان شروانشاه درآمد و تخلص خاقانی را از نام او گرفت .
 پس از مرگ وی ، نزدپسرش ابوالمظفر اخستان مقام و اهمیت خود را
 حفظ کرد . در این زمان در حدود سال ۵۵۱ بزیارت حج رفت و قصائدی
 که در وصف مکه و اعمال و مناسک حج سروده یادگار این سفر میباشد . در
 بغداد بخدمت المقتفی لامر الله خلیفه عباسی رسید و خلیفه تکلیف شغل دبیری
 بوی کرد او نپذیرفت و در مراجعت ، خرابی طاق کسری و ایوان مدائن
 را دید و بیاد شکوه و جلال ایران باستان ، قصیده غرای زیر را سرود:

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
 يك ره ز لب دجله منزل بمدائن كن
 وز دیده دوم دجله بر خاك مدائن ران
 خود دجله چنان گریه دد دجله خون گوئی
 كز گرمی خونا بش آتش چكدا زمرگان
 از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی كاتش كندش بریان
 تا سلسله ایوان بگسست مدائن را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
 كه گه بزبان اشك آواز ده ایوان را
 تابو كه بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
 دندانۀ هر قصری پندی دهدت نو نو

پند سر دندانۀ بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاک کی ما خاک تو ایم اکنون

گامی دوسه بر مانه اشگی دوسه هم بفشان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چهره رسد خذلان

خاقانی در زندگی نامالایمات و مصائب فراوان دید : از طرفی

فوت پدر و مرگ پسر جوان و درگذشت همسر و از طرف دیگر ،

معاشش با آنهمه فضل و هنر ، وضع مرتبی نداشت . این نامالایمات خاقانی

را متأثر و نسبت باین جهان بدبین کرد و بقطع علائق دنیوی و عزلت

واداشت . در آخر عمر از کار های دیوانسی کناره گیری کرد و زهد و

پرهیز ، پیشه ساخت تا آنکه در حدود سال ۵۹۲ در تبریز وفات یافت .

قبر وی در محله سرخاب تبریز در مقبرة الشعراء میباشد .

خاقانی از معروفترین شعرای ایران است .

آثار و سبک خاقانی

دیوانش شامل قریب هیجده هزار بیت از قصیده ،

غزل ، ترجیع بند ، ترکیب بند و رباعی است . در قصاید خاقان منوچهر

شروانشاه و پسرش ابوالمظفر اخستان ، قزل ارسلان فرمانفرمای

آذربایجان ، سپهبد اعظم حاکم طبرستان و علاءالدین اتسز خوارزمشاه را

مدح گفته است . خاقانی از قصیده سرایان مشهور و در قدرت طبع و

ابتکار مضامین ، بیمانند است . با آنکه بسبک سنائی علاقمند بود و از او

پیروی میکرد ولی بواسطه وسعت فکر و استفاده از اطلاعات فلسفی و

دینی و عرفانی سبکی خاص دارد و اشعارش پیچیده و مشکل میباشد

تا آنجا که بر دیوانش شرحهای مفصل نوشته اند . خاقانی بفضل و علم خود

فخر میکرد و در نظم و نثر فارسی و عربی خود را استاد بیمانند میداندست :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخنرانی مسلم شدم را

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالم ذکر معانی را منم فرمانروا

قصائد خاقانی مفصل است که اغلب تجدید مطلع شده و پر است از لغات مشکل عربی و اصطلاحات نامأنوس که آنها را خاقانی فقط برای اظهار فضل بکار برده و همچنین در استعمال تشبیهات غریب قدرت نشان داده که توان گفت اینگونه تشبیه، مختص خاقانی است.

در وصف شراب گوید:

می عاشق آسا زرد به همرنگ اهل درد به

درد صفا پرورد به تلخ شکر بار آمده

آنجام خم پرورد کو آنشاهد رخ زرد کو

آن عیسی هر درد کو تریاق بیمار آمده

می آفتاب زر فشان جام بلورش آسمان

مشرق کف ساقیش دان مغرب لب یار آمده

خاقانی در غزل نیز اصلاحاتی نموده و در بیت آخر، تخلص خود را

خاقانی و گاهی حقایقی آورده و هضمین عرفانی و غزل را درهم آمیخته است.

اثر دیگر خاقانی « تحفة العراقین » است که شرح نخستین

مسافرت او بمکه و مدینه و وصف بزرگانی است که در این مسافرت دیده

و اوضاع شهرها و مردم آن روزگار را بنظم کشیده است بدین مطلع:

مائیم ز نظارگان غمناک زین حقه سبز و مهره خاك

این مثنوی را به عراق فرستاد، بسبب حسادت بشهرت خاقانی

و بدرفتاریهای شاگردش مجیرالدین بیلقانی، شعرای عراق برآشفتند

و جمال الدین عبدالرزاق قصیده « کیست که پیغام من بشهر شروان برد »

راساخت و خاقانی را هجا گفت. خاقانی پس از شنیدن آنقصیده، قصیده ای

در مدح اصفهان سرود باین مطلع:

نکته حوراست یا هوای صفاهان جبهت جوزاست یا القای صفاهان
 در این قصیده از بزرگان اصفهان گله میکند و اشاره بنمک ناشناسی
 مجیر نموده گوید :

دیو رجیم آنکه بود دزد بی-انم کردم طغیان زد از هجای صفاهان
 او بقیامت سپید روی نخیه-زد زانکه سیه بست بر قفای صفاهان
 اهل صفاهان مرا بدی زچه گویند من چه خطا کرده ام بجای صفاهان
 رویهمرفته خاقانی از قصیده سرایان زبردست زبان فارسی است که
 در قدرت بیان و جزالت سخن نظیر ندارد و از شیوه او بسیاری از شاعران
 تقلید و پیروی نموده اند.

مجیرالدین بیلقانی مجیرالدین بیلقانی از مردم بیلقان اران واقع
 در شمال آذربایجان بود . بروزگار جوانی
 بشروان رفت و بمدح شروانشاهان پرداخت . سپس مداح سلاجقه عراق
 و اتابکان آذربایجان گردید و از طرف اتابکان ، به حکمرانی اصفهان
 مأمور شد . مجیر شخصی خودخواه بود با شعرای آنجا معارضه کرد
 و اصفهان را هجا گفت . این شاعر استاد خود خاقانی را نیز هجو کرد
 و عمل او را باید مکافات عمل خاقانی دانست که استاد و ولینعمت خود ،
 ابوالعلاء گنجوی را هجا گفته بود .

مجیرالدین از قصیده سرایانی است که در مدح مبالغه کرده و
 صنایع بدیعی و مضامین دقیق در سخن بکار برده است . روح بدبینی و غرور ، از
 اشعارش پیداست و خود را در علم و فضیلت استاد بیما نند و بالاتر از همه میدانند :
 شام که شده است گردن دهر از گوهر نظم من - م - زین
 سنگ سخن از مجره بگذشت تا یافت ز طبع من - ف - لاخن
 قومی شده از ضلالت و جهل معیوب تبار و ننگ برزن
 نه هاون دارویند و هستند پربانگ و میان تهی چوهاون ..

دیوان مجیر قریب پنجهزار بیت، دارای قصائد عالی و غزل‌های
 نغز و لطیف است. قصیده زیر از زمره بهترین اشعار اوست:
 باد صبحست که مشاطه جعد چمن است
 یا دم عیسی پیوند نسیم سمن است
 نکبت نافه مشگ است نه نافه است و نه مشگ
 اثر آه جگر سوخته‌ای همچو من است
 نفس سرد سحر گرم رو از بهر چراست
 یادم آمد ز پی آنکه رسول چمن است
 یارب این شیوه نوچیست که از جنبش باد
 طره لاله پر از نافه مشگ ختن است
 باد با دست تھی بر سر خس تاج نهست
 ابر با دامن پر بر در گل نوبه زن است
 خرقة مجروح کند از سر حالت گل و صبح
 کاین بر آن عاشق و آن بر دم این مفتن است
 وفات مجیر بین سالهای ۵۸۶ تا ۵۹۴ در تبریز اتفاق افتاده و در
 مقبرة الشعراء مدفون است .

ظاهر فاریابی ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد در قریه
 فاریاب از نواحی جوزجان بلخ ولادت یافت و
 روزگار جوانی او در فاریاب و نیشابور به تحصیل علم و ادب و کسب
 معرفت در حکمت و نجوم گذشت و پس از آن بشاعری پرداخت و برای
 تحصیل معیشت و عرضه نمودن اشعار ابتدا باصفهان رفت و بخدمت
 صدرالدین خجندی رسید و از آنجا بعراق آمد سپس باذربایجان سفر
 کرد و بخدمت اتابک قزل ارسلان پیوست . با توجه باین اشارات

معلوم میشود که ظهیر بسیاری از امراء و سلاطین زمان خود را مدح گفته است .

ظهیر فاریابی پیرو سبک انوری بود و سخنش بروانی و شیوایی ممتاز و قدرت او در مدح بسیار است . در قصیده با آوردن مضامین لطیف و خلق معانی بدیع ، مبالغه‌های عجیب نموده است چنانکه در مدح قزل ارسلان گوید :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
بعضی از سخن سنجان ظهیر را برتر از انوری دانسته‌اند و علت شهرتش هجویه‌ایست که شاعری درباره جامی شاعر قرن نهم ساخته و او را دزد دیوان ظهیر فاریابی نامیده است :

ای-باد صبا بگو بجای	آن دزد سخنوران نامی
بردی سخنان کهنه و نو	از سعدی و انوری و خسرو
اکمون که سر حجاز داری	و آهنگ حجاز سازداری
دیوان ظهیر فاریابی	در کعبه بدزد اگر بیایی

شهرت ظهیر فاریابی بغزلیات اوست که در پروراندن معانی، لطف ذوق بخرج داده و در غزل اصلاحاتی نموده است. مانند غزل زیر:

کی توان تسخیر کردن عمر بی بنیاد را
عشق می‌خواهد ستونی در بنای کارخویش

خوب پیدا کرد اندر بیستون فرهاد را
صدمه‌های عشق را کی بلهوس دارد قبول

کسی شناسد طفل قدر سیلی استاد را
ابیات زیر از بهترین اشعار ظهیر فاریابی در شکایت از روزگار است:

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
 در حق او گمان ثبات و بقا خطاست
 مشکل تر اینکه گر بمثل دور روزگار
 روزی دومهلنی دهدت گوئی آن بقاست
 نی نی که در زمانه تو مخصوص نیستی

بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست
 ظهیر در تبریز بسال ۵۹۸ فوت کرده و در مقبرة الشعراء مدفونست.

حکیم جمال الدین الیاس بن یوسف نظامی از
 استادان بزرگ و از ارکان مهم شعر فارسی

نظامی

است. نظامی در حدود سال ۵۳۵ در شهر گنجه که در آن زمان یکی از
 بلاد مهم ایران بشمار میآمد متولد شد و پس از تحصیل علم و ادب
 بشاعری پرداخت و بجز سفری که بحج کرده از مولد خود خارج نشده
 است. اشعار و مدایح رادرزاد گاه خود میسرود و بخدمت اتابکان آذربایجان
 و ابوالمظفر اخستان میفرستاد و بنابعد عوت اتابک قزل ارسلان فقط یکبار
 بتبریز سفر کرده است.

نظامی مذهب سنت داشت و در عقاید خود متعصب بود و مفاخره
 و خودستائی و اظهار فضل و بدبینی و شکایت از مجهول ماندن مقام خود،
 از اشعارش پیدا است:

ملك الملوك فضلہ بفضیلت معانی زمی و زمان گرفته بمثال آسمانی
 نفس بلند صوتم جرس بلند صیتم قلم جهان نوردم علم جهان ستانی

نظامی که برای امرار معاش مجبور بمدیحه سرائی و شاعری بود،
 هیچگاه در مدح مبالغه نکرده و مناعت و بزرگ منشی را از دست نداده
 و اشعار نغز در پند و اندرز و حکمت سروده است.

نظامی از شاعران معاصر خود تنها با خاقانی ارتباط داشت و در
رثاء خاقانی گوید :

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

تذکره نویسان سال وفات نظامی را بین ۵۹۷ تا ۶۱۴ نوشته اند
و مدفن او در گنجه است.

نظامی دیوان مفصلی داشته که اکنون مقداری
آثار و سبک نظامی

از آن باقیست و شهرت نظامی بسبب خمسة
یا پنج مثنوی است که شامل بیست و هشت هزار بیت است: «مخزن الاسرار،
خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه»

۱ - مخزن الاسرار - در عرفان و مطالب اخلاقی و بتقلید حدیقه

الحقیقه سنائی در حدود سال ۵۷۰ سروده شده و نظامی آن را در بیست مقاله
نظم کرده است. با این تفاوت که سنائی، مسائل عرفانی را در ضمن حکایات
گنجانده و مطلب علمی را تا حدی در خور فهم عموم بیان نموده ولی نظامی
با آوردن تعبیرات دقیق، گاهی سخن را پیچیده و دشوار ساخته است.

ابیات شیوا در حکمت و توحید و موعظه و نکوهش ستم و
ستمکاری و ترغیب بزهد و نیکوکاری، بمخزن الاسرار لطف خاصی
بخشیده و روح با عظمت نظامی را نمایان ساخته است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ما بتوقائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوند نی	تو بکس و کس بتو مانند نی
آنچه تغیر نپذیرد توئی	آنکه نمرده است و نمیرد توئی
ماه مه فانی و بقا بس تراست	ملك تعالی و تقدس تراست

۲ - خسرو شیرین - از داستانهای دوره ساسانی است که نظامی بسال ۵۷۶م آنرا بپایان رسانده وبا استعمال کنایه واستعاره وتکرار مطالب وآوردن مضامین وتعیرات دقیق، شاخ وبر گهائی بر اصل داستان افزوده است .

اگرچه نظر و هدف نظامی در خسرو شیرین ، داستان سرائی و شرح عشقبازی خسرو با شیرین کنیزك ارمنی است ، لیکن گاهی در ضمن داستان، رشته سخن را به پند واندرز می کشاند و ابیات نغز وشبوا در بی اعتباری جهان وناپایداری خوشی و کامرانی می سراید:

چه خوش باغیست باغ زندگانی	گر ایمن بودی از باد خزانی
چه خرم کاخ شد کاخ زمانه	گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این کاخ دل آویز	که چون جا گرم کردی کویت خیز
یک امروز است ما را نقد ایام	بر او هم اعتمادی نیست تا شام
بیا تا یک دهن پر خنده داریم	یک امشب را بشادی زنده داریم

۳ - لیلی ومجنون - از داستانهای عربی ووصف عشقی سوزناک است. چون در این مثنوی تنوع نیست ووصف مناظر، منحصر به بیابان شنزار بی آب وعلف وشتر و دو کجاوه میباشد، از اینرو داستان لیلی و مجنون نسبت بسایر مثنویهای نظامی، چندان جالب نیست .

نظامی لیلی ومجنون را در سال ۵۸۴ بفرمان ابوالمظفر اخستان در چهار هزار بیت سروده وبشروان فرستاده است .

۴ - هفت پیکر - این منظومه که بههرامنامه معروفست از بهترین مثنویهای نظامی وشرح سرگذشت بهرام ازدوران کودکی تا سلطنت وعیش وعشرت پادشاه ساسانی است . بهرام هفت قصر داشته ودر فصول مختلف دریکی از آن قصرها خوشگذرانی میکرده است. نظامی در وصف مناظر طبیعی وشکار بهرام وعشقبازیهای او، مهارت بخرج داده و داستان بدیعی بوجود آورده است.

این مثنوی بسال ۵۹۳ بنام علاءالدین کرب ارسلان که حاکم
مراغه بوده سروده شده، چنین آغاز میشود :

ای برآرنده سپهر بلند انجم افروز وانجم پیوند

۵ - اسکندرنامه - نظامی این مثنوی را دو قسمت کرده: اول
شرفنامه، دوم اقبالنامه. در قسمت اول، نظامی شرح زندگی اسکندر و
فتوحات او را داده و در قسمت دوم اسکندر را حکیم و پیامبر معرفی کرده
است. نظامی اسکندرنامه را ببحر متقارب، یعنی وزن شاهنامه بنظم
کشیده که با مقایسه شاهنامه با اسکندرنامه، قدرت و مهارت فردوسی
از حیث لفظ و معنی بر نظامی، کاملاً روشن میشود.
اسکندرنامه با این بیت آغاز میشود.

خدایا جهان پادشاهی تراست زما خدمت آید خدائی تراست

آمدن اسکندر ببالین دارا پس از زخم خوردن شاه کیانی بدست
دو نفر از سرداران ناسپاس وی، از بهترین قسمت های اسکندرنامه است:
چو در مو کب قلب دارا رسید ز مو کب روان هیچکس را ندید
تن مرزبان دید در خاک و خون کلاه کیانی شده سرنگون
سلیمانی افتاده در پای مور همان پشه ای کرده بر پیل زور
بهار فریدون و گلزار جم بیاد خزان گشته تاراج غم
نسب نامه دولت کیقباد ورق بر ورق هر سوئی برده باد
سکندر فرود آمد از پشت بور درآمد ببالین آن پیل زور
ببالین گه خفته آمد فراز ز درع کیانی گره کرد باز
سر خسته را بر سران نهاد شب تیره بر روز رخشان نهاد
فرو بسته چشم آن تن خوابناک بدو گفت بر خیز از این خون و خاک
رها کن که درمن رهایی نماند چراغ مرا روشنائی نماند

سر سروران را رها کن ز دست تو مشکن که ما را جهان خود شکست
نگهدار دستت که داراست این نه پنهان چو روز آشکار است این
زمین را منم تاج و تارک نشین مجنبان مرا تا نجنبند زمین
زمان من اینک رسد بی گمان رها کن بخواب خوشم یک زمان
اگر تاج خواهی ربود از سرم یکی لحظه بگذار تا بگذرم
بعد از نظامی شعرا بساختن خمسه بتقلید او پرداخته و قریب
بیست و پنج نفر در این میدان قدم گذارده اند ، لیکن هیچیک بیای نظامی
نرسیده اند بجز «مکتبی» که لیلی و مجنون را بهتر از همه ساخته است.
نظامی دیوانی شامل قصائد و غزلیات و قطعه داشته که اشعاری
پراکنده از آن باقیست .

نظامی در شعر ، سبک و شیوه خاصی دارد و هنرش در ساختن
داستانهای بزمی است که اغلب روان و محکم است مانند ابیات زیر -
که در ظلمت و درازی شب هجران سروده:

چه افتاد ای سپهر لا جوردی که امشب چون دگر شبها نگردي
نه زین ظلمت همی یابم امانی نه از نور سحر بینم نشانی
مرا بنگر چه غمگین داری ایشب ندارم دین اگر دین داری ایشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز مرا یا زود کش یا زود شو روز
بخوان ای مرغ اگردادی زبانی بخند ای صبح اگرداری دهانی
اگر کافرنهای ، ای مرغ شبگیر چرا بر ناوری آواز تکبیر ؟

نظامی آنگاه که تکرار معنی میکند و باستعاره و کنایه سخن
میگوید و برای پیدا کردن معانی و مضامین دقیق خیال بافی مینماید سخنش
مبهم و پیچیده و خالی از لطف میشود :

تحفه اول کالفش نقش بست بر در محجوبه احمد نشست
 حلقه حار را کالف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد
 لاجرم او یافت از آن میم ودال دایره دولت و حظ کمال
 از ابتکارات نظامی آنست که هر وقت سخن اقتضای میکند، مطالبی را
 در اخلاق و پند و اندرز تذکر میدهد و تأکید میکند که تنها دانستن
 این پندها کافی نیست بلکه باید آنها را بکار بست تا به نتیجه
 مطلوب رسید.

دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز
 چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش
 کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر
 لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد
 مناظره خسرو با فرهاد، یکی از قطعات نغز و شیوای نظامی در
 مثنوی خسرو شیرین است:

نخستین بار گفتش از کجائی بگفت از دار ملک آشنائی
 بگفت آنجا ز صنعت در چه کوشند بگفت انده خرنده و غم فروشند
 بگفتا جان فروشی از ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست
 بگفت از دل شدی عاشق بدینسان بگفت از دل تو میگوئی من از جان
 بگفتا عشق شیرین بر تو چو نیست بگفت از جان شیرینم فرو نیست
 بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک بگفت آنگه که باشم مرده در خاک
 بگفتا گر کند چشم ترا ریش بگفت این چشم دیگر دارمش پیش
 بگفتا گر بخواهد هر چه داری بگفت این از خدا خواهم بزاری

مهارتی که نظامی در سرودن پنج گنج بکار برده است باعث شد
 از طرفی آثار او مورد تقلید شعرا قرار گیرد و این تقلید در تمام ادوار

ادبی ادامه یابد و از طرف دیگر این شاعر عالیقدر دوستانداران متعصبی بدست آورد که در برابر سخنوری او گویندگان دیگر را یکباره انکار کنند و همه اشعار او را کامل و خالی از هر نقص انگارند و نظامی را باستانی مسلم سخن بستایند.



در این دوره شعرای دیگری در خراسان بودند که مهمترین آنها عبارتند از **عمادی شهر یاری** مداح طغرل دوم سلجوقی **مهرستی گنجوی** معروفترین زنیست که بزبان فارسی شعر گفته و ملازم دربار سنجر بود و جز رباعیات و قطعه هائی در هجو و هزل شعر عمده ای از او باقی نمانده است. این رباعی نغز از اوست.

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم در دیده بجای خواب آبی بینم
وانگه که چونر گس تو خواهم ببرد آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

قوامی رازی در دربار سلاجقه عراق میزیست و مداح ابوالقاسم در گزینی وزیر سلطان سنجر بود. **موفق الدین ابوطاهر خاتونی** جزو دبیران ملک شاه و منشی مخصوص زوجه محمد بن ملک شاه بود.

رشیدی سمرقندی معاصر مسعود سعد و از اشعار او اندکی در دست است. **سوزنی سمرقندی** در هجا و هزل توانا بود. **رضی الدین نیشابوری** که ارسلان شاه طغرل سلجوقی را مدح گفته است.

از شعرای آذربایجان **فلکی شیروانی** است که معاصر خاقانی بود و در ۷۷۷ وفات یافته. **ابوالعلاء گنجوی** استاد خاقانی و **اثیر الدین اخسیکتی** که اشعار کمی از ایشان باقی مانده است.

شعراى متصوف

در دوره غزنویان تصوف رونقى نداشت . ابوسعید ابوالخیر که عالم و عارف اجتماعى بود و پیروان زیادى داشت با طغرل و دیگر سران سلجوقى ملاقاتها کرد و آنها را بقیام علیه سلطان مسعود تحریک نمود. پس از استقرار سلاجقه کار متصوفه بالا گرفت : طغرل نسبت بصوفیه احترام مى کرد و خواهجه نظام الملک بآن طایفه اعتقادى تمام داشت. از این تاریخ، تصوف در خراسان پیشرفت نمود و بقول خودشان عرفان از خانه بیازار آمد.

از آغاز کار سلاجقه ، نفوذ تصوف و عرفان در شعر شروع شد و هر روز بیشتر و عمیق تر گردید بطوریکه در قرن ششم، قسمت اعظم اشعار، ساخته و پرداخته فکر عرفانى است. زیرا تصوف مذهب دل است و شعر زبان دل و هیچ چیز طبیعى تر و مناسب تر از این نیست که احساسات قلبى با زبان خود بیان گردد. بر اثر سازش شعر و افکار صوفیانه از طرفى شعر زبان فارسى رونق یافت و شاهکارهائى بوجود آمد. از طرف دیگر، چون صوفیه برخلاف علمای دین از تقرب بسلاطین و صاحبان زور و زور و بد گوئى و تکفیر و آزار خلق دورى میکردند و در نزاع و اختلاف مذهبى داخل نشده با همه بمهر و صفا رفتار مى نمودند بهمین جهت ، علاقمندى مردم بایشان بیش از علما و فقها بود. از این رو گویند گان عارف، که با ایجاد آثار گوناگون در نظم و نثر سخن را در خور فهم عوام نموده و از نزدیکی بصاحبان قدرت خوددارى کرده اند ، در این کتاب از دیگران جدا و ممتاز شده و بحث زیر بذکر نام و آثار مشایخ بزرگ این عصر اختصاص یافته است :

ابوسعید ابوالخیر

وفات در ۴۴۰

شیخ ابوسعید در مهنه از نواحی خاوران خراسان

بسال ۳۵۸ هجری متولد شد پس از تحصیلات

مقدماتی و کسب فیض از مشایخ معروف آن

زمان، درس‌لک عرفا وارد گردید و بدستگیری و ارشاد مردم پرداخت .

محمد منور نوۀ شیخ ابوسعید، کتابی در شرح صفات و مقام

عرفانی او بنام «اسرار التوحید» نوشته و از نفوذ کلام و خوش رفتاری و روش

تعلیم و ارشاد و کرامات ابوسعید، حکایاتی نقل کرده است.

شیخ ابوسعید مورد احترام عامۀ مردم از عوام و خواص بود و

خواجه نظام‌الملک وزیر مقتدر سلجوقیان نسبت بوی اعتقادی تمام داشت

و بر اثر نفوذ معنوی شیخ، بایجاد خانقاه‌ها در بلاد مختلف اظهار علاقه

فراوان می‌کرد و صوفیه را بمال و خیرات می‌نواخت و می‌گفت:

«من هر چه یافتم از شیخ ابوسعید یافتم».

شیخ ابوسعید نسبت بشعر علاقمند بود . رباعیات و قطعاتی عارفانه

از او نقل شده که نماینده افکار عرفانی و متضمن نصایح سودمند است :

راه تو بهر قدم که بویند خوش است وصل تو بهر سبب که بویند خوش است

روی تو بهر دیده که بینند نکوست نام تو بهر زبان که گویند خوش است

غازی (۱) بره شهادت اندرتک و پوست

غافل که شهید عشق فاضل‌تر از اوست

در روز قیامت این بدان کسی ماند

کاین کشته دشمن است و آن کشته دوست

خواهی جو خلیل کعبه بنیاد کنی دل را بنماز و طاعت آباد کنی

روزی که هـزار بنده آزاد کنی به زان نبود که خاطری شاد کنی

ای روی تو مهر عالم آرای همه وصل تو شب و روز تمنای همه

گربا دگران به از منی وای به من و ربا همه کس همچو منی وای همه

۱- غازی = جنگجو

باباطاهر از اهل همدان ومورد احترام خاص و
 باباطاهر عریان عام بود. وقتی طغرل سلجوقی بهمدان بملاقات
 باباطاهر آمد از اسب پیاده شد ودست او را بوسید این نکته میرساند
 که زهد و بی اعتنائی ومقام معنوی وی مورد ستایش و جالب احترام
 بوده است.

باباطاهر عقاید عرفانی را درعلم ومعرفت و ذکر وعبادت و وجد
 ومحبت، در ضمن کلمات قصار بعربی بیان کرده و دو بیتی هائی که از
 باباطاهر بلهجه لری باقیمانده بهترین معرف دروحد بلند و علوهمت اوست.
 دو بیتی یا ترانه باقیمانده اشعار ۱۲ هجائی دوره ساسانی است
 که در بعد از اسلام به «فهلویات» معروف شد تمام روستائیان ایران با این
 وزن آشنائی دارند و احساسات خود را در ضمن دو بیتی ظاهر کرده
 ومیکنند. باباطاهر نیز شور درونی واشتیاق و سوز و گداز بی آرایش
 خود را در لهجهای شبیه بزبان لری بصورت دو بیتی بیان کرده است.

خوشا آنون که از پا سر ندوند	میان شعله خشک و تر ندوند
کنشت (۱) و کعبه و بتخانه ودیر	سرائی خالی از دلبر ندوند
بوره سوته دلان (۲) گرد هم آئیم	سخن واهم کریم (۳) غمها گشائیم
ترازو آوریم غمها بسنجیم	هر آن سوته تریم سنگین تر آئیم
اگر دل دلبر و دلبر کدومه	و گر دلبر دلو دل را چه نومه
دل و دلبر بهم آمیته وینم (۴)	ندونم دل که و دلبر کدومه

خواجہ عبداللہ انصاری بسال ۳۹۶ درهرات متولد

خواجہ عبداللہ انصاری شد. از دوران کودکی علاقه بتحصیل و درک

وفات در ۴۸۱

حقیقت داشت وبهمین جهت درعلوم زمان خوداز

فقه و کلام و فلسفه سرآمد شد و درشعر فارسی و عربی طبعی توانا

۱- کنشت = کنیسه - کلیسا ۲- سوته دلان = سوخته دلان

۳- واهم کریم = باهم کنیم ۴- آمیته وینم = آمیخته بینم

داشت و در تصوف بمقام مراد رسید و بعرفان جنبه علمی داد. از کتابهای مشهور او بزبان عربی، رسالاتی است بنام « منازل السائرین و ذم الکلام و انوار التحقیق ». و رساله‌هایی بفارسی به نشر موزون دارد مانند نصایح، زاد العارفين، رساله دل و جان و محبت نامه.

عبدالله انصاری کتاب طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲) را بزبان هروی املاء کرد و یکی از میریدانش نوشت. جامی شاعر و عارف قرن نهم آن را بفارسی ترجمه کرد و شرح حال عارفان دیگر تازمان خود را بدان افزود و این کتاب را « نفحات الانس » نامید.

مشهور ترین اثری که بخواجه عبدالله انصاری نسبت می دهند « مناجات نامه » است به نشر مسجع شبیه گلستان سعدی. در تعلق مناجات نامه بخواجه عبدالله انصاری تردید است زیرا نشر مسجع در آن زمان معمول نبوده مگر اینکه معتقد شویم که خواجه عبدالله انصاری از مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری متأثر شده و نخستین کسی است که در زبان فارسی نشر مسجع نوشته است.

از : مناجات نامه

« ای عزیز در رعایت دلها کوش و عیب کسان میپوش و دل بد دنیا مفروش، بدانکه خدا بتهائی در ظاهر کعبه بنا کرده که او از سنگ و گل است و در باطن کعبه ای ساخته که از جان و دل است، آن کعبه ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه نظر گاه رب جلیل است، آن کعبه منظور نظر مؤمنان است و این کعبه نظر گاه خداوند رحمن است، آن کعبه حجاز است و این کعبه راز است، آن کعبه انصاف خلایق است و این کعبه عطای حضرت خالق است، آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمام، آنجا مروه و عرفاتست و اینجا محل نور ذات، حضرت محمد مصطفی (ص) آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو این کعبه را از اصنام (۱) هوی و هوس پاک گردان »



اگر بهوا پری مگسی باشی، اگر بر آب روی خسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی. روز گاری او را می جستم خود را می یافتم، اکنون خود را

۱- اصنام = جمع صنم یعنی بت

می جویم اورا می یابم.
 عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
 تا کرد مرا تہی و پر کرد ز دوست
 اجزای وجودم همگی دوست گرفت
 نامی است ز من بر من و باقی همه اوست
 « حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم » متخلص

سنائی

سنائی در نیمهٔ دوم قرن پنجم در غزنین ولادت یافت و پس از تحصیل علم و ادب در عنقوان جوانی بشاعری پرداخت و روی بدربار سلاطین نهاد و بدستگاه غزنویان راه جست و مداح بهرامشاه بن مسعود (۵۱۱ - ۵۵۲) غزنوی گردید و با امرا و سلاطین و دانشمندان عصر خود نیز رابطه داشت. بطوریکه معروفست دیوانه‌ای او را مسخره و تحقیر کرد و تحولی در فکر و عقیدهٔ او ایجاد نمود و او را بعزت و گوشه نشینی و بحلقهٔ درویشان درآورد. بطور تحقیق سنائی در اثر تجارب و سیر در آفاق و انفس و معاشرت با سالکان طریقت متوجه شد که مدح مایهٔ آرایش خرد و هجو موجب خفت است.

مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد هجتوش چرا کنم که بفرسایدم زبان
 سنائی بعد از گوشه نشینی و ترک جاه و مقام دنیائی، راه کعبه پیش گرفت و بعد از بازگشت مدتی در بلخ بسر برد و از آنجا بمر و ونیشابور رفت و در حدود سال ۵۱۸ بغزنین مراجعت نمود.

از این پس سنائی تا پایان عمر، ترک علائق مادی کرد و گوشه نشین شد و در سلك اهل طریقت در آمد و بازماندهٔ عمر خود را بگفتن اشعار عرفانی و پند و اندرز گذراند.

سنائی مذهب شیعه داشت و از دوستان صدیق آل علی و خاندان پیغمبر بود با اینحال سه خلیفهٔ اول و ائمهٔ سنت و جماعت را مدح گفته و در مسائل دینی تعصبی نداشته است.

سال وفات سنائی را بین سالهای ۵۳۵ تا ۵۴۰ نوشته‌اند . مقبره او در غزنین زیارتگاه خاص وعام است.

دیوان سنائی قریب سیزده هزار بیت از قصیده، غزل ، قطعه و رباعی دارد که قسمتی از آن را در مدح بهرامشاه گفته و محصول ایام جوانی اوست و تأثیر سبک فرخی و مسعود سعد در قصاید وی پدیدار است و اشعاری که در مدح، بتقلید قدما سروده ، لطف ذوق و رقت معنی ندارد .

اهمیت سنائی پس از آنکه بسرودن اشعار عرفانی پرداخته نمایان شده است . پیش از سنائی شعرای متصوف، تنها بشرح سوز و گداز درونی خویش اکتفا کرده اند ولی سنائی در بیان رموز و اصول تصوف کوشیده و بمسائل مختلف علمی و فلسفی و دینی توجه داشته است و توان گفت بهترین نمونه اصول تعلیمات صوفیه کتاب «حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ» است که آن را در سال ۵۲۵ در ده باب پایان رسانده است.

سنائی در معارف اسلامی سرآمد بود ، مضمون قرآن و ادبیات عرب را خوب میدانست و باینجهت بیانش در حدیقه ، عالمانه است و احادیث و آیات قرآن را ضمن حکایت بکنایه مورد استناد قرار داده است.

ابلهی دیدد اشتیری بچرا	گفت نقشت همه کجست چرا؟
گفت اشتر که اندرین پیکار	عیب نقاش میکنی هشدار
در کثری من مکن بعیب نگاه	تو ز من راه راست رفتن خواه
لطف او ، بی نوا نوازنده	قهر او نازنین گدازنده
ناکسان را بلطف خود کس کرد	خاک را قبله مقدس کرد

حدیقه الحقیقه از جمله آثار با ارزشی است که در ادبیات فارسی تأثیر فراوان داشته و در ظهور منظومه‌هایی چون تحفه العراقرین خاقانی

و مخزن الاسرار نظامی تأثیر مستقیم کرده است و مولوی از شیوه حدیقه
در ساختن مثنوی پیروی کرده و گوید:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
در جای دیگر فرماید:

ترك جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام
سنائی ، مثنوی دیگر دارد بنام « **سیر العباد الی المعاد** » که در
بیان مراحل کمال و اصول تعلیمات اخلاقی صوفیه است و در آن کتاب
درباره خلقت انسان و عقل و فکر که معراج روح است بحث مفصلی
نموده : بشر همیشه آرزومند بود که بتواند پرواز کند و از اسرار عالم
بالا که خداوند بفرمان خود ، این جهان را میگرداند آگاه شود. در
نظر سنائی روح مسافری است که پس از ریاضت و تهذیب اخلاق بمقصود
نائل میشود و خود را خدا میبیند :

ای پرواز بر پریده بلند	خویشتن را رها شمرده ز بند
باز پر سوی لایجوز و یجوز	رشته در دست صورتست هنوز
خود بخود ره فرا نداند کس	رهبر شخص وحدت آمد و بس
رهنمای تو آنکه آن نور است	نیک نزدیک لیک بس دور است
او رهاند ترا ز فکر خویش	او رساند ترا بفطرت خویش

مثنوی دیگر سنائی « **طریق التحقیق** » بوزن حدیقه الحقیقه است
که در سیر و سلوک میباشد مثنویهای دیگری مانند کارنامه بلخ و عشق نامه
و عقل نامه و عفونامه بوی نسبت داده اند .

سنائی ، قصایدی در پند و اندرز دارد که قصیده زیرا از زمره بهترین
قصاید اوست:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا

بهر چه از راه دور افتی چه کفر آنحرف و چه ایمان
 بهر چه از دوست و امانی چه زشت آنجا و چه زیبا
 ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
 تو خود می پند ننیوشی از این گویان نا گویا
 گر امروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
 و گر نه تف این آتش ترا هیزم کند فردا
 چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب
 چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
 بحکمت جامه‌ای نو کن ز بهر آن جهان ورنه
 چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
 گر از زحمت همی ترسی ز نااهلان ببر صحبت
 که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا
 رباعیات و قطعات پندآمیز سنائی ، بهترین راهنمای آدمی است
 وشاعر گرانمایه ایران داروی تلخ نصیحت را بشیوه خاص خود بکام همگان
 شیرین ساخته و قطعه زیر در نکوهش میخواری، بسیار نغز و لطیف است:
 نکند دانا مستی نخورد عاقل می
 در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
 چه خوری چیزی کز خوردن آنچه ترا
 نی چنان سرو نماید بنظر سرو چو نی
 گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او
 و رکنی عریده گویند که او کرد نه می
 فریدالدین محمد عطار ، بزرگترین عارف
 و شاعر ایران در نیمه اول قرن ششم در نیشابور
 متولد شد و ایام جوانی را بتحصول علم و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس
 گذراند تا در عرفان سرآمد شد.

عطار

عطار داروخانه‌ای در نیشابور داشت که علاوه بر دارو فروشی بیماران را هم معالجه میکرد و بدان جهت تخلص عطار اختیار نموده است.

بداروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبض مینمودند عطار برسم سالکان طریقت مسافرت‌های زیادی کرده: ماوراءالنهر، عربستان، دمشق، مصر و هند را دیده و با مشایخ و عرفای آن عصر ملاقات کرده و از سیر آفاق و انفس، بفیض معنوی رسیده است. درباره سال وفات او اختلاف قول بسیار است که از سال ۵۸۶ تا ۶۲۷ نوشته‌اند و اغلب تذکره نویسان سال ۶۲۷ را ترجیح داده و تصریح کرده‌اند که عطار بدست مغولی کشته شد. قبر وی در نیشابور زیارتگاه اهل طریقت است:

عطار بکثرت اشعار و تألیفات مشهور است آثار و سبک عطار و بعدد سوره های قرآن یعنی ۱۱۴ کتاب از نظم و نثر بوی نسبت داده‌اند که پاره‌ای از آنها موجود و باقی از بین رفته است:

مقابل عدد سوره کلام نوشت سفینه‌های عزیز و کتابهای گزین
ارمشهورترین آثار وی کتابی است بنثر فارسی بنام تذکره الاولیاء
در شرح حال ۹۶ تن از بزرگان صوفیه. این کتاب از شاهکارهای زبان فارسی و بهترین نمونه سبک انشای عرفانی میباشد دیوان قصاید و غزلیات و رباعیاتش شامل شش هزار بیت درمطالب عرفانی و پند و حکمت است، که درغزل فرید و عطار تخلص مینمود.

مثنوی «منطق الطیر» قریب پنجاهار بیت دارد و در سال ۵۷۳ آن را پایان رسانده، در این کتاب راه وصول بحقیقت را از زبان مرغان

چنین بیان میکند: «مرغان در طلب شهریار خود، هفت وادی (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فنا) را پیمودند و بسیاری از آنان بعلتهای گوناگون از پای درآمدند، آنگاه بسیمرغ رسیدند در حالیکه بیش از سیمرغ نبودند»

هم ز عکس روی سیمرغ جهان چهره سیمرغ دیدند آنزمان
چون نگه کردند این سیمرغ زود بیشک این سیمرغ آن سیمرغ بود
مثنویهای اسرارنامه، الهی نامه، مصیبت نامه، خسرو نامه، مختار نامه،
جواهر نامه و شرح القلب از عطار است و مثنویهای مظهر العجایب،
لسان الغیب، بی سر نامه، پند نامه و هیلاج نامه و چند مثنوی دیگر را
بوی نسبت میدهند.

موضوع اشعار عطار همه مربوط بمضامین عرفانی است:

گر صد هزار قرن همه خلق کائنات فکرت کنند در صفت عزت خدا
آخر بعجز معترف آیند کای اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما
جائی که آفتاب بتابد ز اوج عز سرگشتگی است مصلحت ذره در هوا
و آنجا که بحر نامتناهی است موجزن شاید که شب نمی نکند قصد آشنا
در مثنوی، مطالب عرفانی و پند و اندرز را بصورت حکایت و تمثیل
بیان کرده و گاهی با حدیث و آیات قرآنی نیز اشاره نموده است:

بو سعید مهنه در حمام بود قائمش کفتاد مردی خام بود
شوخ شیخ آورد تا بازوی او جمع کرد آن جمله پیش روی او
بعد از آن پرسید ای شیخ جهان که جوانمردی چه باشد در جهان
گفت شوخ خلق پنهان کردندست بیش چشم مردمان ناوردن است
عطار از بزرگترین شعرای متصوف ایران است. کلام ساده و
گیرایش که باشور عشق همراه است همواره عارفان و سالکان طریقت
را بجانب مقصود و حقیقت رهبری کرده و استادی و توانائی او را در زبان

و شعر عرفانی مسلم ساخته است چنانکه مولوی در ساختن مثنوی از شیوه عطار پیروی کرده و او را از هر حیث برتر و بالاتر از خود دانسته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم
در جای دیگر گفته است:

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطّارم

نثر قرن پنجم و ششم

قرن پنجم و ششم از حیث رواج و پیشرفت نثر فارسی یکی از ادوار بسیار مهم ادبی است و در این عصر کتب و آثار گوناگون بزبان فارسی نوشته شده است.

در آغاز قرن ششم بیشتر کتابها، بهمان سبک ساده و روان و بی‌پیرایه قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نگارش می یافت و در برخی کتب هم، سبک تازه‌ای دیده میشد که قریب دوست و پنجاه سال در ایران رواج پیدا کرد و کتابهای متعددی بدان سبک نوشته شد. از اختصاصات شیوه جدید، زیاده روی در استعمال لغات تازی و آوردن ترکیبات زبان عربی بود و آیات قرآنی و احادیث و اشعار و جمله‌های عربی بحد افراط در نثر زبان فارسی بکار میرفت. در این دوره قاضی حمیدالدین بلخی متوفی ۵۵۹ هجری بتقلید بدیع الزمان همدانی و حریری «مقامات» خود را در سال ۵۵۱ هجری بنثر مسجع و ترکیبات و مفردات زبان عربی را بکاربرد و مکررات و مترادفات را معمول کرد که این شیوه در دوره‌های

بعد، در بین نویسندگان رایج و متداول گردید.

نکته مهمی که ذکر آن لازمست علاقمندی نویسندگان و بنوشتن آثار گوناگون بزبان فارسی است و با وجود توسعه مدارس و تدریس ادبیات عرب، کتب بسیاری در تفسیر و تاریخ و فقه و فلسفه و علوم، در ایندوره بزبان فارسی تألیف شده است. لیکن لغات عربی و نفوذ قواعد دستوری زبان عرب در آنها فراوان است.

علت رواج و نفوذ زبان عربی در زبان فارسی آنستکه اولاً زبان علم و دین عربی بود. ثانیاً سلجوقیان سیاست مذهبی داشتند و بطرفداری از دین تظاهر میکردند. ثالثاً نهضت شعوبیه ضعیف شده و جای خود را بتصوف داده بود.

نثر صوفیه بدو دوره تقسیم میشود: نخست دوره تألیفات ساده که مشایخ صوفیه برای تعلیم مریدان و آشنائی ایشان به آداب تصوف و سیر و سلوک، مقاصد خود را بسیار ساده و عوام فهم بیان نموده اند. برای اثبات عقاید و بیان افکار، از آیات قرآنی و احادیث و اخبار، کمک گرفته اند. در این دوره فلسفه در تصوف نفوذ ندارد و کتب فارسی صوفیه، در نهایت سادگی و زیبائی و حسن تأثیر نوشته شده و از اصطلاحات تصوف که در آن بکار رفته، سبک خاصی بوجود آمده و رنگ شعری بخود گرفته است.

دوره دوم، تألیفات علمی صوفیه است که نویسندگان کوشش نموده اند مطالب عرفانی و دینی را با موازین عقلی اثبات نمایند. در این دوره علم کلام بتدریج رواج و توسعه مییابد و علاوه بر نفوذ زبان و لغات عرب، شیوه نثر از سادگی بابهام و پیچیدگی میل مینماید و برای فهم آن آثار، مطالعه و دانستن فلسفه و علم کلام و صرف و نحو عرب ضرورت پیدا میکند. خلاصه در این عصر، تصوف اساس علمی و فلسفی مییابد

وعقاید وافکار منظم‌تر میشود. ولی درهمه حال اختلاف نظر بین صوفیه وفلاسفه بحال خود باقیست.

در قرن پنجم وششم خدمت اسمعیلیه در رواج و پیشرفت زبان فارسی‌شایان ذکر است ونویسندگان این طایفه علاوه بر توجه بفلسفه واثبات عقاید وآراء خود با دلایل عقلی، برای تبلیغ واشاعه نظر خود بزبان ساده ودرخور فهم مردم، بیان مطلب کرده‌اند واغلب آثار خود را باشیوه روان ودلنشین فارسی برشته تحریر درآورده‌اند.

حاصل سخن آنکه در قرن پنجم وششم بیشتر کتب تاریخی، علمی، دینی، ادبی وآثار صوفیه واسمعیلیه مانند: مجمل التواریخ و القصص، تاریخ بیهق، تاریخ سیستان، راحة الصدور- تفسیر ابوالفتح رازی، النقض، سیاستنامه، قابوسنامه - اسرار التوحید، کیمیای سعادت، تذکرة الاولیاء، کشف المحجوب- زاد المسافرین، وجه‌دین. بهمان سبک بی‌پیرایه وروان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم نوشته شده و آثار دیگری مانند نوشته‌های رشید وطواط، چهار مقاله نظامی عروضی، کلیله و دمنه ابوالمعالی و التوسل الی التوسل بهاء‌الدین بغدادی که در استعمال لغات و ترکیبات زبان عربی افراط کرده‌اند و در آوردن آیات و احادیث و جملات و اشعار تازی زیاده‌روی نموده‌اند، مقدمه ایجاد سبک جدیدی است که موجب ظهور نثر مسجع و فنی مانند مقامات حمیدالدین بلخی گردید که قریب ۲۵۰ سال در نثر فارسی معمول و متداول بود. مهمترین کتب نثر ایندوره از اینقرار است:

۱- کتابهای تاریخی

فارسنامه- این کتاب از کتب بسیار معتبر زبان فارسی و از منابع مهم تاریخ ایران پیش از اسلام و جغرافیای سرزمین پارس است. مؤلف

آن ابن بلخی بروزگار سلطنت سلطان محمد سلجوقی مأمور خدمت در پارس شد و بنا بدستور سلطان سلجوقی بنگارش فارسنامه پرداخت. شیوه نثر این کتاب ساده و روان و در بعضی قسمتها دارای لغات عربی فراوان است. **مجمل التواریخ والقصص** - این کتاب در باره تاریخ عمومی و تاریخ ایران و شامل وقایع تاریخی تا سال ۵۲۰ هجری است که زمان تألیف کتاب میباشد. نثر این کتاب ساده و روان و بشیوه دوره سامانی است و در ذکر وقایع، حکایات و داستانهای نیز آورده شده است.

تاریخ سیستان - این کتاب از کتب معتبر فارسی و شامل دو قسمت متمایز از یکدیگر است: قسمت اول شامل وقایع و حوادث تا سال ۴۴۴ - ۴۴۵ است که بشیوه ساده و روان نگارش یافته و قسمت دوم عبارت از تاریخ تا سال ۷۲۵ میباشد که از حیث استعمال لغات و ترکیبات زبان عربی و آوردن استعاره و کنایه، بسبک نثر فنی و قرن هفتم است.

تاریخ بیهق (۱) - مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید البیهقی متوفی ۵۶۵ است که تاریخ بیهق را در ۵۶۳ نوشته. بیهقی از بزرگان علم و ادب بود و تاریخ بیهق از آثار مفید و سودمند زبان فارسی است که علاوه بر مطالب صحیح تاریخی و علمی و ادبی، از حیث نثر بسیار ساده و روان است و لغات و شواهد شعری از زبان عربی، در آن زیاد بکار رفته است.

راحة الصدور - مؤلف آن ابوبکر محمد راوندی (۲) از نویسندگان دربار سلاجقه بود و کتاب راحة الصدور را در تاریخ سلجوقیان بتشویق کیخسرو بن قلیچ ارسلان در سال ۵۹۹ نوشته است. این کتاب علاوه بر فوائد تاریخی دوره سلجوقی، دارای ارزش ادبی هم میباشد

۱ - **بیهق** نام قدیم ناحیه ایست در خراسان که سبزوار کنونی از شهرهای مهم آنست.

۲ - **راوند** نام شهری بود نزدیک کاشان.

و نام بسیاری از شعرا و اشعار ایشان، بجهاتی در آن ذکر شده است.

۲- کتابهای عرفانی و دینی

کشف المحجوب- این کتاب بوسیله ابوالحسن علی بن عثمان الهجویری غزنوی متوفی در حدود ۴۷۰ در بیان عقاید و شرح احوال مشایخ صوفیه نوشته شده است. کشف المحجوب قدیمترین تألیف صوفیه به نثر ساده و روان زبان فارسی و شامل تصوف و تحول آن از ظهور اسلام تا زمان مؤلف است و در شرح آداب و سیر و سلوک و فرقه‌ها و مشایخ صوفیه ارزش و اهمیت شایانی دارد.

اسرار التوحید - اسرار التوحید فسی مقامات شیخ ابو سعید ابوالخیر در حدود سال ۵۷۰ هجری، در شرح حال و کرامات و نامه‌ها و اشعار و وصایا و وفات ابوسعید ابوالخیر نوشته شده. مؤلف آن محمد بن منور نوه شیخ ابوسعید است. اسرار التوحید علاوه بر اهمیت تاریخی، مشتمل بر اطلاعات مفید جغرافیائی و نموداری از اوضاع اجتماعی آن عصر است و نام بسیاری از بزرگان و معاصران شیخ، بمناسبت‌هایی در آن ذکر شده است. نثر این کتاب بسیار روان و شیرین و یکی از شاهکارهای ادبی زبان فارسی است. اینک نمونه‌ای از نثر اسرار التوحید نقل می‌شود:

«هم در آنوقت که شیخ ما بنشاپور بود روزی بگورستان می‌شد بسر تربت مشایخ رسید. جمعی را دید که در آن موقع خمر می‌خورند و دف می‌زنند. صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشان را برنجاندند و بزنند- شیخ اجازت نداد. چون نزدیک ایشان رسید گفت خداوند همچنانکه در این جهان خوش دلتان میدارد در آن جهان نیز خوش دلتان دارد آن جمله برخاستند و در پای اسب شیخ افتادند و خمرها بریختند و سازها بشکستند و از نیک مردان گشتند»

بیان الادیان- این کتاب قدیمترین و مهم‌ترین کتابی است که درباره ادیان و فرقه‌های اسلامی بحث نموده است. مؤلف آن ابوالمعالی

محمد بن عبیدالله از سادات علوی و معاصر ناصر خسرو بوده و بسال ۴۸۹
این کتاب را با انشاء ساده و روان نوشته است.

کیمیای سعادت - تألیف حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی
متوفی ۵۰۵ هـ از علماء و عرفای مشهور ایران است. کیمیای سعادت ترجمه
و خلاصه‌ای از کتاب «الاحیاء العلوم» است که بعد از چند فصل در بیان
مطالب عرفانی و کلیاتی از خودشناسی و خداشناسی و معرفت دنیا و آخرت،
کتاب بچهار رکن تقسیم میشود و هر رکنی بده اصل و هر اصل مشتمل بر
چند فصل میباشد.

نثر کیمیای سعادت بشیوه نثر عرفانی است که برای سهولت
فهم و درک مطالب، مؤلف دانشمند آن از استعمال لغات و ترکیب دشوار
عربی و آوردن صنایع لفظی و مترادفات خودداری نموده و مطالب
عرفانی و دینی را بشیوه ساده و روان نگاشته است.

کشف الاسرار - از جمله مهمترین تفسیر قرآن بزبان فارسی
کتاب «کشف الاسرار و عدة الابرار» تألیف ابو الفضل رشیدالدین المیبی
است که در سال ۵۲۰ نوشته شده و از نظر ترجمه صحیح بزبان فارسی
و ذکر اخبار بشیوه مفسران عامه و تفسیر بنا بر روش صوفیه، شایان
توجه است. مؤلف کشف الاسرار در تألیف، بشرح خواجه عبدالله انصاری
در تفسیر قرآن نظر داشته و با بیان ساده و آوردن امثال و شواهد از اشعار
عربی و فارسی آنرا ممتاز ساخته است.

تفسیر ابو الفتوح - امام ابو الفتوح حسین بن علی الرازی از علماء
بزرگ شیعه در تفسیر و کلام و نویسنده عالیقدر قرن ششم هجری،
کتابی در تفسیر قرآن بزبان فارسی نوشته و آنرا «روض الجنان و روح
الجنان» نامیده است این کتاب از حیث لغت و طرز جمله بندی و استعمال

افعال مکرر و سایر اختصاصات، شبیه بنش قرن چهارم می باشد.

النقض - این کتاب را یکی از علمای شیعه بنام عبدالجلیل بن حسین القزوینی رازی در حدود ۵۶۰ هجری برای رد اتهامات اهل سنت، از شیعه و رافضی ها نوشته و «نقض بعض فضائح الروافض» نامیده است. النقض برای نشان دادن اوضاع اجتماعی و سختگیری و تعصب مردم آنروزگار و پاره ای از اشارات تاریخی، کتاب سودمندی است.

تذکرة الاولیاء - مؤلف آن شیخ فریدالدین عطار است. این کتاب در شرح احوال و گفتار و کردار نود و شش تن از مشایخ صوفیه است که عقاید و اقوال عرفا، بصورت حکایت بیان شده و نثر آن بسیار ساده و بی تکلف می باشد. عطار در وصف کتاب تذکرة الاولیاء در مقدمه آن چنین مینویسد:

« این کتابی است که مردان را شیر مرد کند و شیر مردان را فرد کند و فردان را عین درد کند. هر که این کتاب را چنانکه شرط است بخواند آگاه گردد که آن چه درد بوده است در جانهای ایشان که این چنین کارها و این چنین شیوه سخن ها، از دل ایشان بصحرا آمده است... »

۳- کتابهای علمی و ادبی و اخلاقی

قابوسنامه - این کتاب را عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن وشمگیر از شاهزادگان آل زیار، در اواخر عمر در حدود سال ۴۷۵ برای راهنمایی فرزندش گیلاشاه به نثر شیوا و روان فارسی نوشته است.

قابوسنامه در چهل و چهار باب و مشتمل بر حکایات دلدنیز اخلاقی است. بالاترین صفتی که نویسنده این کتاب داشته، صراحت بیان و راستگویی است که امور اجتماعی را با نظر دقیق و توجه به روانشناسی بیان کرده و مطلبی را ناگفته نگذاشته است. سبك و شیوه کتاب قابوسنامه از نمونه زیر که در «آئین جمع کردن مال» است بخوبی معلوم میشود:

« ای پسر از فراز آوردن چیز غافل مباش، لیکن از جهت چیز خویشتن مخاطره مکن و جهد کن تا هر چه فراز آوردی از نیکوترین وجهی باشد تا بر تو گوارنده باشد و چون فراز آوردی آنرا نگاهدار، تا بهر باطلی از دست ندهی، که نگاهداشتن سخت تر از فراز آورد باشد و چون هنگام در بایست خرج کنی سعی کن تا عوض او زود بجای باز نهی، که اگر برداری و عوض ننهی اگر گنج قارون بود سپری شود و نیز دل در آن چندان میند که آنرا ابدی شناسی تا اگر وقتی سپری شود اندوهمند نباشی.»

سیاستنامه - این کتاب سیر المملوک نیز نام دارد و در آداب معاشرت و اخلاق سلاطین، وزراء و قضاة و خطیبان میباشد. مؤلف آن خواجه نظام الملک است که سی سال در دربار البارسلان و ملک شاه مقام وزارت داشت و در سال ۴۸۴ سیاستنامه را بدرخواست ملک شاه سلجوقی تألیف نمود. نثر آن ساده و شیرین و علاوه بر مطالب و فواید اخلاقی، از نظر تاریخ مذاهب، نیز شایان اهمیت است.

نصیحة المملوک - تألیف امام محمد غزالی است که آن را در حدود سال ۵۰۳ برای سلطان سنجر نوشته. موضوع این کتاب در اخلاق و هدایت پادشاهان و درباریان بخیر و صلاح است و مقدمه ای در اصول و اعتقاد و ایمان دارد و مضمون کتاب مشتمل بر ابوابی در سیرت پادشاهان و وزراء و دبیران و دانایان است.

کلیله و دمنه - اصل این کتاب از هندوستان است که در زمان خسرو انوشیروان بوسیله برزویه طبیب بزرگان پهلوی ترجمه شد. پس از تسلط عرب، روزبه معروف باین مقفع بزم آن داشت که این کتاب از بین برود، در حدود قرن دوم هجری متن پهلوی کتاب مزبور را عبری ترجمه کرد و بعد رودکی آنرا بروزگار سامانیان بنظم در آورد و ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی، در اواسط سده ششم آنرا از عربی بفارسی ترجمه کرد و بهرامشاه غزنوی اهدا نمود. ابوالمعالی در ترجمه

کلیله و دمنه، قدرت و مهارت بخرج داده و تسلط خود را در دوزبان پارسی و تازی اثبات کرده است. کلیله و دمنه بسبب اهمیت مطلب و شیوایی اشاء مورد توجه ادباء گردید و در تغییر و تحول شیوه دوره سامانی مؤثر واقع شد. ابوالمعالی در ترجمه، مقداری از اشعار مسعود سعد و سنائی و ابوالفرج رونی و دیگر شعرا را بدان افزوده و سخن را از حال ترجمه خارج کرده است و بسبب استعمال لغات عربی و آوردن استعاره و کنایه و صنایع لفظی و مترادفات و بکار بردن اشعار و جملات عربی، شیوه خاص بوجود آورده که با سبک نویسندگان دوره سامانی و غزنوی کاملاً فرق دارد.

چهارمقاله - تألیف نظامی عروضی از شعرای دربار غوریان است که در سیستان و جنوب افغانستان حکومت می کردند. این کتاب شامل چهارمقاله: «ماهیت علم دبیری، علم شعر، علم نجوم و علم طب» میباشد و در حدود سال ۵۵۱ تألیف شده است.

چهارمقاله دارای انشاء روانست و بسبب کثرت لغات عربی، آنرا نمیتوان تابع شیوه دوره سامانی دانست. در این کتاب شرح حال فضلا و شعرا آمده که اغلب بصورت حکایت بیان شده و جنبه تاریخی آن بسیار ضعیف است.

مقامات حمیدی - این کتاب بتقلید مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری که بزبان عربی میباشد، در سال ۵۵۱ بوسیله قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی متوفی ۵۵۹ بثر مسجع فارسی نوشته شده و مرکب از بیست و سه مقامه (۱) میباشد در مباحثات و مناظرات و مطالب ادبی که گاهی بسبب رعایت مسجع، معنی فدای لفظ شده و رقت و لطافتی که در

۱- مقامه بمعنی مجلس گفتن و موعظه بر منبر و بین جمع با آهنگ مخصوص است و در اصطلاح، افسانه و روایاتی است که با عبارات مسجع برای جلب شنونده و خواننده گفته و یا نوشته شود.

نثر در دوره سامانی بود در این کتاب مشهود نمیباشد.

قاضی حمیدالدین سعی کرده که مقاماتش سهل و ساده بوده و از چنبره تقلید خارج باشد از اینرو در ضمن مقامات ، اشعار مناسبی آورده و مطالب علمی از حکمت و فقه و تصوف در آن گنجانده است که دلیل بر فضل و مهارت او در مقامه نویسی است .

مقامه ۲۲

« حکایت کرد مرا دوستی که در گفتار امین بود و در اسرار ضمیم ، پیشرو ارباب وفا بود و سر دفتر اصحاب صفا ، که وقتی از اوقات که کسوت صبی بر طی خویش بود و شیطان شباب در غی خویش ، حله کودکی از نقش خلافت طرازی داشت و غصن جوانی از نسیم امانی اهتزاز می ، عمر را نضرتی و طراوتی بود و عیش را خضرتی و حلاوتی در هر صبا صبحی و در هر رواحی فتوحی .. »

مرزبان نامه - این کتاب مانند کلیله و دمنه ، از زبان حیوانات نقل شده و شامل حکایات و قصه ها و افسانه هایی است که جهت پند و اندرز ایراد گردیده . مرزبان نامه در اصل ، بلهجه طبرستانی بوده و بوسیله مرزبان بن رستم از آل باوند در اواخر قرن چهارم تألیف شده و سعدالدین وراوینی در اوایل قرن هفتم آن را بفارسی ترجمه کرده است . نثر مرزبان نامه از کلیله و دمنه مشکلتر است و لغات و ترکیبات عربی در آن ، فراوان بکار رفته است .

التوسل الی التوسل - کتابی است محتوی منشآت بهاءالدین محمد ، منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه ، که علاوه بر حوادث تاریخی ، درباره عادات و احوال مردم و دربار خوارزمشاهی مطالب سودمند دارد نثر این کتاب از نظر زیاده روی در استعمال لغات عربی و آوردن مترادفات و تکرار سجع ، بسیار متکلف و پیچیده است .

دانشمندان مشهور دوره سلجوقی

بعد از تسلط اعراب، زبان علم و دین در ایران عربی بود، سیاست مذهبی سلاجقه و توجه به علوم و تمدن اسلامی، باعث شد که بیشتر علماء و فقهای دوران سلجوقی، کتابهای خود را بزبان عربی نوشتند و جمعی از دانشمندان هم بتألیف و تصنیف کتب در فنون گوناگون بزبان فارسی توجه داشتند. علمای معروف دوره سلجوقی عبارتند از:

شیخ طوسی - از بزرگترین فقهای مذهب شیعه، بعد از ابن بابویه و کلینی است. از تألیفات مشهورش کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العده در حدیث و فقه میباشد. در حدیث و تفسیر نیز تألیفاتی دارد و از آن جمله است کتاب «تبیان» در تفسیر قرآن که مرجع علمای شیعه است. شیخ در سال ۳۸۵ در طوس متولد شده و پس از چهل سال اقامت در نجف در سال ۴۶۰ هجری وفات یافته است.

امام محمد غزالی - غزالی در سال ۴۵۶ در طوس ولادت یافت و در ۵۰۵ همانجا رحلت نمود.

حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی از دانشمندان مشهور دوره سلجوقی و پرکارترین مؤلفین اسلامی است که بین تصوف و مذهب، ارتباطی بوجود آورده و بعرفان لباس دین پوشانده است.

غزالی که از ائمه بزرگ شافعی در دوره خود بود تمام عمر خود را بمبارزه با فلسفه و تکفیر فلاسفه گذرانده و بالغ بر هفتاد کتاب در مسائل دینی و عرفانی نوشته که غالب آنها در دست است و مدت چهار سال بنابتقاضا و دعوت نظام الملك در مدرسه نظامیه بغداد تدریس نمود و قریب سیصد نفر دانشمند تربیت کرد. از تألیفات مشهورش «احیاء العلوم» در فقه است و «مقاصد الفلاسفه» را بر ضد تمام فلاسفه اسلام نوشته و

در «تہافت الفلاسفہ» بابن سینا نظر داشته و نجات شیخ الرئيس را خلاصہ کرده و اشتباہات فلاسفہ را نشان دادہ است و «معیار العلوم» را در منطق تألیف کردہ است. و همچنین در رد بعضی از مذہب مخصوصاً اسمعیلیہ کتابہائی نوشتہ است.

غزالی چون در سلك مشایخ صوفیہ درآمد با حرارت و شور بسیار، کوشید کہ ناتوانی عقل را ثابت کند و عقاید فلاسفہ را باطل و مردود بداند. بعد از او بزرگان صوفیہ، چون سنائی و عطار و مولوی ہمہ دشمنی مخصوص بفلاسفہ نشان دادہ و ہمہ جا آنہا را سرزنش و ملامت نمودہ اند.

سید اسمعیل جرجانی - بزرگترین پزشک ایرانی در قرن پنجم و ششم است. او بسال ۴۳۴ در جرجان ولادت یافت و بسال ۵۳۱ در مرو وفات نمود. مهمترین اثرش بزبان فارسی کتاب ذخیرۂ خوارزمشاهی در طب است کہ بسیاری از لغات و اصطلاحات طبی را بفارسی آورده و ہمہ مطالب علم پزشکی را در آن مورد بحث و تحقیق قرار دادہ است. از آثار دیگر سید اسمعیل جرجانی کتابہای خفی علائی و اغراض است کہ مطالب ذخیرہ را در آنہا خلاصہ نمودہ است.

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی معروف بہ جارالله زمخشری در لغت و نحو و تفسیر و حدیث استاد بود (۱) از تألیفات مشہورش، المفصل در نحو، الکشاف در تفسیر و مقدمۃ الادب در لغت عربی بفارسی می باشد. زمخشری بر اعتقاد معتزلہ بود. او در سال ۴۶۷ متولد شدہ و در ۵۳۸ فوت کردہ است.

احمد غزالی - امام احمد غزالی طوسی، برادر کہتر حجۃ الاسلام ابو حامد محمد غزالی، از عرفای صاحب حال و واعظان خوش منظر

۱- علت اشتہار زمخشری بہ جارالله آنست کہ مدتی مجاور کعبہ بود.

ونيك محضر بود ورساله «سوانح العشاق» را درمراحل عشق بشیواترین بیان و زیباترین تعبیر نگاشته و موقعی که در مدرسه نظامیه بغداد بجای برادر، درس میگفت کتاب «احیاء العلوم» برادر خود را خلاصه کرد و آن را «لباب الاحیاء» نامید. احمد غزالی مسافرت های زیادی کرده و حاصل تجربیات خود را بصورت رباعیات شیوائی مانند رباعیهای زیر بیان نموده است.

از بسکه دلم طریق عشقت سپرد اشکم بمن و تو برهمی رشک برد
بنگر که بدیده درهمی چون گذرد تا نگذارد که دیده در تو نگر
عشقی بکمال و دلربائی بجمال دل پر سخن و زبان ز گفتن شده لال
زین نادره تر کجا بود هر گز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال
احمد غزالی در سال ۵۲۰ در قزوین وفات یافت.

عین القضاة همدانی - ابوالفضائل عبدالله بن محمد میانجی

ملقب به «عین القضاة» از دانشمندان بنام و عارف بزرگ قرن ششم هجری است. او شاگرد امام احمد غزالی بود و با استاد خود مکاتبه داشت و از جمله نامه هایی که احمد غزالی با او نوشته رساله «تازیانه سلوک» است. عین القضاة در سخن و بیان مطلب، بی پروا بود و حقایقی که خارج از فهم عوام و فقهای متعصب بود، آشکارا ایراد میکرد و آخر الامر بجرم فساد عقیده، در سال ۵۲۵ بدستور ابوالقاسم درگزینی وزیر سلطان سنجر و بفتوای فقها، در همدان کشته و سوخته شد.

عین القضاة با آنکه در موقع شهادت سی و سه سال بیشتر نداشت آثار متعددی بفارسی و عربی دارد که از آن جمله است کتاب «یزدان شناخت» در طبیعیات والهیات و «تمهیدات» در اصول تصوف به نشر شیوا و روان فارسی. رباعیات عارفانه بفارسی و عربی از او باقیست :

اندر ره عشق حاصلی بایدو نیست در کوی امید ساحلی بایدو نیست
گفتی که بصبر کار تو نیک شود با صبر تو دانی که دلی بایدو نیست
قطان مروزی - ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی از دانشمندان
بزرگ عهد خود و در طب و ریاضیات و علوم ادبی و دینی سرآمد بود. او
در سال ۴۶۵ در مرو ولادت یافت و بسال ۵۴۸ در فتنه غزا کشته شد.
قطان در علوم مختلف آثار متعدد داشت و مهمترین اثر او کتاب
«گیهان شناخت» در علم هیئت به نشر ساده و روان فارسی می باشد.

شهاب الدین سهروردی - معروف بشیخ اشراق بسال ۵۴۹ ولادت
یافت. او در علم و فلسفه مقامی بس ارجمند دارد و حکمت اشراق را که
در ایران ریشه قدیمی داشت زنده کرد و حکمت مشاء دامورد انتقاد
قرارداد. چون افکار و عقایدش با نظرات اولیاء دین سازگار نبود و با
صراحت لهجه و بی پروائی، با معتقدات ایشان مخالفت میکرد، فقها
و روحانیون متعصب علیه او برخاستند و صلاح الدین ایوبی را وادار کردند
که حکم قتل او را بدهد و آخر الامر بسال ۵۸۷ در حلب بقتل رسید.

شیخ شهاب الدین سهروردی از عرفای مشهور است که کمال آدمی
را در ریاضت و راهنمایی ذوق میداند و مطلوب را از راه عیان و طریقت
مییجوید و برهان و شریعت را در رسیدن بمقصود لغو و بیهوده می انگارد:
هان تا سر رشته خرد گم نکنی خود را ز برای نیک و بد گم نکنی
ره روتوئی و راه توتی منزل تو هشدار که راه خود بخود گم نکنی
شیخ اشراق آثار متعددی بزبان فارسی و عربی دارد از مهمترین
آثار او است: کتاب التلویحات، حکمة الاشراق، رساله العشق، یزدان شناخت
که مجموع آنها به ۴۹ کتاب و رساله میرسد.

امام فخر رازی - امام فخر الدین در سال ۵۴۴ هجری متولد شد. خاندان وی همه اهل علم بودند، او نیز از مشهورترین دانشمندان عصر خود شد و تألیفات مهمی در حکمت و فقه و تصوف و منطق و کلام دارد که معروفترین آنها بزبان تازی عبارتست از: شرح اشارات ابن سینا، کتاب «المباحث المشرقیه» در طبیعیات والهیات و «الملخص» در منطق و حکمت. رسالاتی نیز بزبان فارسی نوشته است.

امام فخر رازی ایراداتی بر فلاسفه پیشین وارد ساخته و در بیشتر امور مسلم فلسفی شک کرده است و باینجهت او را امام المشککین لقب داده اند.

امام فخر رازی بسال ۶۰۶ درهرات وفات یافت.



از دانشمندان و نویسندگان عربی نویس مشهور ایندوره اند:

بو القاسم علی بن الحسن باخرزی از شاعران و نویسندگان فارسی و عربی در قرن پنجم مقتول در ۴۶۸ و مؤلف «دمیة القصر» در ذکر احوال ادبای عربی زبان - **ابو بکر عبدالقاهر جرجانی** متوفی بسال ۴۷۴ نویسنده کتاب «اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز» در معانی و بیان و «المغنی» در صرف و نحو - **خطیب تبریزی** ادیب و لغوی و شاگرد ابو العلاء معری متوفی ۵۰۲ هجری - **اسمعیل طغرانی اصفهانی** از بزرگان شعر و ادب عربی و گوینده قصیده معروف لامیة العجم مقتول بسال ۵۱۴ - **ابو الفضل میدانی** ادیب و لغوی بزرگ ایران و صاحب کتاب «مجمع الامثال» متوفی بسال ۵۱۸ - **ابو الفتح شهرستانی** دانشمند و متکلم مشهور قرن ششم و مؤلف کتاب «الملل والنحل» متوفی بسال ۵۴۸ - **شیخ طبرسی** از فقهای مشهور شیعه و صاحب کتاب «مجمع البیان» در تفسیر قرآن متوفی بسال ۵۴۸ هجری.

بخش چهارم

عصر مغول و تیموری

(از ۶۲۸ تا ۹۰۷ هجری)

۱ - قرن هفتم و هشتم

فتنه مغول حادثه ناگوار و بدبختی عظیمی بود
علل حمله
و استیلای مغول
که برملت و کشور ایران روی نمود: در آغاز
قرن هفتم، چنگیز خان رئیس یکی از قبائل
مغول، بتدریج طوایف دیگر را مطیع خود کرده و حکومت مغولستان
و ترکستان شرقی را تشکیل داده بود. مقارن این احوال در ایران
خوارزمشاهیان تنها سلسله مقتدری بودند که حکومتهای جزه را تحت
انقیاد درآورده، بر سرزمین وسیعی فرمانروائی داشتند و علاءالدین محمد
خوارزمشاه بمنظور بسط متصرفات خود، حکومت قره ختائیان را در
۶۰۶ بر انداخت و ایران با قلمرو مغول همسایه شد.

چنگیز با سلطان محمد خوارزمشاه، ابتدا روابط دوستانه داشت
و چون ایران راه تجارتی بین شرق و غرب بود، بین خوارزمشاه و چنگیز،
پیمان بازرگانی منعقد گردید. در سال ۶۱۶ پانصد تن از تجار مغول وارد
شهر اترار شدند و بامر غایر خان حاکم اترار، اموال ایشان ضبط

وغارت گردید و عده‌ای نیز بقتل رسیدند چون این خبر بچنگیز خان رسید، فوراً فرمان حمله بایران را صادر کرد و سپاهیان وحشی مغول باین بهانه بماوراءالنهر و خراسان که آبادترین بلاد ایران و عالم بودند تاختند و پس از غلبه و تسلط، این کشور بزرگ را از بیخ و بن برانداختند.

علل حمله مغول عبارتست از :

۱ - اقوام وحشی که در تنگی و سختی، معیشت می‌کنند برای تحصیل نعمت و آسایش، مترصدند که بکشورهای پر نعمت هجوم آورند. اقوام زردپوست و غلامان ترك، از روزگار سامانیان پی فرصت می‌گشتند تا بسرحدات ایران نفوذ کنند. بعد از فوت سلطان سنجر که مملکت ایران بصورت ملوك الطوائفی درآمد، خطر حمله ایشان بیشتر گردید و در عصر خوارزمشاهیان، این فرصت و بهانه برای مغولان بیش از پیش فراهم شد.

۲ - خلفای بغداد از قرن ششم ب بعد از نظر مذهب و سیاست، قدرت و نفوذ بسیاری پیدا کرده بودند: امرا و سلاطین را برضد یکدیگر تحریک میکردند و موجبات جنگ را بین آنها فراهم می‌آوردند. تا بر اثر جنگ و ستیز و نزاعهای داخلی، قدرتی نیابند و سر از اطاعت خلیفه نییچند. **الناصر لدين الله** خلیفه عباسی که مردی مدبر و زیرک بود از جانب محمد خوارزمشاه که میخواست بغداد را بگیرد، بیم داشت و علیه او تحریکاتی میکرد. میگویند رسولی در نهان نزد چنگیز خان فرستاد و او را برای هجوم بایران و برانداختن قدرت خوارزمشاهیان تحریک و دعوت کرد.

۳ - صوفیه در قرن پنجم و ششم نفوذ و پیروان زیاد داشتند. سلطان محمد خوارزمشاه که مردی خودخواه بود، بنای مخالفت با ایشان را گذاشت و دست آنان را از اداره امور مملکت کوتاه کرد و این طایفه را از

خود رنجاند، مهاجرت بهاءالدین محمد پدرمولوی با پیروانش از بلخ در سال ۶۰۹ هجری بسبب این رنجش بود.

۴- تعصب و سختگیری فقها و علماء، نفوذ مذهب در فلسفه و علم، شیوع خرافات و جهل و زد و خورد بین مذاهب مختلف و نزاعهای داخلی بین امرا از طرفی، و جنگهای صلیبی که ممالک اسلامی را در معرض قتل و غارت قرار داده بود از طرف دیگر، زمینه فساد و انقراض حکومت‌های ایرانی را فراهم نمود. و همچنین نومیثی طبقات مردم و ضعف اخلاقی و تنزل علم و انحطاط اجتماعی موجب تسلط مغولان گردید.

۵- مردم ایران از حکومت خوارزمشاهی ناراضی و بیزار بودند بسبب آنکه اولاً سلطان محمد خوارزمشاه شخصاً ستمگر و قسی‌القلب و متعدی بجان و مال مردم بود؛ مثلاً وقتی که سلسله‌خانیه را برانداخت در سمرقند قتل‌عام کرد و کشته‌ها را بقناره کشید و خشونت او بیم و هراسی در دلها ایجاد کرد. ثانیاً ترکان خاتون مادر سلطان محمد در اداره امور مملکت نفوذ و اهمیت زیادی داشت و کارهای بزرگ را بنزدیکان خود سپرده و بزرگان ایران را از خدمتگزاری مأیوس و نومید کرده بود. از اینرو مردم ایران در موقع بروز خطر و فتنه مغول، بحفظ و بقا حکومت خوارزمشاهی کمک نکردند.

۶- خوارزمشاهیان سپاه مرتبی نداشتند و در موقع احتیاج عده‌ای را بنام سپاهی، اجیر میکردند و آنرا چریک منصور میگفتند. مسلماً این سپاهیان مزدور در موقع ضرورت با فداکاری و ازجان گذشتگی، دفع دشمن نمیکردند.

بنا بعلل فوق، سلطان محمد در جنگ بامغولان شکست خورد و از شهری شهری میگریخت تا در جزیره آبسکون در سال ۶۱۷ بوضع ناگواری مرد.

پسر بزرگ سلطان محمد بنام جلال‌الدین منکبرنی بغزنه رفت و در جنگ با مغولها رشادت زیادی نشان داد و چون کار بر وی سخت شد به هندوستان فرار کرد. پس از جمع سپاه برای مقاومت در مقابل مغول بایران مراجعت نمود و از راه کرمان بعراق آمد و چندی در اصفهان استقرار یافت. در سال ۶۲۱ بخوزستان و بغداد عزیمت کرد و از آنجا بآذربایجان رفت و در گرجستان و ارمنستان فتوحاتی کرد و تفلیس را در سال ۶۲۳ تسخیر نمود و مدت یازده سال در جنگ و گریز بود تا در سال ۶۲۸ بدست کردی کشته شد و سلسله خوارزمشاهی منقرض گردید. در حمله مغول، خراسان تا عراق بکلی ویران شد، شهرهای بزرگ ایران مانند بخارا، سمرقند، مرو، بلخ، نیشابور، غزنین، هرات و اصفهان با خاک و خون یکسان شدند و جمع کثیری از مردم بیگانه قتل عام گردیدند و در نیشابور حتی زنان و کودکان، از دم تیغ خونبار مغول گذشتند و بقول درویش بخارائی آمدند، کشتند، سوختند و بردند و رفتند و حال آنکه تا سال ۶۵۰ همچنان بکشتار خود ادامه دادند و در اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی ایران چنان خساراتی وارد کردند که تا کنون این کشور نتوانسته است خرابیهای آن زمان را مرمت کند.

پس از مرگ چنگیز که در سال ۶۲۴ اتفاق افتاد اولاد وی مدت سی سال در ایران حکمرانی کردند تا اینکه هلاکو خان بتحریک مسیحی‌ها و بامر برادر خود منکوقاآن برای تصرف بغداد در سال ۶۵۳ بایران حمله کرد و کشتارها نمود و دژ الموت و سایر قلاع اسمعیلیه را که از مغول تمکین نمی‌کردند، در سال ۶۵۴ مسخر کرد و بعد بجانب بغداد لشکر کشید و المستعصم بالله خلیفه عباسی را کشت و در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را در سال ۶۵۶ برانداخت و بعد از فتوحات و بسط

قدرت ، مراغه را پایتخت خود قرار داد و سلسله ایلخانیان را تأسیس کرد
و در ۶۶۳ هجری فوت نمود.

مقارن این احوال ، حکومت‌های کوچکی معاصر ایلخانیان مغول
بودند که در نواحی کشور ایران ، سلطنت نیمه مستقلی داشتند مانند :
اتابکان فارس که باتابکان سلغری معروفند - ملوک شبانکاره - اتابکان
لرستان - اتابکان یزد و آل گرت . چون سلطنت ایلخانیان رو بضعف
گذاشت سلسله‌های دیگری چون : آل جلایر ، آل مظفر ، امرای چوپانی ،
خاندان اینجو و سرداران در نواحی مختلف ایران تشکیل گردیدند .
قریب نیم قرن پس از انقراض ایلخانان در سال ۷۷۱ هجری ، تیمور
که از نژاد مغول بود ظهور کرد و سلسله‌های کوچک را برانداخت و بار
دیگر ایران را ویران نمود و خونریزی و قتل عام‌ها را تجدید کرد
و در اصفهان از سر کشتگان مناره‌ها ساخت و بالجمله خرابی دوران مغول را
باخشونت و سنگدلی بیشتر تکمیل کرد .

از زوال دولت سامانیان تا تسلط مغول ، بیش از
اوضاع اجتماعی
دو قرن غلامان ترك نژاد بر جان و مال مردم
مسلط بودند و اداره کشور وسیع ایران را بعده داشتند . در تمام این
دوره ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش به بینند و دچار
قتل و غارت و آزار پیایی نشوند . این وضع ، آرامش باطنی ایرانیان
و اعتمادی را که در میان آنان بود بتدریج از میان برد.

شرح سلطنت خوارزمشاهیان (آل اتسز) که مقارن حمله مغول
تنها سلسله مقتدر بودند پراست از قتل و غارت و بیرحمی و خشونت . حتی
در میان زنان این سلسله نیز افراد سفاک چون ترکان خاتون مادر سلطان
محمد خوارزمشاه دیده میشدند. وی از ترکان قتل‌گلی بود و برای خود

دستگاه قدرت جداگانه‌ای داشت و حکم او بر سلطان و بزرگان دولت نافذ بود و برای ارضای خوی پیدادگری، کشتارهای زیادی بدست ترکان قنقلی بوجود می‌آورد.

جلال‌الدین محمد منکبرنی که شجاعت و ایستادگی او در برابر سیل خونخوار مغول برآستی شایان تحسین است، اخلاقاً مردی خشن و بیرحم و شرابخواره بود و صدمات مادی و معنوی فراوان بسبب جهل و بی‌اعتنائی بر اجتماع وارد ساخت.

جور و ستم و خرابی اوضاع سیاسی و اجتماعی ادوار پیشین با حمله مغول بیشتر شد. چون مغول قومی وحشی بود بهر جا که قدم گذاشت، سوخت و ویران کرد: شهرها را با خاک یکسان نمود، مساجد و مدارس را نابود ساخت و تمدن اسلامی و مراکز علمی را که مهد آن ایران بود بکلی دگرگون کرد.

عظام‌الملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا که فتنه‌ها و کشتارها را بچشم دیده خرابی اوضاع معنوی و تمدن اسلامی را چنین وصف می‌کند:

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد

زانکه در خاک نه‌انند همه پر هنران
کشتارهای فجیع، ضربت قاطعی بر پیکر تمدن وارد آورد:
گنجینه‌های علمی و ادبی، نابود گردید. علماء و فضلاء کشته شدند و یا متواری گشتند و مردم ستم‌دیده ایران بکلی روحیه خود را باختند و مغول را غضب‌خدا دانستند و جز تسلیم در مقابل آن چاره‌ای ندیدند.

حوادث ناگوار ضعف فکری ایجاد می‌کند. و قتی که روحیه ضعیف شد، اوها و خرافات رواج می‌یابد. تسلط مغول ایرانیان را معتقد بقضا و قدر کرد و برای رهائی از بدبختی بجای توسل بکار و کوشش منتظر بودند که دستی از غیب برون آید و کاری بکند. درویشی و قلندری و

گوشه نشینی، شیوه و پیشه مردم این سرزمین شد و ریا و تملق در مقابل قدرت، ملکه ایرانیان گردید. برای تسکین آلام و دردها، ناچار با استعمال مخدرات و مسکرات شدند و بی حوصلگی که هنوز در جامعه ما دیده میشود یادگار شوم تسلط جانشوز و خانه برانداز مغول است.

خیال‌بافی و بیان بکنایه، جانشین صراحت شد و در اوضاع علمی و دینی و ادبی تغییرات و انحطاط فاحش، بظهور رسید.

اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم دوره منازعات
اوضاع دینی

مذاهب و فرقه‌های مختلف اسلامی است. بسبب آنکه مذهب رسمی و اکثریت مردم ایران طریقه سنت و جماعت بود، فرقه‌های دیگر اسلامی از شیعه و معتزله آزادی بیان و عقیده نداشتند. تحصیل علوم دینی برای تأمین معاش، لازم و رایج بود و با دانستن علوم قرآنی و فقه و حدیث، شخص بمقام قضا و امام جماعت و محدثی و تدریس میرسید و با امرا و ملوک نزدیکی حاصل میکرد و مورد احترام عام و خاص میشد. در صورتیکه علماء و فلاسفه با فقر و بینوائی بسر میبردند و اغلب از جانب فقها تکفیر میشدند و زجر و آزار فراوان میدیدند.

حمله و تسلط مغولان که قومی بت پرست و بیدین و مخالف آئین اسلام بودند، آرامش و آسایش باطنی و دنیوی فقها و علمای دین را بهم زد. کشتارها و غارت و ناامنی علاوه بر آشفتگی اوضاع و احوال اجتماعی، موجب تزلزل روحی مردم ایران گردید و آنها را بفساد اخلاق و بیدینی و انحطاط فضائل انسانی سوق داد.

پس از استقرار ایلخانان و زوال نفوذ خلفای بغداد، غالب علمای دینی، فقها و محدثین در قرن هفتم و هشتم آلودگی مادی پیدا کردند و امور شرعی را بخاطر جلب منافع و حفظ ظاهری مقام خود مهمل گذاشتند

و این امر موجب دلسردی ایرانیان از دین و مذهب گردید. گرچه بواسطه قدرت و نفوذ فقها و بسبب احتیاجی که مردم بآنها داشتند ظاهراً مجبور با احترام و اطاعت از اوامر ایشان بودند ولی باطناً اعتقادی بزهده و پارسائی آنها نداشتند.

خرابی و نابسامانی اوضاع اجتماعی و دینی، خواه ناخواه مردم ایران را بجانب عزلت و گوشه نشینی کشید و بازار درویشی و قلندری و بی اعتنائی بدین و دنیا رونق گرفت. مشایخ صوفیه که دم از صلح و آشتی میزدند و از تعصب و تنگ نظری و منازعات مذهبی و جنگ هفتاد و دو ملت برکنار بودند و فقیه و شیخ و مفتی را اسیر رنگ نشان میدادند، پیروان بیشتری پیدا کردند.

از قرن هفتم بعد، خانقاهها نفوذ و کثرت روز افزون یافت و تعلیم و تربیت صوفیه بصورت علمی درآمد و تعلیمات شفاهی و ریاضتهای مختلف در خانقاه معمول گردید و فرقه های گوناگون با اصول و عقاید مختلف پیدا شدند که از آن جمله است فرقه کبرویه در شرق ایران و فرقه سهروردیه در غرب.

مؤسس کبرویه شیخ نجم الدین کبری است که بسال ۶۱۸ در خوارزم بدست مغولان کشته شد و بنیان گذار فرقه سهروردیه شیخ شهاب الدین عمر سهروردی متوفی بسال ۶۳۲ است که افراد مشهوری چون شیخ سعدی و اوحد الدین کرمانی در مکتب او پرورش یافته اند. هنگامی که خاندان جوینی و خواجه نصیر الدین طوسی ورشید الدین فضل الله بمقام وزارت رسیدند و در دربار مغول تقرب و مکانت یافتند، امرای وحشی مغول را تحت تأثیر قرار داده آنها را بقبول دین اسلام وادار کردند. در این دوره مبانی دینی بر اصول طریقه اشعریها بود

واین آئین مذهب رسمی سلطان زمان بود و قواعد شیعه هم که بنیان آن بوسیله خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی و شهید اول استوار گشته بود در شمال و غرب ایران مخصوصاً در آذربایجان رونق و پیروان زیادی پیدا کرد و تاتپور صفویه کشمکش و منازعه بین پیروان ایندو عقیده بشدت ادامه داشت و باغلبه و تسلط شاه اسمعیل صفوی بفتح و پیروزی نهائی شیعه پایان پذیرفت.

علوم و ادبیات
در عصر مغول
 چون علوم و ادبیات بتدریج ترقی میکند، تنزل و انحطاط آن نیز تدریجی است، از اینرو نتیجه حمله و تسلط مغول در قرن نهم پدیدار شد. انحطاط علوم و ادبیات در قرن هشتم وضع و تنزل علمی و فکری در دوران صفویه، نتیجه این تأثیر است زیرا قرن هفتم دنباله قرن نهم است علمی و ادبی است. شعرا و نویسندگان و دانشمندان بزرگی که در این دوره دیده میشوند، بقایای دوران گذشته اند که جمعی بدست مغولان بهلاکت رسیدند و عده ای که از دم تیغ مغول، جان بسلامت بردند ناچار جلای وطن کردند و به فارس و هندوستان و آسیای صغیر پناهنده شدند.

چند تن از ادبا و فضلاء ایرانی که به هندوستان و آسیای صغیر رفتند زبان و معارف ایرانی را در آن ممالک بسط و انتشار دادند و مدت مدیدی در دربار پادشاهان بابر و آل عثمان آثار ایشان باقیماند.

در زمان هلاکو و جانشینانش عده ای از ایرانیان مانند خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش عطاءالملک جوینی و رشیدالدین فضل الله بوزارت رسیدند و در تغییر خوی درندگی مغول کوشش بسیار کردند و اهل فضل و دانش را حمایت و تشویق نمودند و شاهزادگان مغول و تیموری را برای درک

لذا نژاد معنوی تربیت کردند . ولی بطور کلی در قرن هفتم ، فکر علمی و بحث و تحقیق، در حال توقف است و اصول تقلید از گذشتگان رواج کلی دارد و کار علمی که در این دوره انجام یافته و کتابهایی که نوشته شده اغلب خلاصه‌ای از افکار و آثار قدماست و شرح و حاشیه نویسی بر آثار گذشته، رایج و شایع میباشد.

حاصل سخن آنکه در این عصر حرارت و شور و ذوقی که موجب آثار علمی و عقلی و ادبی است وجود ندارد و بیشتر کتب برای جلب منفعت و تأمین معاش و اثبات عقیده شخصی و اظهار فضل و گرم کردن بازار شهرت نویسنده، برشته تحریر درآمده است.

در عصر مغول و تیموری در بعضی از رشته های علمی و فکری و ادبی پیشرفتهای مختصری دیده میشود که به اجمال عبارتست از:

۱- تاریخ نویسی در عصر مغول و تیموری ترقی کرد. علت این امر آنست که از یک طرف مغولان از چینیان تقلید میکردند و چینی ها بضبط وقایع روزانه علاقمند بودند. از طرف دیگر چون مغول قومی غالب بود و بخو نریزیهای خود مباحثات میکرد ، مورخین را بنگارش تاریخ وادار کردند و در زمان ایشان، تاریخ نویسی شریفترین مشاغل شد و کتابهای بسیاری بنثر فارسی در تاریخ، تألیف گردید.

۲- مغولان بحوادث آسمانی، عقیده داشتند و آنرا در سر نوشت بشر مؤثر میدانستند. باینجهت در علم نجوم ترقیاتی نصیب ایرانیان شد. منکوقا آن در صدر ساختن رصدخانه ای بود و از نزدیکان خود مردی که بتواند این مهم را کفایت کند سراغ گرفت ، اظهار کردند که این کار را فقط خواجه نصیرالدین طوسی که در قلاع ملاحظه است میتواند انجام دهد. هلاکو که مأمور فتح ایران گردید، پس از برانداختن

اسمعیلیه، خواجه نصیرالدین را بساختن رصدخانه در مراغه مأمور کرد.
الغریک پسر شاهرخ نیز در سمرقند رصدخانه‌ای بنا نمود.

۳- صنایع مستظرفه‌از: نقاشی، معماری، تذهیب و خوش‌نویسی
در عصر مغول و تیموری ترقی کرد. بایسنقر پسر شاهرخ، چهل‌نفر
خوشنویس را مأمور استنساخ کتب خطی کرد، و قدیم‌ترین نسخه شاهنامه
که در دست است متعلق بزمان بایسنقر است.

۴- تصوف و عرفان در این عصر پخته‌تر شد و رنگ علمی و بنیان
فلسفی یافت و در زمره علوم درآمد. خانقاه اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد
و از مراکز مهم اجتماع بشمار رفت و عده‌ای از مردم با ذوق و صاحب‌دل
بدون اینکه معتقد بمبانی تصوف باشند برای رفع خستگی و گریز از
قیل و قال مدرسه و عظم‌منبر، بخانقاه می‌رفتند و از شعر و سماع و قول و
غزل صوفیه، ساعتی فراغ دل می‌یافتند. از این‌رو در این دوره تصوف
عمومیت یافت و طبقات مختلف از امرا و سلاطین تا عوام و مردم راه‌نشین،
بخانقاه رفت و آمد می‌کردند.

تسلط مغول و تیمور موجب تنزل ادبیات شد و نظم و نثر تغییرات
و تحولاتی پیدا کرد. بجز چندتن از شعرای درجه‌اول چون سعدی، مولوی
حافظ و جامی گوینده بارزی در این دوره دیده نمی‌شود. سخن از حلیه
سلاست و جزالت، عاری شده و بخیال‌بافی و رکاکت میل نموده است.

در این دوره لغات ترکی علاوه بر زبان تازی بیش از پیش وارد
زبان فارسی شد. در کتب تاریخ، لغات و اصطلاحات مغولی رسوخ یافت
ولی نظم تاحدی از نفوذ لغات ترکی برکنار ماند.

حماسه‌سرایی در عصر مغول و تیموری وجود ندارد فقر و بیچارگی
در تمام شئون اجتماعی رخنه کرده و شعر تنها وسیله بیان ناله و فغان

شاعر از روزگار است. ساختن قصیده مترك گشته و جای خود را بغزل داده و مضمون قصیده بجای مدح، به زهد و پند و اندرز مبدل شده است و شیوه ای که از نیمه دوم قرن ششم بوسیله سید حسن غزنوی و ابوالفرج رونی و انوری ابیوردی ورشید و طوطا آغاز شده بود در این دوره بسرحد کمال رسید و **سبك عراقی** رایج و متداول گردید.

در نثر فارسی بجای شیوه روان و ساده که در قرن چهارم و پنجم معمول بود، زیاده روی در استعمال لغات تازی دیده میشود و بجز چند کتاب تاریخ که ساده نوشته شده اغلب نویسندگان، مطالب را با استعاره، کنایه و طول و تفصیل ادا کرده اند و عبارت پردازی و استعمال لغات مشکل و آوردن تشبیهات ناروا و مبالغه، بیش از پیش متداول است.

سبك عراقی

از نیمه دوم قرن ششم بسبب دگرگونی در اوضاع سیاسی و تاریخی، فکری و دینی، علمی و اجتماعی، در وضع ادبی نیز تغییراتی بظهور رسید. همانطور که حکومت ایران بصورت ملوک الطوائفی درآمد و نهضت شعوبیه ضعیف شد و حماسه سرائی و غرور ملی از بین رفت و تصوف و سختگیری مذهبی معمول گردید، شعر و شاعری و ادبیات هم محدود به بیان احساسات شخصی و اظهار شور و هیجان درونی و سوز و گداز قلبی شد و سبك اشعار بلطافت میل کرد و رواج صنایع لفظی موجب تصرف در معنی گردید و معانی دقیق و لطیف بوجود آمد و سبکی بوسیله شعرای عراق معمول شد که **سبك عراقی** معروفست.

کسانی که پیشقدم سبك عراقی بودند عبارتند از: سید حسن غزنوی، ابوالفرج رونی، انوری، خاقانی شروانی و نظامی گنجوی و شعرای عراق

مانند جمال الدین عبدالرزاق و پسرش کمال الدین اسمعیل که شعرا بشیوه ممتاز، درآوردند و سعدی شیرازی از حیث لفظ و معنی بدان رقت و لطافت بخشید که گویندگان بعد از سعدی تا قرن نهم همه پیرو شیوه او بودند.

اختصاصات سبک عراقی بدین قرار است:

۱- نفوذ لغت و زبان عرب - از روزگار سلاجقه نفوذ لغات عرب در نظم و نثر فارسی بیش از پیش مشهود میشود و بواسطه توجه به علوم دینی و آشنائی کامل گویندگان و نویسندگان ایرانی بزبان و ادب عرب، تقلید از زبان عربی و بکاربردن لغات تازی در زبان فارسی متداول میگردد و جهت اظهار فضل و خود نمائی، از مفردات و ترکیبات زبان عرب استفاده می کنند.

چنانکه سعدی فرماید:

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول

من گوش سمع ندارم لمن تقول

۲- رواج صنایع لفظی - بیشتر اشعار بسبک عراقی برای نشان دادن هنرمندی و فضل و کمال و معلومات و اطلاعات شاعر است. از این رو بسبب کثرت استعمال استعاره و کنایه و زیاده روی در بکاربردن اصطلاحات علمی، اشعار این دوره درخور فهم عموم نیست.

۳- نفوذ تصوف - از موقع ظهور و رواج افکار صوفیانه، مخصوصاً از قرن ششم بعد تصوف در شعر فارسی نفوذ عمیق یافت. بطوری که علاوه بر شعرای عارف که از روی عقیده و ایمان، بساختن اشعار عرفانی پرداخته اند غالب گویندگان غیر صوفی هم، زبان و اصطلاحات صوفیه را بکار برده اند.

۴- زیاده روی در اشعار مذهبی- از قرن ششم، مبالغه در مدح اولیای دین و توجه بمسائل دینی آغاز شد و بتدریج نفوذ عمیق یافت. دیوان شعرای این دوره از قبیل نظامی و خاقانی و جمال الدین عبدالرزاق پراز مطالب مبالغه آمیز درباره پیشروان دین است. جمال الدین عبدالرزاق گوید:

ای نام تو دستگیر عالم وی خلق تو پایمرد عالم
فراش درت کلیم عمران چاوش رخت مسیح مریم

۵- فساد اخلاق و انحطاط فکری- غالب شعرا و نویسندگان نیمه دوم قرن ششم، نسبت باوضاع بدبین اند و از جفای روزگار و جهل مردم و بیچارگی فضلا و درماندگی عقلا، ناله ها دارند و مردم را بگوشه نشینی و پرهیز از اجتماع دعوت میکنند مانند فخریه های نظامی و خاقانی. و بیشتر آنها سرگرم بمسائل جزئی و شخصی هستند و ذوق و قریحه خود را در نکوهش و هجو و بد گوئی یکدیگر صرف مینمایند. خود ستائی و فضل فروشی و گله از مجهول ماندن مقام، قسمت مهمی از اشعار گویندگان این دوره است. از قبیل مهاجاة خاقانی با استاد خود ابوالعلاء گنجوی- خاقانی با رشید و طواط - جمال الدین عبدالرزاق با خاقانی و هجویه های معروف انوری.

۶- درسبک عراقی از اقسام نظم، بیشتر بغزل و مثنوی و رباعی توجه شده و قصیده بسیار کم است زیرا معمولاً قصیده درباره مدح و حماسه است و مدیحه سرائی در این دوره از روی ایمان و عقیده نیست بلکه شاعر برای دریافت صلّه و ادای وظیفه، کسانی را که بر آنها اهمیتی قائل نبود مدح میگفت. بهمین جهت از طرفی قصیده جای خود را بغزل داد که غزل برای بیان احساسات شخصی است و نیازی بممدوح ندارد. از طرف دیگر، مثنوی رواج و رونق بیشتری یافت زیرا مثنوی مناسب شعرهای عرفانی و تعلیمی است.

ساختن مثنوی عرفانی بوسیله سنائی معمول شد و او با حقیقه الحقیقه شاهکاری بوجود آورد و بعد از او فریدالدین عطار ، مثنویهای زیادی ساخت و مثنوی مولوی که از حیث لفظ و معنی از آثار جاویدان و از مفاخر ادبی زبان فارسی است، موجب شد که بعد از او مثنویهایی بتقلید آن، گفته شود .

رباعی چون وزنی کوتاه و خوش آهنگ دارد و مناسب کلمات قصار است از روزگار شیخ ابوسعید ابوالخیر ببعد ، تنها وسیله بیان افکار صوفیانه شد و در سبک عراقی رباعیهای نغز و شیوا بوجود آمد.

شعرای عصر مغول (قرن هفتم و هشتم)

کمال الدین اسمعیل کمال الدین اسمعیل پسر جمال الدین محمد بن- عبدالرزاق اصفهانی ، مداح خاندان آل صاعد و آل خجند بود. در سال ۶۲۰ جلال الدین منکبرنی پسر محمد خوارزمشاه باصفهان آمد، کمال الدین اسمعیل باجمعی از بزرگان اصفهان بار یافت و قصیده‌ای در مدح سرود و از جمله مدایح او در باره آخرین سلطان خوارزمشاه، قصیده زیر است:

بسیط روی زمین گشت باز آبادان بیمن سیر سپاه خدایگان جهان
کمال الدین اسمعیل در اواخر عمر، شاهد خونریزیهای مغول و مصائب ایرانیان گردید و در سال ۶۳۳ که مغولان در اصفهان کشتارهای فجیع میکردند با آنکه شاعر گوشه نشینی اختیار کرده بود بدست ایشان گرفتار و بسال ۶۳۵ بدست مغولی کشته شد.

او در مظالم مغول گوید :

کس نیست که تا بر وطن خود گرید بر حال تباه مردم بد گرید
دی بر سر مرده‌ای دوصد شیون بود امروز کسی نیست که بر صد گرید

کمال الدین از شیوهٔ قدما پیروی کرده و در شعر مضامین نو و دقیق آورده و باینجهت بخلاق المعانی معروف شده است. قصیدهٔ زیر را در توصیف برف سنگینی که در همدان آمد و سپاهیان زیادی را تلف کرد، سروده است :

هر گز کسی نداد بدینسان نشان برف
گوئی که لقمه ایست زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوههاست نهان در میان برف
چاه مقنع است همه چاه خانه ها
انباشته بجوهر سیماب سان برف
ناگه فتاد لرزه باطراف روزگار
از چاه ز بیم تاختن ناگهان برف
گشتند نا امید همه جانور ز جان
با جان کوهسار چوپپیوست جان برف
از بس که سر بخانه هر کس فرو کند
سرد و گران و بیمزه شد میهمان برف
گرچه سپید کرد همه خان و مان ما

یارب سیاه باد همه خان و مان برف

جلال الدین محمد مولوی بلخی معروف بملائی
رومی، یکی از بزرگترین عرفا و مشهورترین

مولوی

شعراى ایرانست. وی در سال ۶۰۴ در میان خانوادهٔ محترمی در بلخ تولد یافت. پدرش محمد بن حسین ملقب ببهاء الدین، از بزرگان مشایخ عصر بود و اهمیت و پیروان بسیار داشت. بسبب شهرت و نفوذ زیاد، مورد بیمهری

سلطان محمد خوارزمشاه قرار گرفت و در سال ۶۰۹ موطن خود را ترک کرد و از راه بغداد بمکه رفت و از آنجا بملاطیه سفر کرد و قریب ده سال در نقاط مختلف آسیای صغیر گردش نمود سپس بنابعد عت علاءالدین کیقباد سلجوقی بقونیه رفت و در آنجا اقامت گزید و بتدریس و ارشاد پرداخت و در سال ۶۲۸ در قونیه رحلت کرد.

جلال الدین مولوی، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر بپایان رسانید و پس از فوت او، در خدمت سید برهان الدین محقق ترمذی متوفی ۶۳۸ شاگردی کرد و از او اجازه ارشاد گرفت و بتدریس پرداخت. در سال ۶۴۲ با عارف بینادلی بنام شمس الدین تبریزی آشنا شد و چنان شیفته و معذوب نفس گرم و جاذبه معنوی وی گردید که از تدریس و قیل و قال مدرسه پای بیرون کشید و جزومریدان او درآمد و تا سال ۶۴۵ که شمس کشته شد از خدمت مرشد پیر، کسب فیض کرد و دیوان غزلیاتش محصول این شیدائی و ارادت است.

مولانا پس از فوت شمس الدین سفری بدمشق کرد و پس از مراجعت مجدداً بتدریس و ارشاد پرداخت و صلاح الدین فریدون زرکوب را خلیفه خود کرد. پس از ده سال بسبب فوت صلاح الدین، در سال ۶۵۷ حسام الدین چلبی خلیفه شد و باین ترتیب او پانزده سال در حیات مولوی و دوازده سال پس از وی خانقاه و مکتب مولانا را اداره کرد.

مولوی بحسام الدین علاقه بسیار داشت و بخواهش وی مثنوی را آغاز کرد و بهمت او بپایان رسانید. چنانکه در ابتدای دفتر چهارم مثنوی این مطلب را تصریح فرموده :

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت والای تو ای مرتجی می کشد اینرا خدا داند کجا

گردن این مثنوی را بسته‌ای می‌کشی آنجا که تو دانسته‌ای
 مثنوی را چون تو مبداء بوده‌ای گر فزون آید تماش افزوده‌ای
 مولوی که مقام بلندی در ارشاد دارد، سرودن شعر را وسیله
 تقنن و یکنوع روش تعلیم قرار داده و برای این منظور مثنوی را انشاء
 میکرد و حسام‌الدین مینوشت. مولوی در قونیه خانقاهی بنیان نهاد
 و طریقه‌ای فراهم ساخت که پس از وی بنام طریقه مولویه معروف شد
 و اساس تصوف را بر روی ارکان استوار گذاشت که مدت مدیدی دوام کرد.
 مولوی در سن ۶۸ سالگی بسال ۶۷۲ هجری در قونیه وفات یافت
 و از حیث ارشاد و تعلیم مردم بدرک حقایق زندگی، توان گفت که
 مولوی عمر طولانی کرده است. زیرا طول عمر انسانی از روی اعمال و
 افکار او سنجیده میشود نه از عده سالهای زندگی، و هر چه انسان کار
 مفید بیشتر بکند و احساسات و افکارش لطیف و عالی و وجودش منشاء
 خیر باشد در حقیقت دوره زندگی نیز طولانی‌تر است.

بهاء‌الدین احمد معروف به سلطان ولد پسر مولوی پس از فوت
 حسام‌الدین در سال ۶۸۴ هجری، در خانقاه قونیه جانشین پدر شد تقریرات
 مولوی را بنام «فیه مافیه» جمع کرد و دفتر هفتم مثنوی را باو نسبت
 میدهند. سلطان ولد، مثنوی دیگری بنام ولدنامه در شرح زندگی
 پدر و اصول عرفان سروده و بسال ۷۱۳ فوت کرده است.

مولوی دو اثر مهم و معتبر دارد: نخست منظومه

آثار مولوی

«مثنوی» معروف به مثنوی معنوی، یکی از

شاهکارهای عرفانی زبان فارسی. دوم دیوان غزلیات و رباعیات و ترجیع‌بند
 بنام «دیوان شمس تبریزی».

۱- **مثنوی مولوی** شامل شش دفتر و بیست و شش هزار بیت است که آنرا مولوی در مطالب اخلاقی و عرفانی و حقایق طریقت و سیر و سلوک، بحر رمل مسدس (۱) سروده است. مولوی در تقسیم مثنوی به شش دفتر رعایت نظم مطلب را نکرده بلکه هر چه دلش خواسته و دامنه سخن کشیده، بیان کرده است.

مولوی این کتاب را بنا بر خواهش حسام الدین چلبی بنظم کشیده. و قتی که حال شور و وجد بوی دست میداد آنرا بیداهه میسرود و حسام الدین یادداشت میکرد. اهمیت حسام الدین و میزان علاقمندی و تأثیر تشویق او در نظم مثنوی پدیدار است و مولوی در آغاز دفاتر مثنوی، اشاره میکند که بخاطر حسام الدین دو سال نظم مثنوی تأخیر و تعطیل شد. در آغاز دفتر دوم فرماید:

مدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون ز دریاسوی ساحل باز گشت	چنگ شعر و مثنوی با ساز گشت

دفتر سوم را چنین آغاز میفرماید:

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار	این سیم دفتر که سنت شد سه بار
------------------------------	-------------------------------

در دفتر چهارم نیز اشاره با اهمیت حسام الدین فرموده و در مورد علت نظم مثنوی که بخاطر اوست فرماید:

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی	که گذشت از مه بنور مثنوی
گردن این مثنوی را بسته ای	می کشد آنجا که تو دانسته ای

۱- بحر رمل مسدس - این وزن بیشتر در مورد مثنوی بکار میرود و هر مصرع باید بوزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن» باشد. نخستین مثنوی باین وزن، کلیله و دمنه رودکی است. این بحر مثنوی در زبان فارسی رواج کلی داشته و دارد.

دفتر پنجم را نیز بنا بخواهش حسام‌الدین ساخته و پرداخته است. شه حسام‌الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است در آغاز دفتر ششم تصریح میکند که مثنوی حسامی نامه است. ای حیات دل حسام‌الدین بسی میل می جوشد بقسم سادسی گشت از جذب چوتو علامه‌ای در جهان گردان حسامی نامه‌ای.

۲- دیوان مولوی شامل غزلیات و رباعیات و ترجیعات در حدود سی هزار بیت است که در بیان افکار عرفانی و سیر و سلوک سروده و بنام مرشد روحانی، شمس‌الدین تبریزی نامیده است. مولوی در آخر غزل «شمس» تخلص مینماید و تأثیر پیر طریقت را در گفتار و کردار خود مدلل میدارد.

مثنوی مولوی، بسبک مثنوی‌های حکیم سنائی و شیخ عطار است که مطالب عرفانی را بصورت حکایات بیان میکند و در ضمن از آیات و اخبار و امثال، استفاده میکند و بدینوسیله سخن را در خور فهم عموم قرار میدهد و صریحاً به پیروی از شیوه دو عارف پیش از خود اشاره میفرماید: عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم وزن مثنوی بسیار ساده و بیانش بی‌پیرایه است. علت انتخاب این وزن آنست که بتواند بسهولت مقصود خود را بیان کند و توجهی هم بصنایع بدیعی و زیبائی ظاهر و الفاظ ندارد که مانع وصول بمقصود نباشد و معنی فدای لفظ نگردد.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم
ظاهرأ مولوی توجهی بمثنوی نداشته و حقایق و تعالیم اخلاقی را در غزل بیان نمیکرده لیکن، تقاضای حسام‌الدین چلبی و تبعیت از

حديقة الحقیقه سنائی و اسرار نامه والهی نامه عطار، اورا بساختن مثنوی وادار کرده است . مثنوی با ابیات زیر آغاز میشود:

بشنو از نی چون حکایت میکند	از جدائی ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد و اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست

مولوی در غزل اصلاحاتی کرده و آنرا از حیث وزن، قافیه، عدد ابیات، تنوع معانی و آوردن نام شاعر در آخر غزل (تخلص)، از غزل های پیش ممتاز نموده است . تنها عیب غزل های مولوی آنست که مانند دیگر اشعارش فقط نظر بمعنی دارد و در انتخاب الفاظ زیبا، دقت و توجه نمیکند گاهی در ضمن غزل لغات و کلماتی می آورد که در خور غزل نیست. زیرا غزل باید دارای اوزانی لطیف باشد که علاوه بر بیان احساسات درونی گوینده، بتوان آنرا با موسیقی نیز هم آهنگ نمود .

غزل زیر یکی از غزلیات خوب اوست:

با قدسیان آسمان من هر شبی یاهو زنم

صوفی دم از الا زند من دم ز الا هو زنم

باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من

تیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو زنم

آن پیر کندو دار را گویم که پیش آور عسل
 بینم که کاهل جنبید او من چست بر کندو زنم
 ای کاروان ای کاروان من دزد ورهزن نیستم
 من پهلوان عالمم شمشیر رو یا رو زنم
 ای باغبان ای باغبان بر من چرا در بسته ای
 بگشا در این باغ را تا سیب و شفتالو زنم
 مولوی سبک و شیوه مخصوص بخود دارد و گاهی از اختصاصات
 سبک عراقی پیروی نموده ، مانند غزل زیر که شبیه غزلیات سعدی است:
 بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 یکدست جام باده و یکدست زلف یار
 رقصی چنین ، میانۀ میدانم آرزوست
 گفتا ز ناز بیش مرنجان مرا ، برو
 آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست
 ای آفتاب رخ بنمای از نقاب ابر
 کان چهره مشعشع و تابانم آرزوست
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 زین همراهم سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
 گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

مولوی رباعیات نغز و لطیفی دارد که از زمره بهترین رباعیات
عرفانی زبان فارسی است.

هر دیده که در جمال جانان نگیرد شك نیست که در قدرت یزدان نگیرد
بیزارم از آن دیده که در وقت اجل از یار فرومانده و در جان نگیرد



جز ما اگر عاشق شیدا است بگو و میل دلت بجانب ماست بگو
گر هیچ مرا در دل تو جاست بگو گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو
شرح افکار و عقاید مولوی که نمونه مرد کاملی است و در تمام
مسائل زندگی، اظهار نظر کرده است در این مختصر ممکن نیست
و بقول مولانا :

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یکروزه ای
مولوی عزلت و گوشه نشینی را که ایجاد غرور میکند زشت
میداند و توصیه میکند در طریقت باید از فیض حضور انسان کامل،
برخوردار بود. او معتقد است که تعصب، چشم حقیقت بین را می بندد،
نفاق و خودخواهی از جهل و کوتاهی فکر است. اگر دنیا بنظر ما بد
جلوه میکند برای آنست که خود بد شده ایم، پس باید خوب بود تا خوب
دید. ریا و ظاهر سازی از صفات ناپسند آدمی است و برای اصلاح جامعه
باید ابتدادهای مردم را از کینه و نفاق پاک کرد و یکدلی را جایگزین
آن نمود تا بشر یکسان و بی جنگ و ستیز و برادروار با هم بتوانند
زندگی نمایند :

ای بسا هندو و ترك هم زبان ای بسا دوترك چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگری است همدلی از همزبانی بهتر است

بالجمله برای درك معنویت و فهم کمالات نفسانی باید بآثار
مولانا مراجعه کرد والا :

گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
فخرالدین عراقی شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص بعراقی
در همدان بدنیا آمد. خاندان او اهل فضل و ادب
و حقیقت و طریقت بودند. عراقی پس از کسب معلومات عصر خود،
از روزگار جوانی بتدریس در مدرسه همدان بنام «شهرستان» پرداخت
و زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای آغاز کرد. پس از چندی بجهت ورود جمعی
از صوفیان به همدان، بحلقه درویشان درآمد و درس و بحث مدرسه را رها
کرد و بدنبال ایشان روان شد. این سرگشتگی او را بشهر ملتان در
هندوستان کشانید و موجب ارادت وی بشیخ بهاءالدین زکریای ملتانی
گردید. عراقی بر اثر تربیت و ارشاد شیخ بهاءالدین، مراحل عرفان را
پیمود و بدرجه کمال رسید. برای تزکیه نفس و ارشاد مردم، بسیر و سفر
پرداخت، مدتی در قونیه و مصراقامت گزید و مورد احترام عام و خاص
بود. پس از آن عزم دمشق کرد و در سن ۷۸ سالگی بسال ۶۸۸ در دمشق
وفات یافت .

دیوان عراقی شامل غزلیات شورانگیز و رباعیاتی است که در حال
جذب سروده و اختصاصات سبک عراقی با مضامین عرفانی، در آن بخوبی
نمایان است :

نخستین باده کاند در جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند

بگیتی هر کجا درد دلی بود

بهم کردند و عشقش نام کردند

سر زلف بتان آرام نگرفت
 ز بس دلها که بی آرام کردند
 چو خود کردند راز خویشتن فاش
 عراقی را چرا بد نام کردند؟
 غزل زیر ازبهترین غزلیات اوست:
 ز دو دیده خون فشانم زغمت شب جدائی
 چکنم که هست اینها، گل باغ آشنائی
 در گلستان چشمم زچه رو همیشه بازست
 بامید آنکه شاید تو بچشم من در آئی
 بکدام مذهب است این بکدام ملت است این
 که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی
 زفراق چون ننال من دلشکسته چون نی
 که بسوخت بندبندم زحرارت جدائی
 سر و برگ گل ندارم بیچه رو و روم بگلشن
 که شنیده ام ز گلها همه بوی بیوفائی
 بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند
 که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی
 در دیر میزد من که ندا ز در در آمد
 که در آدر آ عراقی که تو هم از آن مائی

عراقی در قونیه بخدمت صدرالدین قونیوی (متوفی ۶۷۲) از مشایخ
 مشهور تصوف رسید و از ارشاد و تعلیمات شیخ استفاده کرد و کتاب «لمعات»
 را در مطالب عرفانی و سیر و سلوک نگاشت که از بهترین و شیواترین نثر

صوفیه است. بر کتاب لمعات پنج شرح نوشته‌اند که معروفتر از همه «اشعة اللمعات» جامی شاعر و عارف قرن نهم است.

سعدی

شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین سعدی شیرازی
بزرگترین استاد نظم و نثر فارسی، در اوایل

قرن هفتم هجری در شیراز متولد شد. خاندان سعدی همه از علمای دین بودند و در زهد و پرهیز اشتها داشتند. او نیز در کودکی «متعبد بوده است و سحر خیز و مولع زهد و پرهیز».

سعدی پس از آنکه تحصیلات مقدماتی را در شیراز پایان رسانید به بغداد رفت و چون مذهب شافعی داشت در مدرسه نظامیه بغداد بتکمیل تحصیل پرداخت و از خدمت استادان معروف آن زمان مانند شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (متوفی ۶۳۲) کسب علم و طریقت نمود. پس از فراغت از تحصیل، عزم سفر کرد و شام، فلسطین، آسیای صغیر و شمال افریقا را سیاحت نمود. خوشی‌ها و سختی‌ها در این سفر دید و با مردم مختلف آشنا شد و تجربه‌ها اندوخت و در حدود سال ۶۵۴ بمولد خود شیراز مراجعت کرد و در دربار اتابکان فارس منزلت یافت و تخلص خود را از نام اتابک سعد بن زنگی گرفت و ظاهراً از همین موقع بشاعری پرداخت و از احترام و ملاحظات اتابکان برخوردار گردید.

پس از استیلاي مغول بر فارس و بر چیده شدن سلسله اتابکان سلغری، سعدی بقصد حج از شیراز خارج شد به بغداد و حجاز رفت. در مراجعت از راه آسیای صغیر بآذربایجان آمد و بخدمت خواجه شمس الدین جوینی و برادرش عظاملك جوینی رسید و مورد تکریم و احترام ایشان واقع شد. سعدی بقیه عمر خود را در شیراز بعزلت گذرانید و در حدود سال ۶۹۱ هجری وفات یافت و در خانقاه خود در کنار آب رکناباد مدفون گردید.

آثار و سبك

سعدی

افصح المتكلمين «سعدی» نه تنها از بزرگترین

ستارگان ادبی ایرانست، بلکه شاعرو نویسنده

توانای جهانست. سخنی بروانی و شیوایی نظم

و نثرش برای کمتر گوینده و نویسنده ای میسر شده و در نظم و نثر و اقسام

مختلف آن قدرت و مهارت نشان داده و آثار گرانبایش که گنجینه فصاحت

و بلاغت است بزبان فارسی ارج و بهائی بخشیده است. کلیات شیخ بجز

گلستان شامل نه هزار بیت و عبارتست از: بوستان، غزلیات، قصائد فارسی

و عربی، ترجیع بند، قطعه، ملمع (۱)، رباعی و ابیات پراکنده (مفردات).

۱ - بوستان یا سعدی نامه، مثنوی اخلاقی و اجتماعی، دارای

دو هزار بیت است. سعدی بوستان را در ۶۵۵ هجری در ده باب سروده

و باتابك ابوبكر بن سعد بن زنگی از اتابكان سلغری فارس اهداء

کرده است:

که سعدی که گوی بلاغت ربود

در ایام ابوبکر بن سعد بود

ز ششصد فزون بود و پنجاه و پنج

که پر در شد این نامبردار گنج

بوستان از شاهکارهای زبان فارسی است و از دو نظر شایان اهمیت

میباشد: نخست از لحاظ فصاحت و روانی شعر که مقصود، بدون تکلف

۱- ملمع شعری است که يك مصرع آن عربی و مصرع دیگر فارسی

باشد مانند:

سل المصانع ركباً تهيم في الفلوات تو قدر آب چه دانی که در کنار فرانی

و یا ملمع شعری است که يك بیت عربی و بیت دیگر فارسی باشد:

خبر برید به بلبل که عهد می شکند گل تو نیز اگر بتوانی بیند بار تحول

فمن يبلغ عني إلى معذب قلبي اذا جرح فتؤادي بسيف لحظك فاقبل

و بی‌بهرترین وجه بیان شده . دوم از حیث مطالب که حکمت عملی و امور سیاسی و اجتماعی، مورد بحث قرار گرفته است.

سعدی بوستان را بی‌حرم‌تقارب یعنی بوزن شاهنامه فردوسی ، بنظم آورده و هنر سعدی در اینست، وزنی که مخصوص اشعار رزمی و حماسه بوده برای مطالب اجتماعی و اخلاقی برگزیده و از عهد آن نیز بخوبی برآمده است. بدون آنکه موضوع را با افزودن شاخ و برگ‌های، طولانی کند و مطلبی را بچند لباس عرضه نماید و باعث ملال خاطر شود ، منظور خود و پرمغزترین معنی را در کوچکترین و زیباترین لفظ و عبارت پرورده است .

بوستان دارای قوت مضمونست باین معنی که سعدی دستورالعمل‌های زندگی را که حاصل تجربیات اوست بصورت حکایات از سلاطین و عرفا و مردم بیان کرده و نتیجه مطلوب هم گرفته است . سخن، در بوستان بایجاز ایراد گردیده و توان گفت کتاب مفصل اخلاقی، در ضمن بیتی خلاصه شده است:

شنیدم که در وقت نزع روان	بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار و درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس	چو آسایش خویش خواهی و بس
نیابد بنزدیک دانا پسند	شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تا توانی دل خلق ریش	که چون می‌کنی می‌کنی بیخ خویش

سعدی در بوستان دستوراتی مفید در مطالب عرفانی و دینی و اجتماعی داده که قابل تطبیق با زندگی است و گاهی هم تحت تأثیر اوضاع اجتماعی و محیط قرار گرفته و مطالبی در تواضع و قناعت و تسلیم

بقضا و قدر سروده است که بمذاق مردم روزگار ما، خوش آیند نیست:
 جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفا داری امید نیست
 چه خوش گفت شوریده ای در عجم بکسری که ای وارث ملک جم
 اگر ملک بر جم بماندی و بخت ترا کی میسر شدی تاج و تخت
 منه بر جهان دل که بیگانه ایست چو مطرب که هر روز در خانه ایست
 گر انصاف پرسی بد اختر کسی است که در راحتش رنج دیگر کسی است
 همی تا بر آید بتدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار

۲ - گلستان - شیواترین نثر فارسی بصورت حکایات اخلاقی و اجتماعی
 در هشت باب نوشته شده است. سعدی گلستان را در سال ۶۵۶ تصنیف
 کرد و باتابک ابوبکر سعدبن زنگی اهداء نمود:
 علی الخصوص که دیباچه هما یونش

بنام سعد ابوبکر - سعدبن زنگی است
 گلستان به نثر مسجع تصنیف شده و از لحاظ لفظ و معنی کامل و تمام است.
 نثر گلستان مانند سایر نثرهای مسجع و فنی، ساختگی نیست و بسبب توجه
 بلفظ و آرایش سخن، معنی فدانشده است. نثر گلستان سهل و ممتنع
 است که معانی بزرگ و عالی، در عبارات نغز و موجز، بشیوایی بیان
 گردیده و کتاب گلستان زیباترین نثر فارسی است که در ادبیات جهان
 مقام و اهمیت ارجمندی دارد.

شیخ در گلستان، نثر و نظم بهم آمیخته و برای هر مطلبی که
 بنثر ادا نموده چند بیتی هم بفارسی و عربی بعنوان شاهد و تأیید مطلب
 آورده است. با وجود رعایت سجع و قافیه و استعمال تشبیه و استعاره
 و دیگر صنایع بدیعی که منظور از آرایش لفظ بوده، هر معنی که بخاطر
 داشته، بهترین وجه بیان کرده و از لطافت و سلاست مضمون،
 نکسته است. پادشاهان و امرا تا عوام و مردم راه نشین را از هر صنف

و دسته‌ای پند و اندرز داده و حدود وظایف هر يك را تعیین کرده و دقیقه‌ای از ذکر مصالح و مفاسد، فروگذار نکرده است. باصراحت همه را مورد انتقاد و ملامت قرار داده و حقیقت را بی‌پروا اظهار کرده است:

«ابلهی رادیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مر کبی تازی در زیر
وقصبی مصری بر سر. کسی گفت سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلم
بر این حیوان لایعلم. گفتم خطی زشت است که بآب زر نبشتست».
آثاری بتقلید گلستان مانند روضه خلد مجدال-دین خوافی،
بهارستان جامی، نگارستان معین الدین جوینی و پریشان قاآنی تصنیف شده
ولی هیچیک بیای گلستان سعدی نرسیده است زیرا:

«سخن ملکی است سعدی رامسلم»

۳- غزلیات - سعدی غزلیات خود را بچهار قسمت منقسم کرده:
«غزلیات قدیم، طبیات، بدایع و خواتیم» که طبیات و بدایع بهتر از
همه است.

سعدی استاد غزل و تسلطش در بیان، از عموم غزلسرایان بیشتر
است: در انتخاب الفاظ، تنوع معانی و عدد ابیات، او مصلح غزل بسبك
عراقی میباشد. سعدی اوزان سنگین و نامطلوب استعمال نمیکند، غزل
طولانی که ملال آور باشد ندارد. در ترکیب سخن، عادی ترین کلام را
میآورد و زیبایی طبیعی، بغزل میدهد:

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا

هیچ مشاطه نیاراید از این خوبتر
وجود سعدی را از عشق سرشته‌اند، عشقی که آغاز دارد و انجام
ندارد. احساسات لطیفش بزبان غزل بیان شده و معنی بعباراتی ادا

گردیده است که از آن زیباتر ممکن نیست. سعدی از زبان عاشق سخن گفته و مترجم احساسات درونی عمومی است. از این رو همه از غزلیات شیخ، لذت وافر میبرند :

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
آن نه خالست و ز نخدان و سر زلف پریشان
که دل اهل نظر برد که سر یست خدائی
پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند
تو بزرگی و در آئینه كوچك ننمائی
عشق و درویشی و انگشت نمائی و ملامت
همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی
روز صحرا و سماعست و لب جوی و تماشا
در همه شهر دلی نیست که دیگر بر بائی
گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم ازدل برود چون تو بیائی
شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی
بردن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانه مائی

سعدی آن نیست که هر گز ز کمندت بگریزد

چون بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی

خلق گویند برو دل بهوای دگری ده

نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائی

۴- قصائد و ترجیعات - سعدی اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی

و سعد بن ابوبکر از اتابکان سلغری فارس و خاندان جوینی رامدح گفته

و در شیوه قصیده ، تغییراتی داده است : سعدی در مدح مبالغه نمیکند

و از ممدوحین تملق نمیگوید بلکه آنها را پند و اندرز میدهد و گزافه گویان

را سرزنش مینماید و صاحبان قدرت را بداد و دهش تشویق میکند.

در حقیقت گوئی بی پروا و بی باک است و شہامت فوق العاده دارد .

خرابی دوران مغول و جوړو ستم امرای ستمگر را بصراحت تقبیح

میکند و میفرماید :

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی رامسلم

ترجیعات سعدی، لطف و رقت خاصی دارد و از حیث لفظ و معنی

در زبان فارسی بینظیر است :

ای زلف تو، هر خمی کمندی	چشمه بکرشمه چشم بندی
-------------------------	----------------------

مخرام بدین صفت مبدا	کز چشم بدت رسد گزندی
---------------------	----------------------

یا چهره بیوش یا بسوزان	بر روی چو آتشت سپندی
------------------------	----------------------

ای سرو بقامتش چه مانی	زیباست ولی نه هر بلندی
-----------------------	------------------------

گریم بامید و دشمنانم	بر گریه زنند ریشخندی
----------------------	----------------------

ایکاش ز در درآمدی دوست	تا دیده دشمنان بکندی
------------------------	----------------------

یارب چه شدی اگر برحمت	باری سوی ما نظر فکندی
-----------------------	-----------------------

یکچند بخیره عمر بگذشت من بعد بر آن سرم که چندی

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله کار خویش گیرم

چشمی که نظر نگه ندارد بس فتنه که با سر دل آرد

آهوی کمند زلف خوبان خود را بهلاک می سپارد

کس بار مشاهدت نچیند تا تخم مجاهدت نکارد

نالیدن عاشقان دلسوز نا پخته ، مجاز می شمارد

حاجت بدر کسی است ما را کاو حاجت کس نمی گذارد

گویند برو زپیش جورش من میروم او نمی گذارد

من خود نه باختیار خویشم گر دست ز دامنم بدارد

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله کار خویش گیرم

سعدی در استعمال لغات و ترکیبات عربی بی پرواست ولی بقوه

فصاحت، عبارات و لغات تازی را مأنوس می کند که توان گفت کلام

در دست سعدی مانند مومی است که بهر شکل که بخواهد در میآورد

و یا چون آب زلال در شیشه شفافست که از غایت پاکی و صفا، آنرا

چشم ادراک نمی کند:

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار

که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید

بین و بگذر و خاطر بهیچیک مسپار

مخالط همه کس باش تا بگردی خوش

نه پای بند یکی کز غمش بنالی زار

مرا رفیقی باید که بار بر گیرد
نه صاحبی که من از وی کنم تحمل بار
کسی که از غم و تیمار من نیندیشد
چرا من از غم و تیمار او شوم بیمار
براحت نفسی رنج پایدار مجوی

شب شراب نیرزد بیامداد خمار
سعدی گاهی ترکیباتی در سخن میآورد که پیش از وی، معمول
گویندگان نبوده و شیوه او را حافظ تکمیل کرده است:
ولیک دست نیارم زدن بر آن سر زلف
که مبلغی دل خلقت زیر هر شکنش

حاصل سخن آنکه کلام سعدی شیوا و دلنشین است و بقول خود:
بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

حد همینست سخندانسی و زیبایی را
شهرت سعدی - سعدی از مشاهیر روزگار است که شهرتش در زمان
حیات، در اقطار جهان پیچیده بود و معاصران وی با ستادیش معترف بودند
و بمقام و اعتبارش رشک میبردند و پس از مرگ او نیز عموم گویندگان
و نویسندگان تحت تأثیر شیوائی بیانش قرار گرفته و از شیوه وی پیروی
کرده و آرزومند بوده اند که مرتبه سخن را بپایه کلام سعدی رسانند.
حافظ درباره او فرماید:

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو
آثار گرانبهای سعدی در فکر و ذوق مردم ایران مؤثر بوده و او را
در ایران و جهان مشهور نموده است. بوستان و گلستان باغلب زبانهای

بیگانه ترجمه شده و رایحه معطر آن بهمه جا کشیده و نام سعدی را زنده
و جاوید نموده است . چنانکه خود اشاره میفرماید:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی

در سینه های مردم عارف مزار ماست

خواجه همام الدین تبریزی از غزلسرایان

همام تبریزی

مشهور قرن هفتم و شاعر بنام آذربایجان است.

او مداح خاندان جوینی بود و مثنوی «صحبته نامه» را بنام خواجه شرف الدین
هارون پسر صاحب دیوان جوینی سروده . دیوان همام در حدود دو هزار
بیت است که غزل را بهتر از انواع دیگر شعر ساخته و از شیوه سعدی
پیروی کرده و از اینکه شهرت شیخ را بدست نیاورده از بخت و اقبال خود
گله نموده است:

همام را سخن دلغریب و شیرینست

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

غزل عرفانی زیر از بهترین غزلهای اوست:

ساقیا بر سر جان بار گرانست تنم

باده ده باز رهان یکنفس از خویشتنم

من از این هستی خود نیک بجان آمده ام

تو چنان بیخبرم کن که ندانم که منم

پیش این قالب مردار چکار است مرا

نیستم زاغ و زغن طوطی شکر سخنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خنک آنروز که پرواز کنم تا بر یار

بهوای سر کویش پر و بالی بـزنم

درمیان من و معشوق همام است حجاب

وقت آنست که این پرده بیکسو فکنم

وفات همام در ۷۱۴ هجری اتفاق افتاده است.

شیخ شبستری

سعدالدین محمود شبستری از علماء و عرفاء مشهور

قرن هفتم در عهد الجایتو و ابوسعید در شبستر

آذربایجان میزیست و بتدریس و ارشاد مشغول بود. مثنوی «گلشن راز» را در سال ۷۱۰ هجری در پاسخ پانزده پرسشی که امیرسید حسینی هروی از عرفای خراسان بنظم نموده بود، سروده است. در مثنوی گلشن راز، اساس عقاید عرفانی، با عبارات تغزوساده در هزار بیت بیان و مراحل کمال در سه مرتبه «تخلیه و تجلیه و تجلیه» خلاصه شده است: یعنی نخست باید دل را از آلودگی ها پاک کرد و بعد آنرا بزیور عبادت و ریاضت و پرهیز کاری آراست تا نور حقیقت در آن متجلی شود و مرحله آخر همان کشف و شهود است که چشم بصیرت، بینا میشود و حق در «آئینه دل» منعکس میگردد.

بمثنوی گلشن راز، شرح هایی نوشته اند که بهترین آنها شرح محمد لاهیجی بنام مفاتیح الاعجاز است. بعنوان نمونه، ابیاتی از مثنوی گلشن راز نقل میشود:

شراب بیخودی در کش زمانی	مگر از دست خود یابی امانی
طهور آن می بود کز لوث (۱) هستی	ترا پاکی دهد در وقت مستی
خراباتی شدن از خود رهائیست	خودی کفر است اگر خود پارسائیست
خرابات از جهان بی مثال نیست	مقام (۲) عاشقان لاابالی است
خراباتی خراب اندر خرابست	که در صحرای او عالم سراست

۱- لوث = آلودگی ۲- مقام بضم میم جاو مکان

خرا با تست بی حد و نهایت نه آغازش کسی دیده نه غایت
اگر صد سال در وی می‌شتابی نه خود را و نه کس را باز یابی
شیخ محمود، دومثنوی دیگر بنام «شاهدنامه» و «سعادت نامه»
سروده است و تصریح میکند که شاعر نبوده و برای تعلیم مقاصد عرفانی،
این وسیله را برگزیده و از عارف بزرگ، شیخ عطار نیشابوری پیروی
کرده است :

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
در نثر نیز رسالاتی در مسائل دینی و عرفانی، تألیف کرده از آن جمله
است: حق‌الیقین و مرآت‌المحققین .

تذکره نویسان سال وفات شیخ محمود را در ۷۲۰ نوشته‌اند.

پدر امیر خسرو، لاجپن نام داشت و اصلاً ترک‌نژاد
امیر خسرو بود، در استیلای مغول از ترکستان به هندوستان

فرار کرد و در هند معروف با میر سیف‌الدین محمود شد.

امیر خسرو دهلوی در سال ۶۵۱ در پتالی (۱) بدنیامد و پس از
تحصیل علوم و ادبیات، از روزگار جوانی بخدمت شاهان هند در آمد
و بمدح پنج‌تن از ایشان پرداخت که مهم‌تر از همه علاءالدین خلجی (۲)
بود. امیر خسرو در سال ۷۲۵ در دهلی وفات یافت .

امیر خسرو از شعرای معروف هندوستان است و او را سعدی هندوستان
می‌گویند و از حیث کثرت اشعار، در بین سخنسرایان فارسی بینظیر
میباشد. امیر خسرو با شعار سنائی و خاقانی و نظامی نظر داشته و از
شیوه سعدی در غزل پیروی کرده و در سبک عراقی تغییراتی داده است.

۱- پتالی از شهرهای شمال غربی هندوستان و نزدیک دهلی است.

۲- سلسله خلجی از قبایل ترک بودند که به سلطنت هند رسیدند و دومین

سلسله مسلمان هند میباشند.

امیر خسرو در اقسام مختلف شعر از قصیده و غزل و مثنوی طبع آزمایی کرده و بهترین اشعارش غزلهای عرفانی است. او در تصوف، مرید عارف مشهور هندوستان «شیخ نظام الدین اولیاء» بود که مسائل عرفانی را با عبارات رقیق و معنایی دقیق بیان کرده و نفوذ مرشد روحانی در همه آثار امیر خسرو بخوبی نمایان است.

غزلیات امیر خسرو، دیوان مفصلی است و خود از دیوان، غزلها را انتخاب کرده مانند غزل زیر:

دل شد ز دست و بر مرثه از خون نشان بماند

جان رفت و یار گمشده بر جای جان بماند

دنبال یار رفته روان کردم آب چشم

آن رفته باز نامد و اشکم روان بماند

گفتم کنم بتوبه سبکدستی ولی

دست صلاح در ته رطل گران بماند

ما را وداع کرد دل و عقل و هر چه بود

الا سر نیاز که بر آستان بماند

دیوان امیر خسرو در پنج قسمت است و هر یک نام جداگانه دارد

و شامل قصاید و ترجیع بند و مسمط میباشد:

۱ - تحفة الصغر که اشعار دوران جوانی اوست .

۲ - وسط الحیوة که اشعار او اوسط عمر تا سی سالگی شاعر است.

۳ - غرة الکمال که در بین سی تا چهل سالگی سروده و از شعرای

بزرگ ایران پیروی و از ایشان یاد کرده است.

۴ - بقیة نقیه شامل اشعار دوران پیری امیر خسرو میباشد.

۵ - نهاية الکمال که آخرین اشعار دوران زندگی اوست.

امیر خسرو بتقلید نظامی ، پنج مثنوی سروده و داستانهای را از زبان سانسکریت (زبان ادبی هندیان) بنظم فارسی ترجمه نموده است که میتوان آنها را در ردیف بهترین داستان و مثنویهای نظامی قرارداد .
 امیر خسرو پنج مثنوی را که قریب هیجده هزار بیت دارد، در مدت سه سال از ۶۹۸ تا ۷۰۱ سروده که دلیل آشکار بر روانی طبع و قوت بیان اوست:

۱ - مطلع الانوار در عرفان، مقابل مخزن الاسرار نظامی.

۲ - شیرین و خسرو در برابر منظومه خسرو و شیرین .

۳ - مجنون و لیلی در مقابل لیلی و مجنون.

۴ - آئینه اسکندری در برابر اسکندرنامه.

۵ - هشت بهشت در حکایت بهرام در مقابل هفت پیکر نظامی.

ابیات زیر که در مرثیه مادر خود در مثنوی مجنون و لیلی سروده برای نمونه از شیوه گفتار و بیان محبت و تأثر شاعر نسبت بفوت مادر نقل میشود :

چون مادر من بزیر خاک است	گر خاک بسر کنم چه باک است
ای مادر من کجائی آخر	روی از چه نمی نمائی آخر
خندان ز دل زمین برون آی	بر گریه زار من ببخشای
هر جا که ز پای تو غباری است	ما را ز بهشت یادگاری است
ذات تو که حفظ جان من بود	پشت من و پشتبان من بود
روزی که لب تو در سخن بود	پند تو صلاح کار من بود
امروز منم بمهر پیوند	خاموشی تو همی دهد پند

امیر خسرو آثار دیگری بنظم و نثر دارد از آن جمله است:

قران السعدین بوزن مخزن الاسرار ، مفتاح الفتوح بوزن خسرو شیرین در فتوحات شاهان هند . منظومه خضر خان و دولرانی

در شرح معاشقه خضر خان پسر علاءالدین خلجی با دختر رای گجراتی
 که بصورت داستان مؤثری بیان شده است.
 آثار وی بنثر، عبارتست از خزائن الفتوح در تاریخ و رسائل الاعجاز
 در فن انشاء .

سبک امیر خسرو، بین عراقی و هندی است و در ابیات مشهور
 زیر، شیوه هندی پدیدار است :
 اگر پرسند در محشر که خسرو را چرا کشتی
 سرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم



چون رشته گسیخت میتوان بست لیکن گرهیش در میان هست
 امیر خسرو رفیق و شاگردی داشته بنام **حسن دهلوی**
 (متوفی در ۷۲۷) که بحافظ هندوستان معروف است. غزلیاتش در ادبیات
 فارسی شهرت بسزائی دارد که مانند اشعار امیر خسرو، بین سبک
 عراقی و هندی است:

بر ما دلت نسوخت ندانم چرا نسوخت
 ما را دلت نخواست ندانم چرا نخواست



گر جمعه ای بمسجد آدینه درشوی اندر کلام صد غلط افتد خطیب را
اوحدی ابو حامد رکن الدین اوحدی در نیمه دوم قرن هفتم
 در مراغه متولد شد. از آغاز جوانی بمشرب
 تصوف علاقه داشت و از پیروان طریقت اوحد الدین کرمانی از عرفای
 مشهور (متوفی ۶۳۵) بود و تخلص اوحدی را از نام مرشد خود گرفت.
 بعد سفری باصفهان کرد و بیشتر ایام عمر خود را در اصفهان گذراند باین جهت

باوحدالدین اصفهانی نیز معروف میباشد. در آخر عمر مجدداً باز برای جان آمد بخدمت سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) آخرین ایلخان مغول پیوست و مداح آن پادشاه و وزیرش غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین فضل الله شد. اوحدی بسال ۷۳۸ در مراغه وفات یافت و در آنجا مدفون گردید. دیوان اوحدی شامل قصاید، ترجیع بند، غزلیات و رباعیات است. درسبک، پیرو سنائی است و مشهورترین اثرش «جام جم» دارای پنج هزار بیت میباشد که بوزن و تقلید حدیقه الحقیقه است. اوحدی در جام جم مسائل عرفانی و دینی و اجتماعی را مورد بحث قرار داده و نتیجه تجربیات عمر خود را بیان کرده است:

اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید
اوحدی در مثنوی جام جم بمسائل زندگی و اجتماعی توجه خاص دارد و نسبت بزن بسیار بدبین است و حتی در بعضی مواقع تأهل را نهی میکند و از این جهت جام جم بنظر شوخ میرسد.

زن بگیری ترا رها نکند ورتو نگذاریش چها نکند
ازمن و مادرت نگیری پند چند دیدیم و نیز دیدی چند
اوحدی مثنوی دیگری بنامه نامه یا منطق العشاق دارد. غزلیات او، بهتر از سایر انواع شعر و شبیه بغزلیات حافظ است با این تفاوت که حافظ مضامین عرفانی را با فلسفه و عشق ممزوج کرده ولی غزلیات اوحدی تصوف بی پیرایه است. بعلمت همین شباهت مقداری از غزلیات اوحدی در دیوان حافظ وارد شده است. غزل زیر از غزلیات خوب اوست.

بر رخ خویش چنان شیفته کردی بازم
کز خیال تو بخود نیز نمی پردازم
هر که از ناله شبگیر من آگاه شود

هیچ شك نیست که چون روز بداند رازم

گفته بودی خبری ده که ز هجرم چونی
 آن چنانم که به بینی و ندانی بازم
 عهد کردی که بسوزی بغم خویش مرا
 هیچ غم نیست تو میسوز که من میسازم
 اگر از دام خودم نیز خلاصی بخشی
 عاقبت هم سر کوی تو بود پ-روازم
 اوحدی وار چو پروانه بسوزم روزی
 تا چو شمعی بشب پش رخت بگدازم
 اوحدی غزلیات عاشقانه نیز دارد که از حلیه تصوف عاریست:
 وه که امروز چه آشفته و بی خویشتنم
 دشمنم باد بدین روز که امروز منم
 گر بمیرم من و آئی به نماز بیرون
 تا لب گور بده جای بسوزد کفنم
 اگرم تیغ زنی بر سر و رخ بنمائی

اوحدی نیستم ار پیش رخت دم بزنم
 کمال الدین ابوالعطاء خواجه در سال ۶۷۹ در
 کرمان تولد یافت. پس از تحصیل مقدمات علوم
خواجهی کرمانی
 در زادگاه خود، بسفر پرداخت و بنیارت کعبه نائل آمد و شهرهای
 بغداد، تبریز، اصفهان را گردش کرد و بالاخره بشیراز باز آمد و در
 آنجا تا پایان عمر رحل اقامت افکند و در تصوف از شیخ رکن الدین
 علاءالدوله سمنانی متوفی ۷۶۳ کسب فیض کرد. خواجه، سلطان ابوسعید
 و وزیرش غیاث الدین محمد و شیخ ابواسحق اینجو و وزیرش شمس الدین
 محمود صاین و امیر مبارز الدین رامدح گفته و در خدمت شیخ ابواسحق

اینجو در شیراز مورد احترام بوده است. وفات خواجو در ۷۵۳ در شیراز اتفاق افتاد و همانجا مدفون است.

دیوان خواجو شامل قصیده و قطعه و غزل میباشد. در قصیده، از سنائی پیروی نموده و علاوه بر مدایح، مسائل عرفانی را نیز بیان کرده است. در غزل پیرو شیوه سعدی و سبک عراقی است و با آمیختن فلسفه و عرفان استاد خواجه حافظ است با این تفاوت که شاگرد بهتر از استاد از عهده اینکار برآمده است. غزل زیر از مشهورترین غزلهای اوست:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بلکه آنست سلیمان که زمک آزاد است
آنکه گویند که بر آب نهاده است جهان

مشنو ای خواجه که بنیاد جهان بر باد است
گر پراز لاله سیراب بود دامن کوه
مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
ملک بغداد به مرگ خلفا می گرید

ورنه این شط روان چیست که در بغداد است
خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط

که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
هر زمان مهر فلک بر دگری می تابد
چه توان کرد که این سفله چنین افتاده است

یاددار این سخن ازمن که پس ازمن گوئی
یاد باد آنکه مرا این سخن ازوی یاد است
دل بر این پیره زن عشوه گر دهر مبند

کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

حاصلی نیست بجز غم بجهان خواجو را

خرم آن کس که بکلی زجهان آزاد است

خواجو بتقلید نظامی، خمسه‌ای ترتیب داده که قریب بیست

هزار بیت است و چندان رونق و شهرت ندارند بدینقرار:

۱ - همای و همایون که داستان عاشقانه و بیحرمتقارب است.

۲ - گل و نوروز بوزن خسرو و شیرین، داستان عشقی است و از

بهترین مثنویهای اوست.

۳ - کمال‌نامه که مثنوی عرفانی و بوزن هفت‌پیکر نظامی است.

۴ - روضة الانوار که در برابر مخزن الاسرار ساخته و در مطالب

اخلاقی و عرفانی است.

۵ - گوهرنامه که مثنوی عرفانی بوزن خسرو و شیرین میباشد.

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرائی در

ابن یمین

اواخر قرن هفتم در فریومد از ولایت جوین

خراسان متولد شد و معاصر ملوک سربداران سبزوار بود و بیشتر عمر خود را

در زادگاه خود بگوشه‌نشینی و قناعت گذراند. چون دوران حیاتش

مصادف با اختلاف بین امرای خراسان و قتل و غارت بود، روح شاعر بعزلت

و گوشه‌نشینی خو گرفت و سعادت در نظر او، عبارتست از تحصیل علم

و فراغت خاطر و آسایش خیال:

دو قرص نان اگر از گندمست اگر از جو

دو تایی جامه اگر کهنه است اگر از نو

چهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع

که کس نگوید از اینجا بخیز و آنجا رو

هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین

ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

دیوان ابن یمین در حدود ده هزار بیت است که پس از واقعه سال ۷۴۳ (جنگ بین امیر وجیه الدین سربداری با معزالدین حسین کرت) که دیوانش بغارت رفت و خود اسیر شد، تدوین کرده . شهرت ابن یمین بسبب قطعاتی است که در مسائل اخلاقی، بکمال روانی و سادگی سروده است:

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد بزرگزاده نه آنست کودرم دارد
 زمال و جاه ندارد تمتعی هر گز کسیکه بازوی ظلم و سرستم دارد
 خوشا کسیکه از وهیچ بد بکس نرسد غلام همت آنم که این قدم دارد
 ابن یمین با فکر و آثار گویند گان پیش از خود چون فردوسی ،
 عنصری، امیر معزی و سعدی و مولوی نظر داشته و بعضی مطالب و مضامین
 را از ایشان تضمین کرده است :

چکنم ملک خراسان چکنم محنت جان
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
 گرچه این مولد و منشاء است ولی سعدی گفت

«نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم»

ابن یمین بسال ۷۶۹ در فریومد وفات یافت.

سلمان ساوجی
 خواجه جمال الدین محمد سلمان در اوایل
 قرن هشتم هجری ، در ساوه متولد شد پدرش
 شغل دیوانی داشت و مستوفی ایلخانان بود . سلمان شاعر مدیحه سرا
 و درباری است و از آغاز جوانی بدربار سلطان ابوسعید پیوست و مداح او
 و وزیرش غیاث الدین محمد شد. و مدتی در بغداد مداح ایلخانان مخصوصاً
 شیخ حسن و شیخ اویس بود و پس از انقراض حکومت ایلخانان بدربار
 جالایریان رفت و مدت چهل سال در خدمت ایشان بود و بزرگان این
 خاندان را مدح می گفت . بعد از فتح آذربایجان بدست شاه شجاع در مدح

اونیز قصاید غرائی ساخت. شاعر در پایان عمر، گوشه نشینی اختیار کرد و بسال ۷۷۸ در ساوه وفات یافت.

کلیات سلمان عبارتست از قصیده، غزل، قطعه و مثنوی. شهرت سلمان بسبب مدایح و قصاید اوست که از سبک کمال اسمعیل و ظهیر فاریابی پیروی کرده و آخرین کسی است که بشیوه خراسانی تغزل سروده است. سلمان مذهب شیعه داشت و از ذوق عرفان نیز، بی بهره نبود.

سلمان با استعمال صنایع بدیعی توجه خاص داشت و قطعه زیر از اشعار خوب اوست که عذر ممدوح خود، شیخ حسن ایلکانی را بمناسبت شکستی که در آذربایجان دیده بود، خواسته است:

خسروا لشگر منصور اگر رجعت کرد

نیست بر دامن فتح تو از آن هیچ غبار

این پدید است که در عرصه ملک شطرنج

برتر از شاه کسی نیست بتمکین و وقار

وقت باشد که چو رخ بر طرف شاه نهد

بیدقی (۱) بی ادبی کم هنری بی مقدار

گاه باشد که نظر بر سبب مصلحتی

نزد شاهش و یکسو شود از راهگذار

نه بدان قصد بود پایه بیدق را فخر

نه بدان عزم بود منصب شاهی را عار

آخرین دست بر آرد اثر دولت شاه

از نهادش بسم اسب و پی پیل دمار

سلمان، دو مثنوی بنام «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» سروده

۱ - بیدق در اصطلاح شطرنج «بیاده» است.

که شهرت چندانی ندارند . قطعه زیر از اوست :

شبى وقت گل بودم اندر چمن	گل و شمع بودند شب یار من
شنیدم که پروانه با بلبلی	همی کرد در عشق گل غلغلی
همی گفت کاین بانگ و فریاد چیست	ز بیداد معشوق این داد چیست
ز من عاشقى باید آموختن	که هرگز نمی نالم از سوختن

خواجه شمس الدین محمد ، متخلص به «حافظ»

حافظ

از معروفترین شعرای ایران و جهانست. پدرش بهاءالدین در زمان اتابکان سلغری، از اصفهان بشیراز مهاجرت کرد و حافظ در اوایل قرن هشتم در شیراز متولد شد و در اوان کودکی از نعمت سرپرستی پدر محروم گردید . حافظ با سختی معیشت و تنگدستی، تحصیل علم کرد و از مجالس درس علمای زمان خود بهره مند شد. آواز شاگردان قوام الدین عبدالله متوفی ۷۷۲ هجری بود . بسبب حفظ قرآن و توجه بتفسیر ، تخلص «حافظ» یافت و در حکمت و لغت و ادبیات فارسی و تازی، سرآمد اقران شد.

حافظ در دوران جوانی ، بشاعری پرداخت و در سلك مداحان شیخ ابواسحق اینجو درآمد . شیخ ابواسحق چون حاکم عادل بود و از ذوق ادب بهره وافى داشت، بحافظ اکرام و محبت کرد و بقول حافظ: «جان خلق بهرورد و داد عیش بداد»

در عصر حافظ انقلابات و خونریزیهای متوالی ، در شیراز روی داد که در روحیه شاعر تأثیر عمیق نمود و آرامش خاطر او را برهم زد: این چه شوری است که در دورقمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
امیر مبارزالدین حاکم یزد بر فارس مسلط شد و حکومت شیخ

ابواسحق را بسال ۷۵۴ برچید و سلسله آل مظفر را تاسیس کرد و بنای
ستمگری گذاشت و از مردم سلب آسایش کرد. بعنوان دینداری و تعصب،
امر بمعروف و نهی ازمنکر را رواج داد و تقشیر عقاید را معمول کرد
و در نتیجه، بازار زهد و ریا رونق یافت:

درمیخانه بستند خدایا میپسند که درخانه تزویر و ریا بگشایند
حافظ امیر مبارزالدین را محتسب میخواند و ریاکاران عصر خود را
چنین ملامت و رسوا میکند:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند

پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

جو رستم و سختگیر یهای امیر مبارزالدین، بجای داد و دهش شیخ
ابواسحق، موجب ناخشنودی و عصیان و کینه مردم شد حتی پسرانش،
شاه شجاع و شاه محمود را بمخالفت با او برانگیخت. تا آنکه شاه شجاع
در سال ۷۵۹ پدر را از حکومت خلع کرد و در دو چشمش میل کشید و خود
بمحکومت فارس رسید و برخلاف پدر، بامردم خوش رفتاری کرد و بساط
تعصب و ریا و سالوس و خودنمایی و زهد فروشی را برچید:

سحر زها تف غییم رسید مژده بگوش

که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

شد آن که اهل نظر بر کناره میرفتند

هزار گونه سخن بردهان و لب خاموش

در مدت حکومت ۲۷ ساله شاه شجاع، حافظ بعزت و آسایش

زیست و آرامش خیال یافت و او را بسبب صفات نیک مدح گفت:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع
پس از شاه شجاع پسرش زین العابدین در سال ۷۸۶ حاکم فارس
شد و حکومت او مصادف با خونریزی و حمله تیمور گردید. زین العابدین
فرار کرد و شاه منصور، برادرزاده شاه شجاع که آخرین ممدوح حافظ است
به حکومت فارس رسید. مقارن این احوال، حافظ شیرین سخن در سال ۷۹۲
رخت از جهان بر بست و پس از کمی سلسله آل مظفر منقرض گردید (۷۹۵).
حافظ در اشعار خود، یادی از سلطان احمد جلایر میکند که در
مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت میکرد. معروفست که
سلطان احمد جلایر که خود شاعر و از ذوق و هنر بهره وافی داشت
از حافظ خواست که ببغداد برود. ولی شاعر بجهت دلبستگی بزادگاه
خود دعوت او را نپذیرفت:

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکناباد
محمود شاه، والی دکن نیز از هندوستان خرج سفر فرستاد
و حافظ را بدر بار خود دعوت کرد. او تا جزیره هرمز رفت، بسبب طوفانی
بودن دریا، از سفر منصرف شد و غزل زیر را برای عذرخواهی فرستاد:
دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمیآرد

بمی بفروش دلچ ما کزین بهتر نمیآرد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
کلاهی دلکش است اما بترک سر نمی آرد

بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود
غلط کردم که این طوفان بصد گوهر نمیآرد
اختلافات و کشمکشهای سیاسی و نابسامانی جامعه، در روحیه

ووسعت خیال حافظ تأثیر نموده و موجد غزلیاتی شده است که از مفاخر ادبی و شاهکارهای جهان و مورد توجه خاص و عام است .

دیوان حافظ شامل غزل، قصیده، ملمع، قطعه
سبك حافظ

و رباعی است و غزلیاتش از همه بهتر و معروفتر میباشد. حافظ چون بجمع آوری اشعار خود علاقه نداشت و غزلیاتش مورد استفاده و استقبال مردم، از عارف و عامی بود، بیش از هر اثر دیگری زبان فارسی، دست خوش تصرف شده است. دیوانی که پس از فوت او جمع و تدوین شده در قدیم ترین نسخه در حدود پانصد غزل وجود دارد و در نسخه های بعد بتدریج غزلیاتی الحاق و مشتمل بر هشتصد غزل است. حافظ از شیوه سنائی و مولوی پیروی کرده و بغزلیات سعدی و سلمان ساوجی و خواجو نظر داشته و از افکار خیام نیز متأثر شده است. از حیث لفظ و معنی و تنوع و اصلاح غزل، سبك نوی ابتکار نموده که از دو نظر شایان توجه است :

۱ - در انتخاب الفاظ و عبارات توجه خاص دارد. ترکیباتی نو در سخن می آورد، صنایع بدیعی را چنان با مهارت استعمال میکند که آثار تکلف در آن دیده نمیشود. غزل حافظ زیبا و دلنشین است که شیرینی و لطافت آن، در ترجمه بزبانهای دیگر از بین میرود و کلام او چون برگ گل لطیف است که دست بدست گشتن از طراوت آن می کاهد و بعبارت دیگر تعبیرات و ترکیبات حافظ را نمی توان تغییر داد:

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

دل که از ناو لکمرگان تو در خون میگشت

باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
فتنه‌انگیز جهان غمزۀ جادوی تو بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم
دام راهم شکن طرۀ هندوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر
کز جهان میشد و در آرزوی روی تو بود
حافظ در منظره سازی استاد ماهر است و در تجسم اعجاز می‌کند:
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست
نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیمه شب مست بیالین من آمد بنشست
سر فراگوش من آورد و باواز حزین
گفت کای عاشق شوریدۀ من خوابت هست؟
گفتم او را که چنین بادۀ شبگیر دهند
کافر عشق بود گر نشود باده پرست
۲- حافظ معانی مختلف از فلسفه و عشق و عرفان و اخلاق و سیاست را
به هم می‌آمیزد و لطیف‌ترین غزل بوجود می‌آورد. غزلیات حافظ دارای
معانی و مفاهیم کلی است و هر کس بنا به ذوق و سلیقه خود مطلبی
مناسب حال خویش می‌یابد و از آن لذت می‌برد. از این جهت از دیوان حافظ
فال می‌گیرند که غزلیاتش دارای نکاتی است که تمایلات عموم را منعکس
میسازد و با زندگی مردم تطبیق می‌کند. با آنکه کلام حافظ بظاهر زیبا،
روان و قابل درک است، معانی بسیار عمیق و دقیق دارد که گواه و نماینده
اطلاعات وسیع و باریک بینی حافظ می‌باشد.

حافظ سه نوع غزل دارد که هریک روان و شیوا و در نوع خود
بی نظیر است : اول غزلیات عرفانی که تصوف را با فلسفه و عشق توأم نموده
و شامل بیشتر غزلهای اوست. دوم غزلیات عاشقانه که در روزگار جوانی
سروده. سوم غزلیات سیاسی که با انقلابات و خونریزیها اشاره نموده است.

۱ - غزل عرفانی

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد
حافظ آنروز طربنامه عشق تو نوشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

۲ - غزل عاشقانه

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
می مخور با همه کس تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب مده تا ندهی بر بادم
شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه
شود شیرین منما تا نکنی فرهادم

حافظ از جور تو حاشا که بگرداندروی
من از آن روز که در بند توأم آزادم

۳ - غزل سیاسی

دو یار زیرك و از باده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام دنیا و آخرت ندهم
اگر چه در پیم افتد هر دم انجمنی
بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزهدهمچو توئی یا بفسق همچو منی
ز تند باد حوادث نمیتوان دیدن
در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
بین در آینه جام نقش بندی غیب
که کس بیاد ندارد چنین عجب ز منی
بصبر کوش تو ایدل که حق رها نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی ورأی برهمنی
حافظ قصیده خوبی ندارد و قصاید او در ردیف اشعار گویندگان
متوسط است، ولی غزلیاتش که زائیده طبع خدا داد است نمونه سخن کامل
و مشهور جهانست. چنانکه خود فرماید:
حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

عبید زاکانی

وفات در ۷۲۱

خواجه عبیدالله زاکانی قزوینی از شعرای قرن
هشتم بود و مدتی در شیراز در دربار شیخ ابواسحق
اینجو میزیست و مدایحی نیز برای سلطان

اوئیس جلایر و شاه شجاع ساخته است.

عبید، در نظم و نثر فارسی طبع آزمائی کرده و علیه تعصبات خشک
دینی، قیام نموده و از دورویی زاهدان ریائی، انتقاد کرده است و برای
نشان دادن فساد اخلاق مردم آن زمان مطالب جدی را با شوخی و هزل
آمیخته و تأثر درونی خود را چنین بیان نموده است:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

دیوان وی شامل قصیده و قطعه در حدود دوهزار بیت است و منظومه

«موش و گربه» که در آن روحانیون مزور را مسخره کرده بسیار معروف

است. عبید رسائل متعددی نیز بنشر دارد از جمله: اخلاق الاشراف، رساله

دلگشا، صدپند، تعریفات و ریشنامه و فالنامه که از اوضاع اجتماعی

آن زمان با کمال جرأت انتقاد کرده و اخلاق فاسد رائج آن عصر را

جلوه گر ساخته است.

ابیات زیر بعنوان نمونه از عبید نقل میشود:

نفحات نسیم عنبر بار میکنند باز جلوه در گلزار

دست موسی است در طلوع صبح دم عیسی است در نسیم بهار

سرو و سوسن ز عطف باد سحر متمایل نه مست و نه هشیار

لاله بشکفت و باده صافی شد ساقیا خیز و جام باده بیار

عماد فقیه

خواجه عمادالدین فقیه کرمانی از غزلسرایان
قرن هشتم و معاصر خواجه حافظ بود. بسبب
تظاهر بزهد و تعصب، در دربار سلاطین آل مظفر

وفات در ۷۷۳

احترام زیادی داشت و غزل معروف حافظ که میفرماید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست

غره مشو که گریه عابد نماز کرد

اشاره باوست، سبکش شبیه شیوه حافظ است و قطعه اخلاقی زیر از عماد
فقیه معروف است:

بر لوح جان نوشته ام از گفته پدر

روز ازل که تربت او باد عنبرین

کای طفل اگر بصحبت افتاده ای رسی

شوخی مکن بچشم حقارت در او مبین

بر شیراز آن شدند بزرگان دین سوار

کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین

گر در جهان دلی ز تو خرم نمیشود

باری چنان مکن که شود خاطری غمین

بسحق اطعمه

فخرالدین احمد حلاج شیرازی معروف با بواسحق
اطعمه از شعرای اواخر قرن هشتم، در شیراز
میزینست. او در شعر فارسی با تضمین غزلهای سعدی

وفات در ۸۰۳

و حافظ و عماد فقیه و دیگر شعر او آوردن اسامی خوراکیها ابتکار نموده است:

کیاپزان سحر گه سر کله واکنند
 «آیا بود که گوشه چشمی بما کنند»
 چون از درون خربزه آگه نشد کسی
 «هر يك حکایتی بتصور چـرا کنند»



با مغز کله گفتم کای قوت دل من
 زین پرده ات بحیلت خواهم برون کشیدن
 معز از سر ارادت گردن نهاد و گفتا
 «ازتوبيك اشارت از ما بسر دویدن»
 دیوان بسحق، از نظر تحقیق و چگونگی انواع خوراکی ها در
 قرن هشتم و سر گرمی و تقنن، قابل ملاحظه و مطالعه است.



از شعرای این دوره اند: **بابا کمال خجندی** (متوفی در سال ۸۰۳)
 که غزل های عرفانی سروده و قسمت اعظم غزلیات خود را از سعدی و حافظ
 استقبال نموده است. او در تمام عمر لذا ید دنیا را خوار داشته و با آنکه
 مورد احترام میرانشاه بن تیمور بوده است پس از وفات در خانقاه او در
 تبریز، جز يك حصیر خشن که بروی آن میخوابید و سنگی که سر بروی
 آن میگذاشت چیز دیگری نبود.

مغربی تبریزی (متوفی در سال ۸۰۹) که شاعری عارف بوده و مذهب
 وحدت وجودی داشته است شیخ مغربی مورد احترام عام و خاص بوده
 و خود باین نکته اشاره میکند :

گنجی که طلسم اوست عالم، مائیم	ذاتی که صفات اوست آدم، مائیم
ای آنکه توئی طالب اسم اعظم	از ما مگذر که اسم اعظم مائیم

۲ - قرن نهم

اوضاع تاریخی بعد از غازان خان ، قدرت ایلخانان مغول رو بضعف گذاشت و بروزگار فرمانروائی سلطان ابوسعید بسیاری از شاهزادگان و امرا در عراق و خراسان و آذربایجان علم مخالفت برافراشتند و بتدریج سلسله های مستقلی تشکیل یافت و رشته های وحدت گسیخت . مهمترین این سلسله ها آل مظفر بودند که مقر امارت آنها فارس بود و بر قسمت اعظم کشور ایران فرمانروائی داشتند . سایر حکومتها از قبیل جالایریان ، سربداران ، آل کُرت ، اتابکان لرستان در اطراف ایران تحصیل قدرت کرده بودند لیکن این سلسله های مختلف دائم باهم در حال جنگ و ستیز بسر میبردند و بین امراء هر سلسله هم اختلاف و نزاع وجود داشت . تجزیه مملکت ایران بدست امرا و حکومت های کوچک و نبودن حکومت مقتدر مرکزی ، در امور سیاسی موجب هرج و مرج و ضعف گردید و راه را برای تسلط جهانگیر جدیدی صاف نمود .

تیمور حکمران مقتدر ماوراءالنهر در سال ۷۸۱ متوجه تسخیر ایران شد و در اندک زمان ، سلسله های کوچک را برانداخت و در شهرها خونریزی و قتل عام کرد و خرابیهای چنگیز را تجدید نمود . در سال ۸۰۱ عازم هندوستان گردید و بنای قتل و غارت را در آن سامان گذاشت . از جمله نزدیک دهلی یکصد هزار نفر اسیر را از دم تیغ خونبار گذرانید . تیمور در مدت هفت سال بفتوحات بزرگی نائل آمد : گرجستان را مسخر شد و بسیاری از کلیساها و معابد را در آندیار خراب کرد و عده بیشماری را بقتل رسانید . آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز

قرار داد و سلطان بایزید اول سلطان عثمانی را اسیر کرد - سوریه را تحت فرمان خود آورد و در دمشق بنام او خطبه خواندند - بجانب بغداد لشکر کشید چند نفر از سرداران او هنگام محاصره بغداد کشته شدند پس از فتح بغداد امر کرد که هر يك از سر بازان باید دوسر حاضر سازند و در نتیجه قتل عام سختی رخ داد و عده زیادی از مرد و زن و خرد و کلان بدست سر بازان خونخوار تیمور شربت هلاکت نوشیدند - در پایان عمر بسمرقند آمد و از آنجا قصد لشکر کشی بطرف چین نمود ولی در این سفر بسختی مریض شد و بسال ۸۰۷ در سن هفتاد و يك سالگی رخت از جهان بر بست. فتنه تیمور و خونریزی و خرابی های او مانند حمله چنگیز برای رانیان بسیار گران تمام شد ولی از نقطه نظر مذهب، تیمور بخلاف چنگیز بمبانی اسلام اعتقاد داشت. گاهی جانبداری از شیعه و زمانی طرفداری از اهل سنت میکرد و علماء دین و مشایخ را احترام و تعظیم می نمود و مساجد و مؤسسات مسلمین را از بین نمیببرد. یکی از کارهای تیمور آن بود که صاحبان هنر و صنعتگران و معماران و موسیقیدانها را از شهرهایی که فتح میکرد بسمرقند پایتخت خود میفرستاد و در آبادانی آن شهر جدی وافر داشت.

جانشینان تیمور بترمیم خرابیها پرداختند: شاه رخ، الغ بیک، سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا هر يك بآبادانی و حمایت علم و فضل برخاستند مخصوصاً سلطان حسین بایقرا دربار خود هرات را مجمع علماء و هنرمندان قرارداد و بامرگ او در سال ۹۱۱ و حمله ازبکان بخراسان قدرت تیموریان از بین رفت.

قراقویونلوها از طوایف ترکمن بودند که در زمان تیمور در آذربایجان اقامت گزیدند و بتدریج اقتدار یافتند تا آنکه قرايوسف

در سال ۷۹۲ آذربایجان را تحت فرمان خود گرفت و تبریز را پایتخت خود کرد و با تیمور جنگها نمود و آخر الامر مجبور بترك ایران شد و سلطان بایزید اول عثمانی پناهنده گردید. فرزندان قرایوسف تاسال ۸۷۳ در آذربایجان و گاهی در عراق فرمانروائی داشتند و عاقبت بدست اوزون حسن آق قویونلو منقرض شدند. آق قویونلوها هم که جانشین قره قویونلوها بودند تا ظهور صفویه فرمانروای قسمت اعظم ایران بودند و در سال ۹۰۷ مغلوب شاه اسمعیل صفوی شدند و منقرض گردیدند.

قرن نهم دوره منازعات و کشمکش بین سنی
اوضاع دینی و شیعه است. تیموریان که شرق ایران را تحت

فرمان خود داشتند طرفدار مذهب اشعری بودند و از تعلیمات علمای دینی عصر خود مانند سعدالدین تفتازانی و میر سید شریف جرجانی پیروی و تبعیت میکردند. در غرب ایران قره قویونلوها از اصول و طریقه شیعه جانبداری می نمودند و مذهب شیعه در آذربایجان و عراق رواج و نفوذ فراوان داشت. در خراسان هم در شهرهایی چون سبزوار و مشهد کانونهای شیعه بنشر عقاید شیعه مشغول بود. این اختلاف و تنازع مذهبی موجب پیشرفت کار متصوفه گردید.

از اختصاصات قرن نهم بسط و توسعه عقاید صوفیه است که افکار عرفانی در شرق و غرب ممالك اسلامی رواج یافت و تا حدی از شدت اختلاف بین شیعه و سنی کاست و بسبب حمایت و تشویق از عرفا و احترام و تعظیم نسبت بمشایخ صوفیه، بر پیروان این طریقه افزوده شد.

تیمور بعارفان و بزرگان خانقاه احترام شایان میکرد و هر شهر و دیار را که می گشود نخست بزیارت مشایخ میرفت و دست ارادت بآستان آنها دراز میکرد. جانشینان تیمور هم از سیره او پیروی مینمودند

وسلاطین بعد از تیمور مانند شاه رخ و میرزا ابوسعید و سلطان حسین بایقرا نسبت بمشایخ صوفیه ارادت میورزیدند و در امور دین و دنیا از ایشان مدد میخواستند. در نتیجه این اقبال در سراسر قلمرو تیموریان خانقاههای بیشماری دائر شد و افکار عرفانی مورد توجه عام و خاص گردید و فرقه‌هایی از صوفیه چون «نوربخشیه» و «نقشبندیه» و «نعمه‌اللهیه» در آغاز قرن نهم بظهور رسیدند و پیروان زیادی پیدا کردند. یکی از وقایع زمان تیمور ظهور فرقه حروفیه است. فضل‌الله استرآبادی مذهبی آورد که بواسطه تأویل و تفسیر حروف الفبا موسوم بآئین حروفی گردید و تیمور را بقبول آن دعوت کرد. تیمور بنام جانبداری از اسلام دستور قتل فضل‌الله استرآبادی را داد. فضل‌الله از ترس جان خود بآذربایجان رفت و به میرانشاه بن تیمور پناهنده شد و عاقبت در شیروان بدست میرانشاه در سال ۸۰۴ بقتل رسید. جانشینان و پیروان فضل‌الله در اطراف ایران متفرق شدند و بنای ترویج آئین حروفی را گذاشتند و یکی از آنها معروف به «العلی‌الاعلی» بخانقاه درویشان بکناشی در آناتولی آسیای صغیر رفت و آن درویشان را که شیعی مذهب بودند بآئین فضل تبلیغ کرد و با وجود سختگیری علمای دینی آن سامان، گروهی مذهب حروفی را پذیرفتند. لیکن این مذهب در ایران پیشرفت زیادی نکرد و بزودی از بین رفت.

قرن نهم دوره انحطاط سیاسی و فکری و ادبی
اختصاصات ادبی
 است و نتیجه خرابی‌های مغول و تیمور و قتل و عام
 ایشان در این عصر ظاهر شد. تنها در هنر خط

و فن مینیاتورسازی و تذهیب و معماری پیشرفتی حاصل شد و در سمرقند و هرات نقطه‌های امید درخشید و کانونهای علم و ادب بوجود آمد.

اولاد تیمور بیشتر بهنرهای زیبا از نقاشی، معماری، کاشی سازی، خط و تذهیب توجه داشتند و بادبیات و ترقی نظم و نثر التفاتی نکردند. شاهرخ بن تیمور که بیش از همه بادبیات دلبستگی نشان داده مورخان را بنگارش تاریخ تشویق کرده است. بایسنقر بن شاهرخ از معروفترین خوشنویسهای خط نسخ بود. الغ بیک بنجوم و ریاضی علاقه داشت. او رصدخانه‌ای ساختن و زیجی ترتیب داده است. سلطان حسین بایقرا در دربار خود (هرات) شعرائی گرد آورد و خود اشعاری بزبان فارسی و ترکی دارد ولی بتقاشی و خط و تذهیب بیشتر علاقمند بوده است. از قرن هفتم زبان ترکی که در نثر فارسی مخصوصاً در تاریخ، نفوذ پیدا کرده بود در ایندوره بشعر نیز سرایت کرد. امیرعلیشیرنوائی معروفترین شاعر زبان ترکی است. در قرن نهم حتی کسانی که ترک زبان نبوده اند اشعاری بترکی ساخته اند.

در قرن نهم نفوذ تصوف در شعر فارسی کاملتر و عمیق تر شد و اغلب شعرای ایندوره صوفی مشرب بودند. ساختن معما رواج بیشتر یافت و اشعار بسیاری از شعرا منحصر بمعما گردید. سرودن ماده تاریخ، بیش از پیش معمول شد که از روی حروف ابجد، وقایع تاریخی را بیان میکردند. از شماره گویندگانی که قصیده می ساختند کاسته شد و شعرا بساختن غزلهای عرفانی و عاشقانه پرداختند و آنهایی که قصیده گفته اند بیشتر در مدح و منقبت ائمه است. این شیوه در دوره صفویه رواج و عمومیت پیدا کرد.

روح مناعت و عزت نفس جای خود را بخواری و زبونی و بیچارگی داد و اغلب اشعار این دوره، نماینده انحطاط فکری و اخلاقی است بطوریکه بعضی از شعرا خود را سگ معشوق و خاک راه او می خوانند.

در قرن نهم شعری که حاکی از حقیقت گوئی و عقیده شخصی گوینده باشد نادر است و بجای صراحت، بیان مطلب باستعاره و کنایه متداول می باشد. شاعر بدون آنکه عاشق باشد غزل عاشقانه میسازد و بدون آنکه دلسوخته باشد آه می کشد.

در این دوره تقلید بیش از قرن هشتم رواج دارد و چون گویندگان این عصر نمیتوانستند آثار مهمی بوجود آورند از شعرای بزرگ چون سعدی و نظامی تقلید نموده اند. با آنکه در قرن نهم گویندگان و نویسندگان زیادی در ایران و خارج بوده اند، آثار نفیسی که بتواند با آثار گذشتگان برابری بکند بوجود نیاورده اند.

معروفترین شاعر این عصر، نورالدین عبدالرحمن جامی است که در حقیقت باید او را خاتمه شعرای بزرگ زبان فارسی، محسوب داشت.

نورالدین عبدالرحمن جامی در سال ۸۱۷ در خرچرد

جامی

جام متولد شد و در آغاز جوانی به همراه پدر، بهرات

رفت و در مدرسه نظامیه آنجا تحصیل کرد و تخلص «جامی» را بسبب نام زادگاه خود وارداتی که بشیخ الاسلام احمد جام داشت برگزید:

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلص جامی است

جامی در تصوف از پیروان طریقه نقشبندیه بود و به سعدالدین

کاشغری (متوفی بسال ۸۶۰ هجری) از مشایخ آن طریقه، ارادت میورزید و پس از وفات او پیشوای طریقه نقشبندی گردید.

جامی مذهب سنت داشت و بشیعه نیز اظهار علاقه می کرد و از

بعضی تعصبات خشک، برکنار بود.

جامی از علماء و عرفای بزرگ ایران است که از سنین جوانی در

خراسان مشهور و آوازه فضل و دانش او در اقطار جهان از هندوستان و افغانستان و آسیای صغیر پیچیده بود ، امراء و سلاطین او را بدیده احترام می نگرستند سلطان حسین بایقرا که شعر و ادبیات فارسی علاقه داشت ، جامی را اکرام می کرد . وزیر او امیر علیشیر نوائی (متوفی ۹۰۶) نسبت بجامی ارادت میورزید و پس از فوت جامی کتابی بنام «خمسة المتحیرین» در شرح احوال و ذکر صفات و مکارم اخلاق او تألیف کرد. امرا و شاهان نواحی دیگر مانند آق قویونلو و قره قویونلوها او را محترم می شمردند و سلاطین عثمانی (محمد فاتح و بایزید) با او مکاتبه و روابط دوستانه داشتند و ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله گورکانیه هند در کتاب «بابرنامه» جامی را ستوده است.

وفات جامی بسال ۸۹۸ اتفاق افتاده است.

جامی از علوم ادبی ، دینی و تاریخی ، اطلاعات
آثار و سبک جامی
 وافی داشت و تألیفاتی در رشته های مختلف دارد و بکثرت مؤلفات مشهور میباشد. بعضی آثار او را بحساب حروف تخلص وی «جامی» ۵۴ کتاب و رساله ذکر کرده اند.

سام میرزای صفوی در تحفه سامی از شماره کتب جامی ۵۴ مجلد بزرگ و کوچک از عربی و فارسی و منظوم و منثور نام میبرد و میگوید:

«در ایام عمر همواره اوقات خود را بتصنیف و تألیف میگذرانید».

الف- آثار منظوم

دیوان جامی شامل قصیده ، غزل ، ترجیع بند ، ملمع ، قطعه و رباعی است که در سال ۸۹۶ تدوین کرده و بتقلید امیر خسرو دهلوی بسه قسمت تقسیم نموده است . قسمت اول که اشعار دوران جوانی اوست به «فاتحة الشباب» قسمت دوم که اشعار ایام اواسط زندگانی اوست

به واسطه العقد و قسمت سوم که اشعار او آخر حیات اوست به «خاتمة الحیوة» موسوم است.

جامی پیروی از خمسة نظامی، هفت مثنوی بنام سبعة و یا هفت اورنگ سروده بدینقرار:

- ۱- «سلسلة الذهب» در مسائل عرفانی و دینی و اخلاقی.
- ۲- «سلامان و ابسال» داستانی است اخلاقی و فلسفی.
- ۳- «تحفة الاحرار» در مطالب دینی و عرفانی مشتمل بر بیست مقاله و در مقدمه آن که بنثر نوشته از نظامی و امیر خسرو نام برده است.
- ۴- «سبحة الابرار» مثنوی عرفانی و اخلاقی است.
- ۵- «یوسف وزلیخا» داستان عاشقانه است و با سلوب خسرو شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین گرگانی میباشد.
- ۶- «لیلی و مجنون» مثنوی عشقی است بوزن و شیوه لیلی و مجنون نظامی و امیر خسرو دهلوی و بتقلید از آن دوساخته است.
- ۷- «خردنامه اسکندری» در مسائل عرفانی و دینی و اخلاقی، پیروی از اسکندرنامه نظامی سروده است.

ب- آثار منشور:

جامی از نویسندگان بزرگ و معروف قرن نهم است و تألیفاتی بنثر فارسی دارد از اینقرار:

- ۱- بهارستان - این کتاب را جامی بتقلید گلستان سعدی تألیف کرده و نظم و نثر را بهم آمیخته است: قسمت منظوم آن بتناسب بیشتر از نثر است. نثر را مسجع و متکلف نوشته و با کلام سعدی برابری نتوانسته است.
- ۲- نفحات الانس - در شرح حال عرفا و دانشمندان است. اصل این کتاب بزبان عربی بوده و طبقات الصوفیه نام داشت که خواجه -

عبدالله انصاری آنرا بزبان هروی تقریر کرد و جامی آنرا بفارسی ترجمه نموده و شرح حال عرفا و مشایخ را ، تا زمان خود بدان افزوده است .

۳- نقدالنصوص- در شرح فصوص الحکم تألیف شیخ محی الدین عربی است. در این کتاب نثر فارسی و عربی درهم آمیخته و اشعاری از بزرگان برای تأیید مطلب آورده است.

۴- لوايح- رساله مختصریست بنثر مسجع و مشتمل بر مقالات عرفانی میباشد.

۵- شواهد النبده- در سیره پیغمبر و اصحاب او و ذکر شواهد و دلائل نبوتست.

۶- اشعة اللمعات- در شرح کتاب لمعات شیخ فخرالدین عراقی است که نکات دقیق عرفان و اصطلاحات اهل تصوف را بیان داشته و بیست و هشت لمعه را شرح کرده است.

جامی رسالات دیگری در عروض، قافیه ، معما ، علم نحو و انشاء و غیره دارد که جهت پرهیز از اطناب از ذکر آنها خود داری میشود.

سبك جامی، تقلیدی از شیوه گویندگان پیشین است که در هیچیک از فنون نظم و نثر ، پهای اساتید سخن نرسیده است بزرگترین عیب جامی عدم صراحت و بیان مطلب باستعاره و کنایه است بطوریکه از روی کلام او نمیتوان بمقاصد فلسفی و عرفانی و عقاید اجتماعی و سیاسی وی پی برد.

غزل های جامی مفصل و طولانی است ولی مطلب عالی ندارد از حیث پیدا کردن مضامین دقیق و تخیلات شاعرانه قابل توجه است ، لیکن روانی و استحکام معنی را فاقد میباشد . علت این امر آنستکه

در زمان جامی سختگیری مذهبی و تعصب خشک دینی معمول بود و تفتیش عقاید در خراسان و هرات بشدت رواج داشت و حتی متصوفه در بیان عقاید خویش آزاد نبودند . وقتی که آزادی نباشد زبانها بسته میشود و حقیقت گوئی و بیان احساسات واقعی را از شعرا نمیتوان انتظار داشت .
غزل زیر از غزلیات خوب اوست که بشیوه سعدی سروده است:

رحمی بده خدایا آن سنگدل جوان را

یا طاقتی و صبری این پیر ناتوان را

بختم جوان و عقلم پیرست لیک عشقش

آورده زیر فرمان هم پیر و هم جوان را

گر زرد شد گیاهی در خشکسال هجران

پژمردگی مبادا آن تازه ارغوان را

خون میرود ز چشم آن بخت کو که بینم

سروی نشسته بر لب این چشمه روان را

زاهد بکنج محراب آورده روی طاعت

عاشق گرفته قبله آن طاق ابروان را

محمل میند امروز ای ساربان جانان

کز آب چشم باشد ره بسته کاروان را

جامی ز عشق جانان گر گفت توبه کردم

این نکته بشنو از من زنهار مشنو آن را

قطعه اخلاقی زیر از جامی بسیار نغز و دلنشین است:

بدندان رخنه در فولاد کردن بناخن راه در خار را بریدن

فرو رفتن به آتشدان نگوئسار بپلک دیده آتش پاره چیدن

بفرق سر نهادن صد شتر بار زمشرق جانب مغرب دویدن

بسی بر جامی آسانتر نه‌اید که بار منت دو نان کشیدن
 قطعه زیر درباره «کم آزاری و نکوکاری» از مثنوی سلسله الذهب
 بعنوان نمونه نقل میشود:

نیست اندر اصول دینداری	هیچ بدتر ز مردم آزاری
باشد آزار خلق غم فرسود	خار و خاشاک کشتزار وجود
پاک‌شو پاک‌کاین خس و خاشاک	ندمد جز ز طینت ناپاک
ای که همت بسوی آن داری	که شوی شهره در نکوکاری
غیر از اینت مباد اندیشه	که کم آزاریت شود پیشه

جامی علاقمند بیافتن مضامین باریک و دقیق است، در استعمال لغات
 عامیانه و صنایع لفظی و معنوی، بی پرواست. از اینرو میتوان او را
 موجد سبک هندی دانست که از قرن دهم بعد سبک معمول و متداول
 گویندگان گردید.



از شعرای دیگر قرن نهم اند:

شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (متوفی بسال ۸۳۴) مؤسس سلسله
 مشهور نعمة‌اللهیه که در عرفان مقام بلند دارد و شاهرخ بن تیمور
 و احمدشاه والی دکن وعده بیشمارى از امراء و دانشمندان عصر بحضرتش
 ارادت داشته‌اند.

شاه نعمة‌الله رسالات متعددی درمبانی عرفان به‌نثر ساده و روان
 فارسی نوشته و دیوان اشعارش شامل حقایق طریقت و اسرار تصوف است
 و نسبت بآینده غیبگوئی نموده است. شاه نعمة‌الله بعد از وفات نیز
 تا کنون مورد احترام عام و خاص بوده و مرقدش در ماهان کرمان
 زیارتگاه صاحب‌دلاست.

قاسم انوار تبریزی (متوفی ۸۳۷) که شاعری عارف بوده و دیوانش حاوی اشعار فارسی و ترکی است و چون مدتی در گیلان ساکن بوده تأثیر لهجه گیلانی در اشعارش پیدا است .

کاتبی نیشابوری (متوفی - بسال ۸۳۸) که علاوه بر دیوان قصائد و غزلیات چند مثنوی بنظم کشیده که شهرت چندانی ندارند.

مکتبی شیرازی (متوفی بسال ۹۰۰ هجری). مکتبی خمسه‌ای بتقلید نظامی سروده و لیلی و مجنون را بهتر از همه ساخته است که زیباترین ترکیبات و لطیف‌ترین احساسات و عالیت‌ترین تعبیرات را در آن بکار برده است و مانند لیلی و مجنون نظامی ، خواننده را خسته نمیکند :

گفتا نشنیدم ای پدر پند	کانگشت زمانه گوشم آکند
نشنید نصیحت تو گوشم	شاید ز جواب اگر خموشم
گفتی که ز روی خاک برخیز	زین وادی هولناک بر خیز
صد کوه بدل چگونه خیزم	صد خار بپای چون گریزم
در خانه ببری اگر بدین سوز	از خانه برانیم همان‌روز
آن یار چون نیست درسرایم	در خانه بدیدن که آیم ؟
آن خنده کند که شاد باشد	کارش همه بر مراد باشد
آنکس که بدیده گریه آموخت	لبهای مرا ز خنده بر دوخت

مکتبی دیوانی داشته که در دست نیست و از اشعار باقیمانده، پیروی او از سبک هندی پدیدار است:

بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش
ما که چون دل دشمنی داریم در پهلوی خویش

نثر عصر مغول و تیموری

(از ۶۲۸ تا ۹۰۷ هجری)

چون مغول بضبط وقایع علاقه داشت، تاریخ نویسی در ایندوره ترقی کرد. عده‌ای از نویسندگان، کتاب‌های خود را بنثر ساده و روان نوشته‌اند زیرا از طرفی امرای مغول، با آسانی مطالب ایشانرا بفهمند و از طرف دیگر موضوع تاریخ، ساده نویسی را ایجاب میکند. تألیفات صوفیه هم برای ارشاد مردم، بسبک ساده و بی‌پیرایه نوشته شده است. ولی خوی درندگی مغول، در روحیه مورخین تأثیر بدی کرده و آنها را بتملق گوئی وادار نموده است و بسبب عدم تحقیق نویسندگان، کتابهای تاریخ بعد از قرن هشتم چندان قابل اعتماد نیست.

در ایندوره اغلب نویسندگان تاریخ، کتب خود را از روی کتب تاریخی که بزبان فارسی نوشته شده بود تألیف کرده‌اند و بعلت عدم تحقیق در ضبط لغات و مطالب، دچار اشتباه شده‌اند. همچنین برای دریافت صله و انعام بیشتر، بنوشتن تاریخهای مفصل دست زده‌اند و جهت زیبایی کتاب از وجود خطاطان استفاده نموده‌اند. اگرچه این امر موجب ترقی هنر خط نویسی گردید لیکن چون کاتبان افراد عامی بودند از روی سهو یا عمد اغلاط و اشتباهات و تصحیفات بسیاری در کتب تاریخی وارد نموده‌اند.

برخی از علمای معروف ایندوره مانند خواجه نصیر الدین طوسی و قطب الدین شیرازی در کتب علمی خود، بیش از پیش اغات عربی و اصطلاحات تازی بکار برده‌اند و عده‌ای از نویسندگان مانند ابوالفضل فضل الله راجی مؤلف تاریخ معجم و وصال الحضرة نویسنده تاریخ و صاف،

بجای در استعمال لغات عربی مبالغه کرده اند که در بسیاری از موارد
بجز روابط، همه لغات، عربی است.

مهمترین کتاب از کتب نثر این دوره، گلستان سعدی است که
به نثر مسجع می باشد و در روش نگارش آن چنان مهارت بکار رفته که
سخن طبیعی بنظر میرسد و هیچگونه جنبه ساختگی و تکلف در آن
مشهود نیست.

بطور کلی سبک نویسندگی از قرن هفتم تغییر و تنزل یافت و سخن
از زیور روانی و سادگی عاری گردید و بجانب تکلف و پیچیدگی
میل نمود.

در قرن هشتم شیوه قرن پیش معمول بود و عده ای از نویسندگان
مانند عبیدزاکانی و ابواسحق شیرازی و شاه نعمت الله ولی، بروش ساده
و روان کتابهای خود را نوشته اند و برخی، زیاده روی در استعمال لغات
عربی کرده اند و جماعتی هم روش جدیدی در نثر بکار برده اند که
عبارتست از عبارت پردازی و آوردن استعارات و کنایات و مترادفات و
تشبیهات فراوان که سخن را از سادگی خارج نموده و بصورت معما
در آورده اند. در تألیفات صوفیه هم عبارت پردازی و آوردن استعاره و
کنایه و مترادفات رسوخ یافته و افراط در این سبک از خصایص قرن
نهم است. (۱)

در قرن نهم بیشتر نویسندگان، باستعمال کنایه و استعاره و

(۱) نثر بر سه گونه است: نثر مرسل، نثر مسجع، نثر فنی.

نثر مرسل یا ساده آنست که معنی بروانی و سادگی بیان شود و نویسنده
از استعمال لغات غیر مأنوس، خودداری نماید و نظر از نگارش، قدرت فهم
و درک خواننده باشد. ساده نویسی از قرن چهارم معمول بود و امروز هم
ساده نویسی مطلوب و مقبول عامه است.

بقیه در صفحه بعد

مترادفات و تکلفات پرداخته‌اند و نکته جالب در قرن نهم اینست که زبان عربی از صورت زبان علمی خارج شده و از رونق افتاده است و دانشمندان بیشتر آثار خود را بزبان فارسی نوشته‌اند.

در دربار تیموریان توجه خاصی بتاریخ نویسی مبذول شده و کتابهایی در تاریخ عمومی و تاریخ تیموریان، بفارسی نگارش یافته‌است و همچنین هنر خط نویسی و مینیاتور سازی و تذهیب و معماری ترقی محسوسی نموده‌است.

کسانیکه در این دوره در استعمال لغات تازی افراط کرده‌اند بسیار کمند ولی اغلب نویسندگان، نثر فارسی را با آوردن کنایه و صنایع لفظی و معنوی پیچیده و دشوار نموده‌اند و معین الدین حسین کاشفی واعظ، در این سبک بیش از همه زیاده روی و مبالغه کرده‌است. اینک بذکر کتب معتبری که از قرن هفتم و هشتم و نهم در دست است مبادرت میشود:

بقیه از صفحه قبل

نثر مسجع نثری است که در آن لغات موزون و هم آهنگ بکار رود و نظر نویسنده تنها بر زیبایی لفظ است و بسلاست نوشته و قوه فهم خواننده توجه ندارد از این رو در استعمال لغات عربی مبالغه میکند. نمونه نثر مسجع مقامات حمیدی و گلستان سعدی است. نهایت اینکه سعدی، معایب مقامه نویسی را مرفوع کرده و در عین توجه بر زیبایی لفظ، مقصود خود را بهترین وجه بیان نموده‌است.

نثر فنی آنست که صنایع بدیمی و فنون ادبی در آن فراوان بکار رود و مقصود با استعاره و کنایه و عبارت پردازی و آوردن مترادفات بیان شود. این شیوه از قرن ششم ظهور کرد و در قرن نهم، معمول اغلب نویسندگان بود بهمین جهت بیشتر آثار آن دوره خسته کننده و خالی از لطف و فهم آنها دشوار است.

تاریخ جهانگشای جوینی - عظاملك جوینی (۶۲۳-۶۸۱)
مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر کهنتر خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان، مدتی در خدمت امرای مغول، سمت دبیری داشت و در زمان هلاکو از مقر بان دربار بود و پس از فتح بغداد بحکومت آنجا منصوب گردید.

تاریخ جهانگشا از مهمترین کتب تاریخی قرن هفتم و درسه جلد میباشد: جلد اول در ظهور مغول و اخلاق و عادات ایشان و شرح حملات چنگیز است. جلد دوم، تاریخ خوارزمشاهیان و جلد سوم تفصیل اردو کشی هلاکو بایران و تاریخ اسمعیلیه و تسخیر قلاع محکم آنان بدست مغولان میباشد که در سال ۶۵۸ نوشته شده است.

نثر جهانگشا مشکل و پیچیده و دارای لغات عربی و اصطلاحات تازی است. استناد به آیات قرآنی و احادیث و امثال عرب در آن زیاد دیده میشود و لغات ترکی در تاریخ جهانگشا فراوان بکار رفته که در کتب تاریخ دوره های بعد بسبب تقلید از آن، نفوذ زبان ترکی بیشتر مشهود است.

جامع التواریخ - خواجه رشید الدین فضل الله (۶۴۵-۷۱۸) از وزرای معروف ایلخانان مغول بود و وزارت سه پادشاه بزرگ غازان، الجایتو و ابوسعید را داشته است. وی در همدان تحصیل علوم کرد و در طب سرآمد شد و از طریق طبابت بدستگاه ایلخانان مغول راه یافت تا جائیکه بمقام وزارت رسید. در سال ۷۰۲ بتشویق غازان خان بنگارش کتاب مفصل جامع التواریخ در دو جلد پرداخت که جلد اول در تاریخ عمومی و جلد دوم در شرح فتوحات سلاطین مغول است.

نثر جامع التواریخ بالنسبه ساده و روان است و مؤلف دانشمند آن

از آوردن لغات دشوار و نامأنوس فارسی و عربی خودداری کرده مگر در مواردیکه بنقل عین عبارات مجبور بوده است.

طبقات ناصری - منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی (۱) در سال ۶۵۸ کتابی در تاریخ عمومی در ۲۳ فصل یا طبقه تألیف نمود که بطبقات ناصری معروفست و شامل تاریخ انبیاء و سلاطین و متصوفه و خلفا و وقایع هندوستان و ایران میباشد. تاریخ مغول و انقراض اسمعیلیه را که خود ناظر بوده، بسیار روان و مؤثر نوشته است. نشر این کتاب ساده و روان است.

تاریخ یمینی - ابونصر عتبی از درباریان سلطان محمود، کتابی در تفصیل سلطنت غزنویان به عربی نوشته و ابوالشرف ناصح جرفادقانی (گلپایگانی) در اواخر قرن هفتم آنرا بنثر روان ترجمه کرده است. ترجمه تاریخ یمینی از معتبرترین و مهمترین تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی است.

تاریخ و صاف - تألیف ادیب عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة است و شامل تاریخ مغول و تاریخ ملوک و امرای اطراف از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ میباشد و در حقیقت مطالب آن متمم تاریخ جهانگشا است.

این کتاب بشیوه نثر جهانگشا نوشته شده و غالب لغات و اصطلاحات آن عیناً در تاریخ و صاف بکار رفته است و از حیث استعمال لغات عربی و آوردن صنایع لفظی و معنوی و ایراد عبارات عربی برای فضل فروشی، نشر این کتاب بسیار مشکل و خسته کننده است.

تاریخ گزیده - تألیف حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰) در تاریخ ایران است. مطالب آن از جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله اقتباس شده

۱- جوزجان از توابع بلخ بود.

و شامل وقایع تاریخی تا سال ۷۳۰ می باشد و بنام غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین فضل الله اهدا شده است. حمدالله مستوفی که بر روزگار رشیدالدین فضل الله رئیس مالیه قزوین و زنجان بوده بتقلید شاهنامه «ظفرنامه» را که مشتمل بر وقایع تاریخی از صدر اسلام تا دوره مغول می باشد بنظم در آورده و کتابی نیز در تاریخ جغرافیا دارد بنام «نزهة القلوب» که تاریخ بلاد ایران و راهها و ممالک مجاور را نوشته است.

زبدة التواریخ - تألیف خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابرو (متوفی ۸۳۴) است که تاریخ عمومی در چهار جلد بوده و جلد اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان چنگیز خان است و جلد چهارم حاوی وقایع تا سال ۸۳۰ که نگارش کتاب پایان یافته می باشد. شیوه این کتاب بسیار ساده و روان است.

مجممل التواریخ فصیحی - تألیف فصیحی خوافی، تاریخ عمومی مختصری است از ابتدای عالم تا اواسط قرن نهم (۸۴۹). این کتاب بطرز وقایع نگاری نوشته شده باین معنی که در آخر هر سال اسامی بزرگانی که فوت کرده اند ذکر نموده است. از این رو کتاب مجمل دارای ارزش بسیار است و بعلاوه از حیث روانی انشاء و توجه بمسائل ادبی از کتب بسیار مهم بشمار میرود.

ظفر نامه - در زمان امیر تیمور دو کتاب تاریخ، بنام ظفر نامه نوشته شده: اول ظفر نامه نظام الدین شامی که بنشر ساده و روان نگارش یافته و مشتمل بر وقایع سلطنت امیر تیمور است. دوم ظفر نامه شرف الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸) که بنشر فنی و مشکل نگارش یافته و از کتب تاریخی معتبر می باشد.

ظفر نامه شرف الدین علی یزدی مرجع غالب کتب تاریخی است

که بعد از آن نوشته شده. در روضة الصفا و حبیب السیر غالباً عبارات او را بامختصر تغییر و اصلاح عیناً نقل کرده اند.

مطلع السعدین - تألیف کمال الدین عبدالرزاق اسحق سمرقندی (متوفی ۸۸۷) در دو جلد و شامل تاریخ یکصد و هفتاد سال از آغاز زندگی و سلطنت سلطان ابوسعید (۷۰۴-۷۳۶) آخرین پادشاه ایلخان مغول تا پایان پادشاهی ابوسعید گورکانی (متوفی ۸۷۳) است. نثر این کتاب بالنسبه ساده و روان و دارای اطلاعات مفید میباشد و مؤلف غالب وقایع را شاهد بوده و تاریخ زنده از حوادث آن روزگار نوشته است.

روضه الصفا - مهمترین کتاب تاریخی عصر تیمور و در هفت جلد است که شش جلد آنرا محمد بن خاوند شاه معروف به «میر خواند» (متوفی ۹۰۳) در تاریخ اسلام و ایران و مغول و تیموریان برشته تحریر در آورده و جلد هفتم را دخترزاده میر خواند، غیاث الدین خواند میر (متوفی ۹۴۲) بنام «حبیب السیر» بامر علیشیر نوائی (متوفی ۹۰۶) از آغاز پادشاهی سلطان حسین بایقرا تا زمان خود نوشته است. شیوه نگارش روضة الصفا پیچیده و مشکل است و نمونه کاملی از سبک انشاء آن عصر بشمار میرود.

۲- کتب ادبی و اخلاقی

لباب الالباب - قدیمترین تذکره بنثر فارسی و تألیف محمد عوفی است. تألیف لباب الالباب در سال ۶۱۸ پایان رسیده و شامل دو جلد میباشد: جلد اول شرح حال امرا و وزرا و پادشاهان است که بفارسی، شعر سروده اند. جلد دوم در ترجمه احوال شعرا میباشد.

عوفی در سال ۶۳۰ کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات را در

دهلی، پایان رسانید و مطالب این کتاب را که عبارت از حکایات و اشعار و امثال متفرقه است از کتب متعدد جمع آوری نموده و دیده و شنیده های خود را بدان افزوده است .

سبک عوفی در جوامع الحکایات یکدست نیست ، گاهی حکایاتی بسبک بییهقی در آن دیده میشود و گاهی از کثرت تصنع و آوردن استعاره و استعمال لغات عربی ، پیروی او از شیوه قرن هشتم پدیدار است .

المعجم - مؤلف آن شمس قیس رازی است که در سال ۶۱۷ در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه بود و در حمله مغول ، با سلطان از شهری بشهری میگریخت و پس از شکست خوارزمشاه و استیلای مغولان بر خراسان در سال ۶۲۳ بفارس پناهنده شد و بخدمت اتابک سعد بن زنگی رسید و مورد احترام و اکرام گردید . کتاب «المعجم فی - معانی اشعار العرب» را در فنون شعری و عروض و قافیه و بدیع که پیش از آمدن بفارس آغاز کرده بود ، پایان رسانید و تقدیم اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی نمود . نشر این کتاب ساده و روان و از عبارت پردازی و تکلف و استعمال صنایع لفظی و معنوی عاری است ولی بعلت تأثیر شیوه نشر آن دوره ، لغات غریب تازی در آن فراوان بکار رفته است .

مرصاد العباد - شیخ نجم الدین ابو بکر معروف به « نجم الدایه » (متوفی در ۶۴۰) که مرید نجم الدین کبری بود این کتاب را در تصوف و اخلاق و سیر و سلوک بنام علاء الدین کیقباد نوشت . نشر این کتاب یکدست نیست گاهی مرسل و ساده و روانست و گاهی دارای سیجع و مترادفات و لغات تازی فراوان میباشد . در ضمن ، آیات قرآنی و امثال و اشعار فارسی و تازی برای تأیید مطلب مکرر در آن بکار رفته است .

اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق است

که از روی کتاب طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق ابن مسکویه در سال ۶۳۳ موقعی که در قلاع اسمعیلیه بود ترجمه و مطالبی نیز خواجه نصیر ، بدان افزوده است .

تذکره دولتشاه - دولتشاه سمرقندی کتابی در شرح حال قریب ۱۰۵ شاعر نوشته و تألیف آن در حدود سال ۸۹۲ بتشویق امیر علیشیر - نوائی پایان رسیده است .

اخلاق جلالی - تألیف جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۸) است . مطالب این کتاب از اخلاق ناصری اقتباس شده .

جلال الدین دوانی کازرونی ، مردی متکلم و منطقی و ادیب بوده و تألیفاتی عبری از او باقیست . دوانی ابتدا مذهب اشعری داشته و در آخر عمر از مذهب شیعه امامیه پیروی نموده و رساله ای بفارسی بنام «نور الهدایه» دارد که در بیان علت گرویدن او به تشیع است .

اخلاق محسنی - تألیف ملا حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰) در اخلاق و شامل چهار باب است . حسین واعظ کتابی در شرح حال و مصائب ائمه مخصوصاً امام حسین (ع) دارد بنام «روضه الشهداء» و همچنین کتاب کلیله و دمنه را بنثر پیچیده فارسی و پر از لغات عربی ترجمه کرده و آنرا «انوار سهیلی» نامیده است .

دانشمندان عصر مغول و تیموری

خواجه نصیر طوسی - ابو جعفر نصیر الدین محمد (۵۹۷-۶۷۲) بتحصیل دانش ، علاقه وافر داشت و از دوران جوانی در علوم و حکمت و ریاضی و نجوم سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان گردید . خواجه مدتی در زندان اسمعیلیه بود . هلاکو پس از فتح الموت و قلع و قمع اسمعیلیه او را خلاص نمود و از مقربان خویش کرد . در مرآه بامر هلاکو

و زیر نظر خواجه، رصدخانه‌ای تأسیس یافت و خواجه نصیرزیجی ترتیب داد و کتابخانه‌ای که قریب چهارصد هزار جلد کتاب داشت جهت استفاده دانشمندان و دانش پژوهان فراهم نمود. آثار خواجه اغلب بزبان عربیست مانند تحریر مجسطی و تحریر اقلیدس در علوم ریاضی و تجریدالعقاید در کلام شیعه و مهمترین کتابهای وی بزبان فارسی عبارتند از : اخلاق ناصری در اخلاق ، اساس الاقتباس در منطق ، معیارالاشعار در عروض و قافیه ، اوصاف الاشراف در عرفان ، تذکره نصیری در هیأت و رساله سی فصل در نجوم .

خواجه نصیر بحفظ آثار تمدن و پیشرفت علم و دانش، کمک شایانی کرده و بسیاری از کتب را از خطر زوال و نابودی نجات داده است.

خواجه نصیر اشعاری بزبان فارسی دارد مانند ابیات زیر :

منم آنکه خدمت تو، کنم و نمیتوانم توئی آنکه چاره من نکنی و نمیتوانی
دل من نمیپذیرد بدل تو یار گیرم بتو دیگری چه ماند تو بد دیگری چه مانی



لذات دنیوی همه هیچست نزد من در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
ز کربای قزوینی - عمادالدین زکریای قزوینی (متوفی ۶۸۲)

از مشاهیر دانشمندان دوره مغول است که در علوم طبیعی و جغرافی و ادب فارسی و عربی اطلاع وافیه داشت و در شعر فارسی دارای ذوق و قریحه بود . مهمترین اثر او کتاب «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» در شگفتیهای جانوران و آفرینش و کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» در تاریخ و جغرافی و شرح حال و زندگی شعرای بزرگ ایران است .

قاضی بیضاوی (متوفی ۶۸۵) از فقها و مفسرین بزرگ در شیراز قاضی القضاة بود، در پایان عمر سفری بتهران کرد و در آن شهر وفات یافت. از تألیفات وی تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل معروفست و کتاب منهاج الاصول را در علم اصول و کتابی در تاریخ مختصر ایران بنام نظام التواریخ نوشته است.

قطب الدین شیرازی - قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی (۶۳۴-۷۱۰) از دانشمندان مشهور ایران است و در علوم طب، حکمت، نجوم و موسیقی سرآمد بود و ذوق ادب و قریحه شعری داشت. از شیراز زادگاه خود سفری بآذربایجان کرد و در مراغه از مجلس درس خواجه نصیر کسب فیض نمود و هنگام بنای رصدخانه و ترتیب زیج، بخواجه نصیر کمک کرد.

قطب الدین تألیفاتی بتازی و فارسی دارد که مهمترین آثارش عبری، شرح قانون ابن سینا در طب و شرح حکمت الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی است. از کتب وی بزبان فارسی درة التاج در حکمت نهایة الادراک و تحفه شاهی در هیأت و نجوم میباشد.

قاضی عضد الدین ایجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد عضد الدین ایجی (۱) (متوفی ۷۵۶) از دانشمندان نامی فارس و معاصر خواجه حافظ و مورد احترام شیخ ابواسحق اینجو بود. وی منصب قضاوت شافعی مذهببان را داشته و در عرفان و طریقت هم صاحب نظر بوده است. از کتب معروفش: مواقف و شرح مختصر ابن حاجب در علم کلام است.

قطب الدین رازی (متوفی ۷۶۶) از شاگردان قاضی عضد الدین ایجی بود و آخر عمر خود را در بلاد شام گذراند. از تألیفات مشهور

او «لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار» در منطق است که معروف بشرح مطالع، میباشد و کتابی بنام محاکمات دارد که در آن امام فخر رازی و خواجه نصیر را در شرح اشارات ابن سینا محاکمه کرده است.

سعدالدین تفتازانی - مسعود بن عمر تفتازانی در سال ۷۲۲ در تفتازان خراسان ولادت یافت و در تحصیل علوم و فنون وحید عصر شد. تیمور پس از اینکه بر خوارزم و خراسان دست یافت. تفتازانی را بسمرقند آورد و مورد توجه خاص قرار داد. و تا سال وفات که بین سالهای ۷۹۱ و ۷۹۷ اتفاق افتاده از احترام و تعظیم تیمور برخوردار بود.

تفتازانی آثار متعددی در صرف و نحو عربی، منطق و تفسیر دارد که مهمتر از همه کتاب «مطول» در معانی و بیان و بدیع است.

سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶) مؤلف «الکبری» در منطق و «صرف میر» در دستور زبان عرب و کتاب «التعریفات» در ذکر اصطلاحات و کلمات صوفیه. این دانشمند در سال ۷۴۰ در گرگان متولد شد و قسمت اعظم عمر خود را در شیراز گذرانده و مدرس دارالشفا بوده است. تیمور پس از برانداختن آل مظفر سید شریف را در سال ۷۹۸ بسمرقند منتقل نمود و بعد از مرگ تیمور سید شریف بشیر از بر گشت و در ۸۱۶ در آن شهر وفات یافت.

بخش پنجم

دوره صفویه تا مشروطیت

(از ۹۰۷ تا ۱۳۲۴ هجری قمری)

اوضاع سیاسی
و تاریخی

صفویه از اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی
(متوفی ۷۳۵) پیشوای گروهی از صوفیان شیعی
مذهب بودند که از قرن هفتم در بین مردم و امرا

عزت و احترام داشتند. حیدر پدشاه اسمعیل از نفوذ روحانی خود استفاده
کرد و بفکر سیاست دنیائی افتاد. کلاهی از ماهوت قرمز رنگ دوازده
ترکی، بر سر گذاشت و پیروانش نیز از او تقلید کردند و از این رو
به «قزلباش» معروف شدند.

بعد از او اسمعیل که جوانی جسور و متهور بود، سیره پدر را
دنبال کرد و در جنگ با امرا بفتوحاتی نائل آمد. در سال ۹۰۷ هجری
وارد تبریز شد و تاجگذاری کرد و سلسله صفوی را تأسیس نمود.
شاه اسمعیل در مدت بسیار قلیلی تمام نواحی ایران را متصرف شد و
دولت عظیمی بوجود آورد که نزدیک به ۲۴۰ سال سلطنت ایشان دوام
کرد. آخرین سلطان صفوی، شاه سلطانحسین بسبب بی‌کفایتی در
سال ۱۱۳۵ مغلوب محمود افغان گردید.

طهماسب فرزند شاه سلطانحسین مشغول جمع‌آوری سپاه برای

جنگ با افغانها بود که نادر از قبیله افشار باو پیوست . نادر سردار شجاع و باهمت ، در سال ۱۱۴۲ اشرف افغان را در نزدیکی دامغان شکست داد و در حملات بعدی ، افغانها را از ایران بیرون راند.

نادر در سال ۱۱۴۵ طهماسب را بعنوان خیانت ، از سلطنت خلع کرد و فرزند هشت ماهه او را بنام شاه عباس سوم ، سلطان و خود را نایب السلطنه خواند. در سال ۱۱۴۸ این طفل فوت کرد و نادر بسلطنت ایران رسید و سلسله افشاریه را تأسیس نمود و بضرب شمشیر و حسن تدبیر بفتوحات بزرگی نائل آمد . نادر در آخر عمر تغییر خلق داد و بنای آزار مردم و خونریزی را گذاشت تا چندتن از درباریان بقتل وی کمر بستند و او را در سال ۱۱۶۰ کشتند.

مدت پنج سال بین جانشینان نادر ، نزاع و کشمکش بود تا **کریمخان** رئیس ایل زند اقتدار یافت و سلسله زندیه را در ۱۱۶۵ در فارس تأسیس کرد . کریمخان از شاهان عادل و مهربان ایرانست و تا آخر عمر بجای لقب سلطان و شاه، بعنوان سادۀ و کیل قناعت کرد. در زمان او محمد حسن خان رئیس ایل قاجار برای برانداختن زندیه از شمال متوجه شیراز گردید ولی در جنگ کشته شد و فرزند او **آغامحمدخان** در شیراز تحت نظر ماند. کریمخان در سال ۱۱۹۳ وفات یافت، در روز فوت او آغامحمدخان از شیراز فرار کرد و در مازندران بجمع آوری و ترتیب سپاه پرداخت. اختلاف و نزاع هایی که بین جانشینان کریمخان روی نمود ، موجب ضعف سلسله زندیه گردید و با آنکه لطفعلیخان جوانی رشید و دلاور بود ، در مقابل حملات آغامحمدخان تساب مقاومت نیاورد و آخر الامر مغلوب و مقتول گردید.

آغامحمدخان در سال ۱۲۱۰ هجری تاجگذاری کرد و سلسله

قاجاریه را تأسیس نمود این سلسله تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری در ایران سلطنت کردند و در دوره ایشان حوادث ناگواری رخ داد که منجر بضعف این کشور و تجاوز بیگانگان و از دست دادن قطعاتی از خاک وطن و متزلزل شدن اساس استقلال گردید و ایرانیان در مقابل استبداد و بی اعتنائی شاهان قاجار انقلاباتی بوجود آوردند که از همه مهمتر انقلاب مشروطیت است. خوشبختانه در هنگام سلطنت مظفر الدین شاه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری انقلاب مشروطیت ب نتیجه قطعی رسید و رژیم مشروطه در ایران مستقر گردید.

در آغاز قرن دهم، استقلال سیاسی و علوم و تمدن
اختصاصات
 ایران در معرض دو خطر مهم بود یکی از طرف محمد
دوره صفویه
 خان شیبانی پادشاه ازبك که مانند اسلاف خود، تیمور و چنگیز قصد جهانگیری داشت و در ۹۰۴ سمرقند و بخارا و کلیه ماوراءالنهر را فتح کرد و در ۹۱۲ شهر هرات پایتخت تیموریان و بلخ و خراسان را زیر و رو نمود و کانون بزرگی از شعرا و خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان را که در دربار تیموریان بوجود آمده بود برهم زد. دیگری از جانب دولت عثمانی که خود را جانشین عباسیان و خلیفه مسلمین میدانستند و بکشور ایران چشم طمع داشتند.

در این ناامیدی ها و نزدیکی خطر، شاه اسمعیل جوانی متهور و متعصب در تشیع ظهور کرد و پایه سیاست و مملکتداری را بر روی مذهب قرار داد و بسیرت جهانگیران خونخوار، قتل عامهای بزرگی برپا نمود تا آنکه محمد خان شیبانی در ۹۱۶ کشته شد و بامر شاه اسمعیل دست وپایش را بریدند و باطراف مملکت فرستادند و پوست سرش را از گاه انباشت و نزد سلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی بقسطنطنیه فرستاد.

بهت شاه جوان ، صفویه بر کشور ایران استیلا یافتند، مذهب تشیع را مذهب رسمی قرار دادند و بازار و شکنجه غیر شیعه پرداختند و سلطان سلیم پادشاه عثمانی هم فرمان قتل شیعیان آسیای صغیر را صادر کرد و چهل هزار شیعه بامر او کشته شدند.

سلسله صفویه در تاریخ ایران از جهات بی شمار دارای اهمیت می باشد که از همه مهمتر آنست که **اولاً** برای حفظ و استقلال ایران و ایجاد وحدت ملی کوشش ثمر بخش نمودند. **ثانیاً** مذهب شیعه را آئین رسمی کردند و اختلافات مذهبی را از بین بردند. **ثالثاً** به پیشرفت صنایع و عمران و آبادانی کشور خدمات شایانی نمودند.

در دوره صفویه نسبت بگویندگان و نویسندگان تشویق و توجیهی نشد و اغلب شاهان صفوی در ترویج مذهب شیعه و اکرام فقها، بذل همت کردند لیکن صوفیه و دانشمندان غیر شیعه را با خشونت و سختی، تعقیب و آزار نمودند.

بسبب سختگیری صفویه عده ای از شعرا و ادبا و فضلا و عرفا، ناچار جلای وطن کردند و بخاک عثمانی و هندوستان گریختند.

ادبیات فارسی در آسیای صغیر از زمان سلاجقه ، رواج و رونق داشت و در حمله مغول عده ای از علماء و دانشمندان، بآسیای صغیر پناه بردند و نفوذ زبان فارسی را در آنجا بیشتر و عمیق تر کردند. در قرن دهم زبان فارسی در ممالک عثمانی زبان علم و ادبیات بود و سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد و بایزید و سلطان سلیم با ادبیات فارسی علاقه داشتند و سلطان محمد و سلطان سلیم بفارسی شعر میسرودند.

در دوره صفویه، هندوستان مجمع شعرا و نویسندگان فارسی زبان گردید. از طرفی سلاطین گورکانیه هند مانند اکبر شاه و جهانگیر شاه

بانتشار زبان فارسی کمک میکردند و بشعرا اکرام و احترام شایان مینمودند، ازطرف دیگر سختگیری و تعصب صفویه و فشار فقها، فرار دانشمندان و شعرای ایرانی را بهندوستان ایجاب میکرد. بنابراین در دهلی، دربار بزرگتری تشکیل شد که اهمیت آن برای شعرا و نویسندگان فارسی زبان، بیشتر از دربار اصفهان بود. زیرا شاهان صفوی بترکی صحبت میکردند ولی در دربار هند همه بفارسی تکلم مینمودند و زبان فارسی درهند، زبان علم و ادب و دلیل فضیلت محسوب میشد.

اهمیت دوره صفویه منحصر بهنرهای زیبا مانند: نقاشی، خط، تذهیب و مینیاتور است و صنایع معماری و کاشی سازی پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده است و هنرمندانی چون کمال الدین بهزاد، میرک، میرسیدعلی و علیرضای عباسی ظهور کرده اند و آثاری بجا گذاشته اند که گواه لیاقت و مهارت صنعتگران و هنرمندان آنروزگار میباشد. حکومت صفویه مبتنی برسیاست دینی بود، جنگهایی که کرده اند فقط بجهت اختلاف مذهبی است که سلاطین عثمانی، خود را جانشین بنی عباس و خلیفه مسلمین میدانستند و صفویه ایشان را بعنوان غصب حق حضرت علی (ع) و آل علی طعن و لعن میکردند.

پادشاهان صفوی توجه خاصی بانتشار دین شیعه داشتند. نظر باینکه اکثریت مردم ایران پیش از صفویه شافعی و حنفی و اشعری بودند و تعداد علمای شیعه معدود بود. درنتیجه پس از استقرارصفویه، فقها و محدثین درحل و عقد امور مملکتی اهمیت فوق العاده پیدا کردند. دوران صفویه دوره انحطاط ادبی است. ادبیات منحصر بمذهب و بیان عقاید شیعه است. شاعر مجبور است یا جلای وطن کند و بدربار عثمانی و هند پناهنده شود یا آنکه اشعاری درمدح و یا رثاء ائمه بسازد. چنانکه شاه طهماسب، بقصیده ای که محتشم کاشانی درمدح اوساخته بود

بی‌اعتنائی کرد و پیغام فرستاد که برای تقرب در دربار باید بمدح و یا
 مرثیهٔ ائمهٔ اطهار بپردازد. از اینرو محتشم، شاعر مرثیه‌سرا گردید.
 سام میرزای صفوی فرزند شاه اسمعیل در تحفهٔ سامی مینویسد:
 «محتشم از کاشان است و بیزازی مشغول است و طبعش بد نیست»
 با توجه بنکات فوق معلوم میشود که اگر سختگیری سلطان صفوی
 و بدی اوضاع اقتصادی و اجتماعی مهلت میداد، محتشم کاشانی در قصیده
 سازی و غزلسرائی، شاعر زبردستی میشد. غزل زیر که از بهترین اشعار
 محتشم است ادعای فوق را مدلل میدارد:

روی ناشسته‌چو ماهش نگرید چشم بی سرمه سیاهش نگرید
 نگش با من و لطفش با وی غلط انداز نگاهش نگرید
 عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر بدتر ز گناهش نگرید
 در ایندوره شعرائی بوده‌اند که زندگی خود را از راهپائی غیر از
 شاعری، تأمین میکردند و در ضمن اشعاری نیز میسروده‌اند مانند
 میرزائی که اهل ساوه بود و شغل بنائی داشت.
 عده‌ای از شعرای دورهٔ صفویه از اخلاق و عفت، کاملاً بدورند و در عین
 تعصب مذهبی، خود را بمناهای آلوده کرده‌اند:

بابافغانی در شرابخوری حریص بوده، وصالی تبریزی در شهر
 ابیورد مطرب میکرده، رسوائی همدانی قلندری تمام عیار بوده
 همدمی همدانی افراط در شرابخواری میکرده و جنونی گیلانی از
 فرط استعمال افیون دیوانه شده‌است.

شعرای ایندوره مردمی بیچاره و عاجز و نازک دلد و بقدری رقت
 قلب دارند که از وزش باد، اوراق دلشان پریشان میشود و شنهای بیابان
 مانند خار مغیلان در دیدهٔ آنها فرو میرود. این باریک بینی و نازک‌دلی

موجب پیدا شدن سبک هندی شد که ترکیبات غریب و استعاره و کنایات بعید، رواج یافت. آوردن مضامین پیچیده و استعمال کلمات نامأنوس خاصه در غزل معمول و متداول گردید. توجه شاعر بیشتر بآوردن معانی تازه و دقیق معطوفست و مطالب با خیالبافی و تصورات دور از ذهن همراهست از این رو اشعار این دوره بنظر سست و ناپسند میآید و کلمات سخیف و عامیانه که در سبک هندی آورده میشود در مقابل سخن روان و محکمی که در سبک خراسانی و عراقی معمول بود نازیبا مینماید.

سبک هندی

بعد از حافظ شیرازی، در آخر قرن هشتم و آغاز قرن نهم هجری در سبک عراقی، تحولی پیداشد: غزلسرائی از رونق افتاد و شعراء ابتکار مضامین نو را از دست دادند و بتقلید گویندگان پیشین پرداختند. بدون اینکه عاشق باشند، غزل عاشقانه سرورند و بدون داشتن ممدوح، مدیحه و قصیده گفتند و از غزلیات سعدی و حافظ استقبال کردند و بتقلید مدیحه سرایان چون انوری و ظهیر فاریابی، قصایدی در مضامین دقیق و خیالی، ساختند. در این دوره شعر از رونق افتاد و فکر شعرا محدود و کوتاه شد و الفاظ بی اندازه ساده و عامیانه و مضامین اشعار بی نهایت باریک و دقیق گردید و گفتن لغز و معما و ساختن ماده تاریخ معمول و متداول شد. در دوره صفویه گویندگان بر دو دسته اند: نخست کسانی که بسبک عراقی شعر میگویند و از نورالدین عبدالرحمن جامی تقلید میکنند که مشهورترین آنها محتشم کاشانی، هلالی جغتائی، زلالی خونساری میباشد. در آخر دوره صفویه سبک دیگری در اشعار بوجود آمد که بسبک هندی معروفست و شعرائی از قبیل وحید قزوینی و عرفی شیرازی

و کلیم کاشانی و صائب تبریزی آنرا در ایران و هندوستان رواج و رونق دادند و در هندی نیز چند تن شاعر معروف مانند فیضی دکنی و بیدل پیدا شدند که این سبک را در آنجا رایج ساختند. بطوریکه گویند گان قرن دهم و یازدهم در ایران و خارج ایران همه پیرو این سبک بودند.

مهمترین اختصاصات سبک هندی از این قرار است :

۱ - کثرت استعمال کنایه و استعاره (۱) - کلیم کاشانی گوید :

شب آدینه بدر یوزۀ میخانه روم

زانکه در هفته همین شب بگدا میافتد

بیضائی کاشانی گوید :

شیخ باخرقۀ پشمینه چه خونها که نکرد

وای از این گرگ که پنهان شده در کسوت میش

۲ - برای پیدا کردن مضامین دقیق و آوردن مطالبی که شعرای

سابق نگفته اند در شعر و زبان فارسی خیالبافی و ریزه کاری نموده اند .

صائب گوید :

گر گدای ژنده پوشم جای ننگ و عار نیست

کهنه می بندند بر نخلی که صاحب حرمت است

۱- استعاره در لغت بمعنی عاریه گرفتن و در اصطلاح ادبی آنست

که لفظی را در غیر معنای اصلی و حقیقی باعلاقۀ مشابهت استعمال کنند. در استعاره باید بین معنی حقیقی و مجازی مناسبتی باشد تا فهم سخن دشوار نشود و بر زیبایی کلام هم بیفزاید مانند:

گلی یاسوسنی یاسرویا ماهی نمیدانم از این آشفته بیدل چه میخواهی نمیدانم
کنایه یعنی پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح آنست که مقصود با گوشه زدن و باایماء و اشاره، بیان شود.

صائب فرماید:

مخور صائب فریب زهد از عمامۀ زاهد که در گنبد زیبی مغزی صدا بسیار میپیچد

کلیم کاشانی گوید :

بخیه کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست

خنده میآید ورا بر هرزه گردیهای من

۳- استعمال الفاظ عامیانه و بازاری که سخن را از فصاحت و استحکام

سابق بتنزل کشانید. صائب تبریزی گوید:

از دو حرف قالبی کز دیگران آموخته است

دعوی گفتار بر طوطی مسلم کی شود ؟ !

۴- آوردن تمثیل - ارسال المثل صنعت بدیعی است که از قرن

چهارم معمول اغلب گویندگان بوده ولی شعرای سبک هندی در آوردن

تمثیل مبالغه کرده اند . رضائی کاشانی گوید:

در دوره تجرید بزرگی بنسب نیست

عیسی بفلک برد سر بی پدری را

صائب گوید :

دعوی عشق ز هر بوالهوسی میآید دست برهمزدن ازهر مگسی میآید

۵- آوردن کنایه و استعاره پیچیده که برای فهم شعر، باید مقدماتی

فراهم کرد تا بمنظور گوینده پی برد. صائب گوید:

دل آسوده ای داری مپرس از صبر و آرام

نگین را در فلاخن مینهد بی تا بی نام

«منظور صائب اینست که درعشق معشوق بیقرارم و این بیقراری

بعدیست که حتی بنام حک شده درنگین انگشتر اثر کرده و آنرا بیقرار

نموده و بیقراریش چنانست که بر فلاخن گذاشته و پرتاب کنند»

خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی

ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند

«منظور کلیم اینست که نیستی بهتری است و همانطور که در هوای خوش، مردم یکتاپیرهن میخوانند، مردگان هم با کفن که یکتاپیرهن است خوابیده‌اند»

از شهیدان نگاهت ناله هر گز برنخواست

گوئیا از سرمه دادند آب شمشیر ترا
«منظور صائب اینست که شهیدان بانگ و فریادی ندارند و شهید نگاه معشوق نیز خاموش است و هر کس که سرمه بخوردش بدهند آوازش خراب میشود.»

۶- رواج لغزو معما (۱)- در نظم انواع مختلف معما بوجود آورده و طبع آزمائیهای عجیبی در آن کرده‌اند.

۱- دوره صفویه (قرن دهم و یازدهم)

وحشی بافقی
کمال‌الدین وحشی شاعر معروف قرن دهم در بافق کرمان ولادت یافت و بروزگار جوانی از زادگاه خود بیزد رفت و بخدمت غیاث‌الدین میرمیران خواهرزاده شاه طهماسب که حاکم یزد بود و از ذوق و هنر بهره‌وفای داشت رسید و بوسیله او بدربار شاه طهماسب راه یافت و اغلب قصایدش در مدح شاه طهماسب صفوی است.

۱- معما آنست که نام شخص یا چیزی را بر رمز بیان کنند. معمای زیر باسم «شهاب» گفته شده:

آه مقلوب درمیانه شب نام آن سرو ماهرو باشد
آه مقلوب (ها) است و در میان کلمه شب شهاب میشود.
نام بت من اگر بخواهی سییست نهاده برسر سرو
سییست مراد از سی ضرب در پیست است که میشود ششصد و بحساب
ابجد حرف (خ) میباشد که اگر برسر سرو بگذارند (خسرو) میشود.

دیوان وحشی مشتمل بر انواع شعر از قصیده و غزل و مسمط است و در غزل و مسمط بشرح سوز و شور درونی خود پرداخته و در بیان افکار و احساسات عاشقانه مهارت نشان داده است و توان گفت وحشی شاعر سوخته دل و صاحب حالی است که شعر را وسیله بیان درد عشق و هیجان قلبی خویش قرار داده و احساسات و عواطف رقیق خود را بصورت غزل های شورانگیز و مسمط و ترکیب بندهای شیوا ظاهر ساخته است.

اهمیت وحشی بیشتر در سرودن اشعار سوزناک عشقی است و در مسمط ترکیب از دیوان او شهرت بسزائی دارند که بنادول از مسمط ۸ تائی او بعنوان نمونه نقل میشود :

ای گل تازه که بوئی ز وفا نیست ترا
 خبر از سرزنش خار جفا نیست ترا
 رحم بر بلبل بی برگ و نوا نیست ترا
 التفاتِ بی با سیران بلا نیست ترا
 ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست ترا
 با اسیران بلا رحم چـرا نیست ترا
 فارغ از عاشق غمناک نمی باید بود
 جان من اینهمه بی باک نمی باید بود

وحشی در ساختن مثنوی نیز بتقلید از نظامی طبع آزمائی کرده و سه منظومه «ناظر و منظور» و «خلد برین» و «فرهاد و شیرین» از او باقیست و مثنوی «فرهاد و شیرین» که ناتمام مانده و عمر وحشی کفاف اتمام آن را نکرده بود بوسیله وصال شیرازی شاعر دوران قاجاریه بسال ۱۲۶۵ پایان رسیده است.

وحشی بسال ۹۹۱ وفات یافت.

محتشم از شعرای معروف دوره صفویه و معاصر
محتشم کاشانی شاه طهماسب اول بود. نخست قصیده مدحی و غزل

میساخت بعد بشوق سلطان صفوی بسرودن اشعار دینی و مرثیه پرداخت.
ترکیب بند او در باره واقعه کربلا و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع)
معروف و در زبان فارسی بینظیر است. اینک دو بند از ترکیب بند او که
دوازده بند است بعنوان تیمن بتلخیص نقل میشود :

بر خوان غم چو عالمیانرا صلا زدند
اول صلا بسلسله انبیاء زدند

نوبت باولیاء چو رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
بس آتشی ز اخگر الماس ریزها

افروختند و بر حسن مجتبی زدند
و آنگه سر ادقی که ملک بود محرمش

کنندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان

بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
بس ضربتی کزان جگر مصطفی درید

بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده موی

فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاده بزانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید

جوش از زمین بذروه عرش برین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
 طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
 باد آن غبار چون بمزار نبی رساند
 گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
 پرشد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
 از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
 کرد این خیال و وهم غلط کارکان غبار
 تا دامن جلال جهان آفرین رسید
 هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
 او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال
 محتشم مرثیه غرائی در مرگ عبدالغنی برادر خود سروده بدین مطلع:
 ستیزه گر فلک از جفا و جور تو داد
 نفاق پیشه سپهر از کینهات فریاد
 وفات محتشم بسال ۹۹۶ اتفاق افتاد.

عرفی شیرازی جمال الدین محمد عرفی در شیراز متولد شد
 و در جوانی به هندوستان مسافرت کرد و در سلک
 شعرای دربار اکبر شاه سلطان مغولی هند قرار گرفت و تا پایان عمر در
 هندوستان بود تا در شهر لاهور بسن سی و شش سالگی در سال ۹۹۹
 وفات یافت.

عرفی در قصیده و غزل و مثنوی طبع آزمائی کرده و در هند و ترکیه
 و افغانستان شهرت بسزائی دارد.

عرفی در قصیده سرائی از شعرای قرن ششم تقلید نموده و مضامین دقیق
 سبک هندی را در آن بکار برده است و میتوان قصائد عرفی را از زمره بهترین

قصایدی که بسبک هندی سروده شده محسوب داشت:
 جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار
 نیافتم که فروشد بخت در بازار
 ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد
 من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
 چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم
 عجب مدار که آتش بر آورم چو چنار
 ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
 که پیش روی ز الماس می کنم دیوار
 اگر ز بوتۀ خاری شبی کنم بالین
 بسعی زلزله در دیده ام خالاند خار
 یقین شناس که منصور زان انا الحق زد
 که وارهد ز زمانه بدستگیری دار
 غزلیات عرفی خالی از لطف نیست، در میان غزلیاتش ابیات نغز
 و دلشین فراوان دیده میشود مانند:
 گر نخل وفا بر نهد چشم تری هست
 تا ریشه در آبست امید ثمری هست
 آندل که پریشان شود از ناله بلبل
 در دامش آویز که باوی خبری هست
 بیت زیر که بفلسفۀ عرفی معروفست، مقطع غزلی است:
 چنان بانیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی
 مسلمانان بزمرم شوید و هندو بسوزانند
 عرفی بتقلید نظامی دو مثنوی ساخته و «خسرو شیرین» را بدینسروده

ورساله‌ای صوفیانه بنام نفسیه از او باقیست.

ابوطالب کلیم در همدان متولد شد. مدتی رادر
کلیم کاشانی
کاشان گذرانید از اینرو بکاشانی معروفست.

در دوران جوانی به هندوستان رفت و بملك الشعرائی دربار شاه جهان
نائل آمد. کلیم در انواع شعر دست داشت و از شعرائیست که معنی رافدای
مضمون بندی کرده و با استعمال الفاظ عامیانه معایب سبک هندی در اشعارش
بخوبی نمایانست :

روزگار اندکمین بخت ماست دزد دائم در پی خوابیده است

ما ز انجام و ز آغاز جهان بی خبریم
اول و آخر این کهنه کتاب افتادست

غزل زیر کلیم، از بهترین اشعار زبان فارسی است:
پیری رسید مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
در راه عشق گریه متاعی اثر نداشت
صد بار از کنار من این کاروان گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست

روپس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد و عنقا تمام نیست
در بند نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا

چشم از جهان چو بستی از اومیتوان گذشت

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

کلیم بسال ۱۰۶۱ در کشمیر وفات یافت و همانجا مدفونست .

صائب تبریزی میرزا محمدعلی صائب از شعرای معروف دوره

صفوی است . میرزا عبدالرحیم پدر صائب در

هنگام سلطنت شاه عباس از تبریز باصفهان مسافرت نمود ، صائب در
آنجا ولادت یافت . بعد از کسب علم و ادب در دوران جوانی بهند رفت
و در دربار شاه جهان مقام و منزلت یافت . پس از شش سال باصفهان
برگشت و ملک الشعراء دربار شاه عباس ثانی گردید و مقام خود را در
زمان شاه سلیمان نیز حفظ کرد و در سال ۱۰۸۰ در هفتاد سالگی
بدرود حیات گفت .

دیوان صائب قریب صد و بیست هزار بیت است لیکن در میان اینهمه
اشعار ، بیتی که دلالت بر حقیقت و واقعه تاریخی کند وجود ندارد .
صائب سبک هندی را بعد از اعلای تخیل رسانیده و در آوردن استعاره و کنایه
و تمثیل ، دقت و موشکافی کرده و مضامین را لطیف و زیبا ساخته است :
فغان که کاسه زرین بی نیازی را

گر سینه چشمی ما کاسه گدائی کرد

بهوش باش دلی را بقهر نخراشی

بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شهرت صائب ، بقطعات و مفرداتی است که در مضامین اخلاقی
سروده و بیشتر ابیات آن بصورت امثال سائره درآمده است . صائب
علاوه بر ایران ، در افغانستان و هندوستان و ترکیه مشهور میباشد :

صبح در خواب عدم بود که بیدار شدیم
شب سیه مست فنا بود که هشیار شدیم
عالم بی خبری طرفه بهشتی بوده است
حیف و صد حیف که ما دیر خبردار شدیم

☆☆☆

آدمی پیر که شد حرص جوان میگردد
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد

☆☆☆

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

☆☆☆

دست طمع که پیش کسان میکنی دراز
پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

☆☆☆

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیک است و در فکر شب تار خود است

از شعرای دیگر ایندوره اند :

بابا فغانی - (متوفی ۹۲۵) که اصلاً شیرازی و مدتی در تبریز ساکن بود و بدربار سلطان یعقوب آق قویونلو انتساب داشت و اواخر عمر را در خراسان بعزلت گذرانید. او از موجدین سبک هندی است. هاتفی خرجردی خواهرزاده جامی (متوفی ۹۲۷) که شاهنامه‌ای بنام شاه اسمعیل سروده است و بتقلید نظامی خمسه‌ای ترتیب داده که شهرت چندانی ندارد. هلالی جغتائی (متوفی ۹۳۶) که در گرگان ولادت یافت و بعلت انتساب بترکان جغتای به جغتائی مشهور است. هلالی بیشتر ایام عمر

خود را در خراسان در دربار سلطان حسین بایقرا و خدمت وزیر دانشمندش
 امیر علیشیر نوائی گذرانید و پس از زوال دولت ایشان هنگام حمله
 ازبکان بجرم تشیع بدست عبیدالله ازبک بقتل رسید و شاه اسمعیل
 بخونبهای او عده‌ای از علمای سنت را در هرات سربرید. هلالی،
 غزل رانیکو ساخته و مثنوی او بنام «شاه و درویش» معروف است.
اهلی شیرازی (متوفی ۹۴۲) در قصاید و غزلیات و مثنوی، صنایع
 بدیعی نظر داشته و قصاید متعددی در مدح ائمه اطهار و مرثیه شهیدان
 کربلا سروده است. اهلی معاصر شاه اسمعیل صفوی و اوایل سلطنت شاه
 طهماسب بود و در شیراز فوت نموده است. **فیضی دکنی** (متوفی ۱۰۰۴) شاعر
 دربار هند و ملک الشعراء اکبر شاه بود و دیوانش شامل قصاید، غزلیات
 و مرثی و ترکیب‌بند است که بالنسبه اشعار لطیفی دارد و بتقلید نظامی
 چند مثنوی از او باقیست. **نظری نیشابوری** (متوفی ۱۰۲۱) که سی سال
 آخر عمر خود را در هندوستان گذرانید و در نزد اکبر شاه و پسرش
 جهانگیر شاه مقرب بود. دیوانش شامل غزلیات نغز و لطیف است و قصاید
 و ترجیعات بالنسبه خوبی دارد. و این بیت معروف از اوست :

درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی

جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را

وحید قزوینی (متوفی ۱۱۲۰) مدتی مورخ دربار شاه عباس ثانی
 بود بعد بمقام وزارت رسید و در شعر پیر و سبک هندی است. **حزین اصفهانی**
 (متوفی ۱۱۸۰) که در ادب فارسی و عرب استاد بود و از سبک هندی
 پیروی میکرد. اجدادش در لاهیجان ساکن بودند. پدرش باصفهان
 رفت و محمد علی حزین بسال ۱۱۰۳ در آنجا ولادت یافت و در حمله
 افغانها به هندوستان رفت و تا پایان عمر آرزوی برگشت بوطن را داشت ولی

هر گز بمقصود خود نرسید و در شهر مدرس وفات یافت و همانجا مدفون است.

۲ - دوره بازگشت ادبی

(قرن دوازدهم و سیزدهم)

پس از انقراض صفویه مخصوصاً در دوره قاجاریه از نظر سیاسی و اجتماعی حوادث ناگواری رخ داد ولی ادبیات نسبت به دوران صفویه ترقی محسوسی نمود و اصلاحاتی در نظم و نثر پدیدار شد. این امر باعث توجه مردم به تصوف بود که مشایخ صوفیه مطالب خود را بزبان ساده بیان میکردند و صاحبان ذوق و استعداد، با آثار متقدمین مراجعه میکردند و در نثر و نظم از سبک آنها تقلید میکردند. این شیوه تقلید موجب نهضت بازگشت ادبی بود که از روزگار زندیه آغاز شد.

بعد از شهرت صائب تبریزی، شعرای ایران و هندوستان از سبک وی پیروی میکردند. در قرن دوازدهم نهضتی برای عدول از سبک هندی در اصفهان بوجود آمد و انجمنی از شعرا مانند مشتاق، شعله، طبیب، عاشق، محمد تقی صهبا، میرزا محمد نصیر، سید احمد هاتق، لطفعلی آذربیکدلی تشکیل شد. این جماعت از سبک هندی خوششان نمی آمد و آنرا خالی از لطف میدانستند زیرا اساس سبک هندی، مبتنی بر تخیل و پیدا کردن مضامین دقیق است، از اینرو و پیروی از شیوه گویندگان پیشین پرداختند. اینان مبتکر سبکی نشدند بلکه از شعرای سبک عراقی تقلید نمودند. گویندگان دوره قاجاریه قدم فراتر نهادند و تقلید از گویندگان عصر غزنوی و سبک خراسانی را وجه نظر ساختند. چون پیروان شیوه جدید معتقد به بازگشت سبک پیشینان بودند از اینرو دوره ایشان به «بازگشت» معروفست و دوره بازگشت بسبک قدیم بدو عصر موسوم است: نخست از

نیمه اول قرن دوازدهم تا قرن سیزدهم که بیشتر شعرا از گویندگان قرن ششم و هفتم و هشتم پیروی نموده اند. دوره دوم از نیمه اول قرن سیزدهم آغاز شد و تا روزگار مادامه دارد، دورانی است که شعر علاوه بر پیروی از سبک عراقی بتشویق سلاطین قاجار توجهی هم به تبعیت از شیوه خراسانی نموده اند.

مهمترین شعرای دوره بازگشت ادبی عبارتند از:

طیب اصفهانی میرزا محمد نصیر طیب اصفهانی معاصر زندیه و از مصلحین سبک میباشد. در اصفهان طبابت میکرده و از ذوق و قریحه نصیبی تمام داشته است. مثنوی را بسیار لطیف و روان سروده و قطعه‌ای از منظومه «پیر و جوان» او بعنوان نمونه در زیر نقل میشود:

شبی با نو جوانی گفت پیری	کهن دردی کشی صافی ضمیری
که باد نو بهار از ابر آزار	شنیدم خیمه زد بر طرف گلزار
مشو غافل که ایام بهار است	سراسر کوه و صحرا لاله زار است
جهان رشک نگارستان چین است	صبا مشک ختن در آستین است
زمان عیسی دم و عنبر سرشت است	زمین مینووش از اردیبهشت است
پیشان زلف سنبل از نسیم است	نسیم از بوی او عنبر شمیم است
قد سر و سپی بر طرف گلزار	دهد یاد از نهال قامت یار
سحر نر گس خمار آلوده خیزد	شکر خند از دهان غنچه ریزد

میرزا نصیر طیب بسال ۱۱۹۲ وفات یافت.

هاتف اصفهانی سید احمد هاتف شاعر دوره افشاریه و زندیه و نماینده حقیقی تجدید سبک و اصلاح شعر فارسی میباشد. اجداد هاتف از سادات حسینی آذربایجانی بوده و بر روزگار صفویه باصفهان رفته و آنجا متوطن شده اند. هاتف در نیمه اول قرن

دوازدهم در اصفهان ولادت یافت و در آن شهر بتحصیل ریاضی و طب و حکمت پرداخت و علوم ادبی را از میرزا محمد نصیر و مشتاق اصفهانی آموخت. در اواخر عمر سفری بکاشان و قم کرد و وفات هاتف در ۱۱۹۸ اتقاق افتاد و در قم مدفونست .

دیوان هاتف شامل قصیده، غزل، رباعی و قطعه است و شهرتش بسبب ترجیع بندی است که در زبان فارسی نظیر ندارد: (۱)

دوش رفتم بکوی بساده فروش	ز آتش عشق دل بجوش و خروش
محفل غزل دادم و روشن	میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف	باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و می کشان گردش	پاره ای مست و پاره ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی	دل پر از گفتگو و لب خاموش
همه را از عنایت از لسی	چشم حق بین و گوش راست نیوش
بسادب پیش رفتم و گفتم	ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند	درد من بنگر و بدرمان کوش
گفت خندان همین پیاله بگیر	سندم گفت هان زیاده منوش
جرعه ای در کشیدم و گشتم	فارغ از رنج عقل و زحمت هوش
چون بهوش آمدم یکی دادم	مابقی را همه خطوط و نقوش
ناگهان از صوامع ملکوت	این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حده لا اله الا هو

چشم جان باز کن که جان بینی	آنچه نا دیدنی است آن بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
دل هر ذره ای که بشکافی	آفتابش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی	کافر گر جوی زیان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی	و آنچه نادیده چشمش آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
بایکی عشق ورز از دل و جان	تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حده لا اله الا هو

(۱) - بنداول و دوم ترجیع بند هاتف در صفحه ۱۷۹ این کتاب بتلخیص نقل شده است.

هاتف غزلیات تغزل و لطیفی دارد که بپیروی از سبک عراقی سروده:
 چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی
 که اگر کنی همه درد من بیکمی نظاره دوا کنی
 توشهی و کشور جان ترا تومهی و جان جهان ترا
 زره کرم چه زیان ترا که نظر بجال گدا کنی
 ز تو گرفتار و گرستم بود آن عنایت و این کرم
 همه از تو خوش بودای صنم چه جفا کنی چه وفا کنی
 همه جا کشی می لاله گون که ایاغ مدعیان دون
 شکنی پیاله ما و خون بدل شکسته ما کنی
 تو کمان کشیده و در کمین که زنی بتیرم و من غمین
 همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی
 هاتف در قطعه سازی استاد است و قطعه زیر نشان میدهد که
 در سبک قدما، دقت و توجه خاص داشته است:

خار بدرودن بمژگان خاره بشکستن بدست
 سنگ خائیدن بدن دان کوه ببردن بچنگ
 لعب با دندان عقرب بوسه بردندان مار
 پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام زهنگ
 از سر پستان شیر شرزه دوشیدن لبن
 وزبن دندان مار گرزّه نوشیدن شرنگ
 تشنه کام و پیا برهنه در تموز و سنگلاخ
 ره بریدن بی عصا فرسنگها با پای لنگ
 طعمه بر کردن بخشم از کام شیر گرسنه
 صید بگرفتن بقهر از پنجه غضبان پلنگ

صد ره آسانتر بود بر من که در بزم لثام
باده نوشم سرخ وزرد و جامه پوشم رنگ رنگ
چرخ گرد هستی من گر بر آرد گو بر آرد
دور بادا دور از دامن نامم گرد ننگ

مجمر اصفهانی
مجمر در زواره از حوالی اصفهان متولد شد. پس
از تحصیل علوم ادبی در اصفهان، به تهران آمد
و بوسیله نشاط بدر بار فتحعلیشاه راه یافت و مورد اکرام واقع شد و بلقب
مجتهد الشعراء ملقب گردید.

مجمر بسال ۱۲۲۵ بروزگار جوانی در تهران وفات یافت.
شهرت مجمر بغزلیات و قصاید اوست که بتقلید شعرای پیشین
ساخته و بیشتر غزلهای سعدی را باموفقیت استقبال نموده است. غزل زیر
از غزلیات مشهور اوست:

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
دیگران راست که من بیخبرم باتوز خویش
میزنی زخم و ندانی که چه سان میگذرد
گرگ در گله ندارد خبر از حالت میش
یارب این قوم چه خواهند ز جانهای فکار
یارب این جمع چه جویند ز دلهای پریش
بچه عضو تو زخم بوسه نداند چه کند

بر سر سفره سلطان چو در آید درویش
در قصیده پیروی او از انوری و امیر معزی و خاقانی بخوبی
آشکار است. منظومه‌ای بسبک تحفه العراقین خاقانی و نوشته‌هایی بشیوه
گلستان سعدی از او باقیست.

فتحعلیخان صبا

فتحعلیخان صبای کاشانی، ملك الشعراء فتحعلیشاه

بود و مدایحی برای سلطان و شاهزادگان قاجار

سروده است. صبا دو پسر داشت یکی ابوالقاسم خان متخلص بفروغ و

دیگری محمدحسین خان معروف بعندلیب که عندلیب شهرت بسزائی

یافت و لقب ملك الشعراء را از پدر بارت برد. دیوان صبا شامل قصیده و

غزل و رباعی است و بتقلید شاهنامه فردوسی «شهنشاهنامه» را بنظم کشیده

که در تاریخ قاجاریه و ذکر صفات و محامد فتحعلیشاه است. مثنوی

دیگری بنام «خداوند نامه» دارد در شرح غزوات حضرت علی (ع)

و بتقلید بوستان سعدی مثنوی «گلشن صبا» را ساخته.

از اشعار خوب او در «گلشن» قطعه زیر است.

شنیدم که لقمان پسر را بمهر	باندرز فرمود کای خوب چهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش	که تن یابدت زان خورش پرورش
بهر خطه ای خانه بنیاد کن	و زو خاطر دوستان شاد کن
بگفت ای پدر پند ممکن سرای	بگفت ای پسر سوی معنی گرای
چنان لقمه بر خویشتن گیر تنگ	که در کام شهدت نماید شرننگ
چنان جا کن از مهر در هر دلی	که هر جا روی باشدت منزلی
در پند لقمان با رای و هوش	گرت رای و هوش است در کش بگوش

وفات فتحعلیخان صبا در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد.

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب

بمعتمدالدوله از ادبا و شعرا و از رجال بنام دربار

فتحعلیشاه بود. در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشت و در خط و انشاء

سرآمد و مشهور بود. و از موجدین بازگشت بسبك خراسانی است.

دیوان اشعارش «گنجینه» نام دارد که علاوه بر غزل و قصیده و مثنوی

ورباعی ، شامل قطعات نثر و مراسلات و منشآت و خطبه ها میباشد .
نشاط بتصوف علاقه داشت و دارائی خود را صرف آسایش دوستان و مردم
درویش کرده است . از اشعار خوب او قطعه زیر است :

شنت مرغ-ان شنو بخفتن بیگاه

خیز ندیما که نوبت سحر آمد

شام بغفلت گذشت و صبح بخجلت

تا نگرده خواجه روز هم بسر آمد

روی نتابد ز جور طالب مقصود

زین در اگر رفت از در دیگر آمد

در صفر ندان نشاط پیش و پسی نیست

پیشتر آنکه بصدق بیشتر آمد

نشاط بسال ۱۲۴۴ وفات یافت و ماده تاریخ و فاتش «از قلب جهان

نشاط رفته» است .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ، در سال ۱۱۹۳
قائم مقام فراهانی متولد شد پس از تحصیل علوم ادبی ، از روزگار

جوانی بخدمت عباس میرزا نایب السلطنه رسید و بعد از مرگ پدرش
میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ ، جانشین پدر شد و از
طرف فتحعلیشاه بنام قائم مقام ملقب گردید . میرزا ابوالقاسم بخانواده
قاجار خدمت شایانی کرده و در امور صلح و معاهده باروسها کوشش
نموده است . محمد شاه که بر اثر تدبیر و مساعی قائم مقام بسلطنت رسید
او را صدراعظم کرد . پس از یکسال که از صدارت او گذشت ، بامر محمد شاه
در سال ۱۲۵۱ بقتل رسید .

قائم مقام از گویندگان و نویسندگان بنام عصر خود بود ، در

قصیده پیرو سبک خراسانی است و در غزل «ثنائی» تخلص می نمود. قصیده زیر که بشیوه خراسانی است نماینده دلتنگی شاعر از غلبه روسهاست: روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی نا ساز و ناهنجار دارد
لشگری را گه بکام گرگ مردمخوار دارد

کشوری را گه بدست مرد مردمدار دارد
گه بتبریز از پطر برگ اسپهی خونخوار راند

گه بتفلیس از خراسان لشگری جرار دارد
قائم مقام، منظومه ای در هزل بنام «جلایر نامه» دارد که از زبان «جلایر» یکی از نوکران خود ساخته و گوشه هایی بیکى از شاهزادگان زده است.

قائم مقام از مقلدین سعدی است و تنها کسی است که از عهده تقلید بخوبی برآمده و در نثر، روش ساده نویسی را انتخاب کرده و حسن ذوق و سلیقه بخرج داده است. بحدی که منشآت او، نمونه ای از فصاحت و بلاغت و روانی و شیوایی است.

میرزا محمد شفیع شیرازی معروف به میرزا
وصال شیرازی کوچك متخلص بوصال از غزل سرايان مشهور

دوره قاجاریه است. در ساختن مثنوی مهارت داشت و داستان «فرهاد و شیرین» را که وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱) آغاز کرده بود، پایان رسانید. وصال علاوه بر فضل و کمال، از خوشنویسان عصر خود بود و در بین عام و خاص احترام بسیار داشت. او فرزندان و جانشینان خلفی چون وقار

ومیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم ومیرزا ابوالقاسم فرهنگ وداوری
ویزدانی که همه اهل علم و هنر بودند تربیت کرد که نام خود و خاندان
وصال را پر آوازه ساختند.

دیوان وصال مشتمل بر قصاید و غزلیات نغز و لطیف است و غزل
زیر از غزلیات خوب اوست که بشیوه سبک عراقی سروده است:

از نازیکی جلوه بده سروروان را	تا سر و قدان بر توفشانند روان را
بگشا بتبسمدمی آن حلقه یاقوت	تا جوهریان باز ببندند دکان را
ما ملک جهان را بدمی وصل تودادیم	چه ملک جهان را که نعیم دو جهان را
آن توبه که صدار نمودیم شکستیم	تا شاد نمائیم ز خود مغبجگان را
با اینهمه از مطرب و ساقی نشکیم	گر خلق بطعنم بگشایند زبان را
سوزد چو وصال از قدح باده بیارد	غیر از اثر عشق همه نام و نشان را

وفات وصال بسال ۱۲۶۲ در شیراز واقع شد.

قآنی شیرازی
میرزا حبیب متخلص به «قآنی» معروفترین
شاعر دوره قاجاریه است. طبعش روان و در
انتخاب الفاظ خوش آهنگ و بیان مضامین لطیف مهارت داشت. آواز
شیوه خراسانی پیروی نموده و در مسقط که بتقلید منوچهری ساخته
هنرمندی و لطف ذوق نشان داده است. قآنی مدایحی برای فتحعلیشاه
و محمدشاه و ناصرالدینشاه سروده و مورد احترام و اکرام ایشان بوده است.
وفات قآنی در سال ۱۲۷۰ در تهران اتفاق افتاد.

قآنی بتقلید از گلستان سعدی «پریشان» را که نظم و نثر
به هم آمیخته است تصنیف نموده و پند و اندرز و آداب معاشرت و لطایف و مطایبه
و هزل را در آن گنجانیده است:

اینک بعنوان نمونه از مسقط بهاریه اوقطعه ای نقل میشود:

باز در آمد بکوه رایت ابر بهار
سیل فروریخت سنگ از زبر کوهسار
باز بجوش آمدند مرغان ازهر کنار
فاخته وبوالملیح صصل و کبک وهزار

طوطی و طاوس و بط سیره و سرخاب و سار

هست بنقشه مگر قاصد اردیبهشت
کز همه گلها دم پیشتر از طرف کشت
وز نفسش جو بیار گشت چو باغ بهشت
گوئی با غالیه بر رخسار ایزد نوشت

کای گل مشکین نفس مژده بر از نو بهار

لاله بر آمد بباغ بارخ افروخته
بهرش خیاط طبع سرخ قبا دوخته
سرخ قبایش بمر یک دوسه جاسوخته
یا که ز دلدادگان عاشقی آموخته

کش شده دل غرقه خون گشته جگر داغدار

قصایدقائنی بتقلید عنصری و فرخی و بسبک خراسانی است. اودر
مدایح، تغزل و تشبیهائی بامضامین لطیف آورده ولی در مدح اغراق
و غلو کرده بحدی که مقام شعر و شاعری را بکسه گدائی تنزل داده است.
اگر عذر او را بسبب اقتضای محیط و اجتماع بپذیریم که در آن روزگار
قدرت و نعمت دست شاه و نجبا و شاهزادگان و وزرا بود و شاعر جهت
تأمین معاش خود ناچار دست توسل، بدامن اعیان و بزرگان میزد
ولی از حیث زیاده روی در مدح و بی اعتنائی به عزت نفس، باید قنائی را
موجب ملامت بدانیم.

فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی در اوایل قرن سیزدهم در
عبات متولد شد ، در اوان جوانی بایران آمد
وبخدمت فتحعلیشاه پیوست وتخلص «فروغی» را از لقب فروغ الدوله
فرزند کوچکتر شاهزاده شجاع السلطنه والی کرمان گرفت.

فروغی در آغاز شاعری بمدح شاهان و شاهزادگان قاجار
مشغول بود لیکن پس از چندی بسبب رغبت وتمایل بتصوف، گوشه نشینی
اختیار کرد و باقی عمر را در ریاضت و سیر وسلوک گذرانید .

فروغی از غزلسرایان معروف دوره قاجاریه است که از حافظ پیروی
نموده وغزلیات عرفانی نغزو روان سروده است:

مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند همان دست گرفتند هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
یک جمع نکوشیده رسیدند بمقصود یک قوم دویدند و بمقصد نرسیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
همت طلب از باطن پیران سحر خیز زیرا که یکی را زدو عالم طلبیدند
زنهار مزین دست بدامان گروهی کز خلق بریدند و بباطل گرویدند
مرغان نظر باز سبکسیر فروغی از دامگه خاک بر افلاک پریدند



ما و هوس شاهد و می تا نفسی هست

کی خوشتر از این در همه عالم هوسی هست

گر مرد رهی با خبر از ناله دل باش

زیرا که بهر قافله بانگ جرسی هست

خواهی که دلت نشکند از سنگ مکافات

مشکن دل کسرا که در این خانه کسی هست

تا داد مرا از تو ستمگر نگرفتند

کس هیچ ندانست که فریاد رسی هست

مرغ دلم از باغ بتنگ است فروغی

تا حلقه دامی و شکاف قفسی هست

فروغی در عصر خود احترام بسیار داشت و غزلیاتش مورد توجه

واقبال شعرای هم عصر او بوده و وفاتش بسال ۱۲۷۴ اتفاق افتاده است .

میرزا محمد علی متخلص بسروش در سده

سروش اصفهانی

اصفهان متولد شد و در آغاز جوانی بتبریز رفت

و مدتی در نزد ناصرالدین میرزا ولیعهد بسر برد و چون شاهزاده

بسלטنت رسید تا پایان عمر از ملازمان دربار و مداحان ناصرالدینشاه بود.

سلطان قاجار ، سروش را انعام و اکرام بسیار فرمود و او را به

«شمس الشعرا» ملقب نمود . شیوه سروش در قصیده سرائی ، تقلیدی از

سبك فرخی است که تغزل و تشبیب های لطیف دارد . در قصیده زیر

که در مدح ناصرالدینشاه سروده تغزلی نظیر تغزل های فرخی

آورده است :

وقت صبح مرغ چو آوا بر آورد

خورشید نیکوان بر من ساغر آورد

گوید مرا که وقت صبح آمده است خیز

ترسم کنون خمارت درد سر آورد

سروش در حسن تخلص بین متأخرین شهرت و مهارت داشت . در مدح

حضرت محمد (ص) گوید:

دیر آمد و آراسته آمد ببر من

بر رخ دوسر زلف شکسته چگلی وار

گردید تر آمد چه عجب خوبتر آمد

دیر آمد و خوب آمد پیغمبر مختار

سروش مثنوی هائی بنام ساقی نامه و الهی نامه دارد که چندان
مشهور نیستند و دیوانی در مدح حضرت علی و سایر ائمه دارد بنام
«زینت المدايح». وفاتش بسال ۱۲۸۵ اتفاق افتاده است.

محمودخان ملك الشعر افرزند محمد حسينخان
محمودخان صبا

عندليب و نواده فتحعليخان صباي كاشاني در سال
۱۲۲۸ هجری قمری در تهران متولد شد. اجداد او که از طایفه دنبلی
آذربایجان بودند در دوره زندیه از آذربایجان مهاجرت کردند و در
عراق ساکن شدند. فتحعليخان جد محمودخان، در کاشان بدنیا آمد
و از زمان او این خانواده در دربار قاجاریه مقام و منزلت یافتند.

محمودخان صبا در اواخر سلطنت محمدشاه پیشکاري الله قلیخان
ایلخانی والی کردستان منصوب شد و در دستگاه ناصرالدینشاه صاحب
عنوان گردید و چون دارای طبعی روان و ذوقی سرشار در شعر و شاعری
بود شهرتی بسزا یافت و بلقب ملك الشعرا از جانب سلطان قاجار مفتخر
گردید. وی از فلسفه و حدیث و تفسیر و فنون دیگر از حسن خط و نقاشی
و مثبت کاری و مجسمه سازی بهره وافی داشت و نمونه ای از کارهای هنری
او در کاخ گلستان موجود است. وفات محمودخان در سال ۱۳۱۱ واقع شد.
دیوان محمودخان قریب ۲۶۰۰ بیت از قصیده و ترکیب بند دارد
که شاعر در اواخر عمر خود از میان اشعار خود انتخاب کرده و بقیه را
از بین برده است. در قصیده از سبك فرخی و عنصری و منوچهری و
امیرمعزی پیروی کرده و از قصیده سرایان معروف دوره قاجاریه بوده است.
از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
 بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
 یکبار بلبلان همه در بوستان شدند
 یکسر برون شدند ز بوستان غرابها
 وقت سحر ز بانگ نوازنده بلبلان
 بر هر کرانه ساخته بینی ربابها
 چون صد هزار جام بلورین واژگون
 بر آبدان ز ریزش باران حبابها
 خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 وقتی خوش است عاشق دلداده را کنون
 در خانه داشتن نتوان باطنابها
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
 از ترکیب بندهای معروف او ترکیب بندی است در چهارده بند
 در رثاء شهید کربلا بدین مطلع :
 باز از افق هلال محرم شد آشکار
 وز غم نشست بردل پیر و جوان غبار
 باز آتشی ز روی زمین گشته شعله ور
 کافتاد از آن بحر من هفت آسمان شرار



از شعرای دیگر ایندوره اند: یغمای جندقی (متوفی ۱۲۷۶) از
 غزلسرایان مشهور عهد قاجاریه که در نظم و نثر توانا بود و در دربار

محمد شاه میزیست . رضاقلیخان هدایت (متوفی ۱۲۸۸) معاصر ناصرالدینشاه و مؤلف مجمع الفصحاء و ریاض العارفین که بقول خودش سی هزار بیت شعر سروده است. فتح الله خان شیبانی (متوفی ۱۳۰۸) که در خدمت محمدشاه و پسرش ناصرالدینشاه مقرب بود و در نظم و نثر مهارت داشت و بشیوه قصیده سرایان قرن پنجم شعر میساخت و آثار بسیاری از جمله «درج درر» و منظومه های دیگری از او باقیست .

نثر دوره صفویه وقاجاریه

نثر قرن دهم دنباله قرن نهم است و اختصاصات قرن پیش یعنی استعمال استعاره و کنایه و تصنع در این دوره رواج داشت تنها اندک تغییری که پیش آمده اینست که در استعمال لغات عربی مانند قرنها ی پیش زیاده روی نشده ولی آوردن استعارات و کنایات و مترادفات پی در پی ، تکرار تعارفها و تملقها و ذکر اشعار سست برای شاهد مثال و تأیید مطلب که غالباً اثر طبع نویسندگانست معمول بوده است.

پادشاهان صفوی با انتشار دین شیعه علاقه داشتند . چون علمای شیعه در ایران باندازه کافی نبود ، از کشورهای دیگر مانند: شام، جبل عامل (کوهستان لبنان) و غیره علما و فقها را برای تبلیغ و پیشرفت مذهب شیعه دعوت کردند . این عده چون فارسی نمیدانستند، تألیفات خود را بزبان عربی مینوشتند و این امر موجب رواج و نفوذ مجدد زبان تازی در کتب علمی و دینی گردید .

شیوه نثر قرن دهم تا آخر قرن دوازدهم معمول بود در آثار این دوره انحطاط زبان فارسی کاملاً آشکار است و آوردن استعاره و کنایه و مترادفات و صنایع بدیعی بکتب تاریخی نیز سرایت کرده و نامه های

رسمی و فرامین دولتی و آثار ادبی در این دوره پیچیده و ساختگی است. حتی در داستانهای حسین کرد، چهل طوطی و نوش آفرین که در قرن یازدهم نوشته شده بیش از حد در استعمال کنایه و استعاره و صنایع لفظی و معنوی زیاده روی شده است.

در قرن یازدهم کتب علمی و دینی ب زبان عربی نوشته شده مانند بحار الانوار ملا محمد باقر مجلسی که میتوان آنرا دائرة المعارف شیعه نامید و کتبی که ب زبان فارسی تألیف کرده مانند تذکرة الائمة و حق الیقین و حلیة المتقین و غیره بشیوه نثر متکلف و ساختگی است. از این قرن بعد پیشوایان دینی از ساده نویسی خودداری کرده اند و متعمد بوده اند که نوشته های ایشان دشوار و پیچیده باشد و آنرا دلیل فضل و کمال، دانسته اند.

بطور کلی نثر فارسی در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم بحد اعلای خرابی و تنزل رسید و بجای آموختن زبان فارسی، تحصیل صرف و نحو و ادبیات عرب معمول شد و اغلب آثار این دوره بزمزه و خالی از لطف است. مقارن دوره بازگشت ادبی در نظم، نهضتی هم برای تصفیه و اصلاح نثر فارسی بوجود آمد. این نهضت که در آخر قرن دوازدهم آغاز شد در قرن سیزدهم به نتیجه قطعی رسید و باز شدن روابط بین ایران و اروپا باین نهضت یاری کرد. در قرن سیزدهم مردم ایران بزبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی و آلمانی آشنائی پیدا کردند و آثاری را از زبانهای بیگانه ب فارسی ترجمه نمودند و از ادبیات اروپائی که ساده نویسی شیوه آنهاست تقلید نمودند. پیشرو سبک ساده نویسی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراوانی است.

نمونه ای از نثر روان - نوشته قائم مقام پیشرو سبک ساده نویسی
«شیخ شهبلی را حکایت کنند که در یکی از سفرها دزد بر کاروان زد

وهر کس را در غم مال، افغان و خروش برخاست مگر او همچنان ساکن و صابر بود و خندان و شاکر، که موجب تعجب سارقان گشت و جه آن باز پرسیدند. گفت این جماعت رامایه بضاعت همان بود که رفت خلاف من که آن چه داشتم کماکان باقی است و امثال شمارا حد تصرف در آن نیست.»

از قرن سیزدهم ببعد زبان عربی از اهمیت سابق افتاد، بجای اینکه علما و دانشمندان بکتاب عربی مراجعه نمایند، تحصیل زبانهای بیگانه کردند و مشکل خود را بوسیله آن آسان نمودند. زیرا ترقیات مغرب زمین در کلیه رشته‌های علمی و ادبی و فکری از مردم آسیای بیشتر بود و کار بی اعتنائی نسبت بزبان عربی بجائی کشید که عده‌ای خواستند لغات عربی را از فارسی بیرون کنند مانند یغمای جندقی که نامه‌هایی بفارسی سره نوشت و جلال‌الدین میرزا فرزند فتحعلیشاه «نامه خسروان» را در سه جلد بفارسی خالص تصنیف کرد و نویسندگان دیگری نیز از این شیوه جهت ابراز ایران دوستی پیروی کردند.

اینک مهمترین آثار منشور باقیمانده از دوره صفویه و قاجاریه باجمال ذکر میشود:

۱- کتب تاریخی

حبیب‌السیر - تألیف غیاث‌الدین خواند میر (متوفی ۹۴۲) تاریخ عمومی است در سه جلد و شامل وقایع تاریخی از آغاز عالم تا سال ۹۳۰ و تاریخ وفات شاه اسمعیل صفوی است. خواندمیر جلد هفتم روضه‌الصفارا بامروتشویق امیر علیشیر نوائی از آغاز پادشاهی سلطان حسین بایقرا تا زمان خود نوشته است. خواندمیر چون معاصر شاه اسمعیل بود، شرح سلطنت سر سلسله صفوی را بتفصیل بیان کرده است.

صفوة الصفا - تألیف ابن بزاز در تاریخ اجداد صفویه است که در قرن هشتم نوشته شده و در زمان سلطنت شاه طهماسب تجدید تألیف شده است .

احسن التواریخ - تألیف حسن بیک روملو در تاریخ صفویه که در سال ۹۶۵ نوشته شده و حاوی تفصیل سلطنت شاه طهماسب اول است .
عالم آرای عباسی - تألیف اسکندر منشی از منشیان دربار شاه عباس کبیر در تاریخ صفویه و شرح مفصل زندگی شاه عباس میباشد .
با آنکه این کتاب به نثر ساده و ادبی نوشته شده ، اختصاصات نثر قرن دهم در آن بخوبی مشهود است . اینک نمونه ای از تاریخ عالم آرا :

«بالجملة نواب جهانبانی را که دود حیرت در دماغ پیچیده بود ، آتش غیرت زبانه کشید و عنان توسن سبکسیر را از دست جارچی ربوده نیزه خطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام فرمودند : که هر کس میل شهادت دارد و رفیق منست خوش باشد و هر کس تن آسانی گزیند خدایش همراه این بگفت و مهمیز بر کرد گاه تکاور زده اسب جلادت و صاحبقرانی بجولان در آورده و خود را نهنگ واربدریای آتش کارزار زد و طرفة العینی نسیم فتح و ظفر از مهب ولایت اسوا من روح الله وزید .»

تاریخ الفی - این کتاب در هندوستان بامر اکبر شاه بوسیله احمد بن نصر الله درباره تاریخ اسلام تا سال ۹۷۷ نوشته شده است .

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بدوانی در تاریخ عمومی هندوستان تا سال ۱۰۰۴ هجری و شامل وقایع سلطنت اکبر شاه است .
اکبر نامه - تألیف شیخ ابوالفضل دکنی (متوفی ۱۰۱۳) وزیر اکبر شاه در سه جلد و در تاریخ تیموریان هند است . او کتاب دیگری بنام « آئین اکبری » در تاریخ پادشاهی اکبر و سلسله نسب وی دارد .
شیخ ابوالفضل برای ایجاد وحدت ملی در هندوستان از اصول مذاهب زرتشت و برهما و بودا و اسلام ، مذهب الهی ساخت .

تاریخ جهانگشای نادری - تألیف میرزا مهدی خان بن محمد -

نصیر استرآبادی در تاریخ فتوحات و سلطنت نادرشاه است و شامل وقایع تا سال ۱۱۶۰ که نادر بقتل رسید، می‌باشد. میرزا مهدی خان منشی دربار نادر که در سفرهای وی ملتزم رکاب بود، کتاب دیگری بنام «دره نادره» دارد که در تاریخ نادر است. شیوه نثر این دو کتاب کاملاً باهم فرق دارد. در تاریخ جهانگشا از سبک پر کنایه و استعاره قرن یازدهم و دوازدهم پیروی کرده و دره نادره را بشیوه قرن هفتم و هشتم نوشته است و بحدی در استعمال لغات و ترکیبات عربی زیاده روی کرده که انسان مردد می‌شود که آیا این کتاب فارسی است یا عربی و اگر از روی انصاف داوری شود نه فارسی است و نه عربی.

تاریخ گیتی گشا - تألیف میرزا محمد صادق در تاریخ زندیه است.

متمم روضة الصفا - تألیف رضا قلیخان هدایت است که وقایع تاریخی را از سال ۹۱۲ (فوت سلطان حسین بایقرا) تا زمان ناصرالدین شاه در سه جلد نوشته و کاری را که میرخواند و نوّه او خواندمیر شروع کرده بودند تکمیل کرده است.

ناسخ التواریخ - تألیف میرزا محمد تقی سپهر، مستوفی دربار ناصرالدین شاه در تاریخ عمومی است و پسرش عباس قلیخان سپهر، مجلداتی را در شرح حال ائمه و وقایع سلطنت ناصرالدین شاه بآن افزوده است. این کتاب دارای پانزده جلد و از کتب تاریخی مهم دوره قاجاریه است.

۲- کتب ادبی

تحفه سامی - تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل صفوی در شرح

حال شعرای قرن نهم و دهم است. سام میرزا تحفه سامی را در ۹۵۷ پایان رسانده و خود بسال ۹۸۴ بامر برادرش شاه طهماسب گشته شده است.

خلاصة الاشعار وزبدة الافكار - تألیف تقی الدین محمد کاشی

در شرح حال شعرای فارسی زبان است و در زمان شاه عباس نوشته شده.

مجالس المؤمنین - تألیف قاضی نورالله شوشتری است و شامل

شرح زندگی سلاطین و علما و فضلا و شعرائیست که پیرو طریقه شیعه بوده اند و مؤلف آن سعی نموده است عموم شعرا و فضلا را شیعه قلمداد کند.

تألیف مجالس المؤمنین در سال ۱۰۱۰ پایان یافته و بشیوه ساده

و روان برشته تحریر درآمده است. مطالبی که از عربی ترجمه کرده

شیوه جمله بندی عربی در آن بچشم میخورد و قسمتی که از کتب فارسی

نقل نموده و یا خود انشاء کرده، فارسی ساده و روان است.

تذکره هفت اقلیم - تألیف احمد رازی معاصر شاه طهماسب

صفوی است که شرح حال شعرا را بترتیب اقلیم طبقه بندی کرده. این

کتاب در مدت شش سال تألیف شده و در سال ۱۰۰۲ پایان رسیده است.

آتشکده آذر - تألیف لطفعلیخان آذر بیگدلی (متوفی ۱۱۹۵)

است که شرح حال قریب ۸۴۰ نفر از گویندگان زبان فارسی را بتقلید

تذکره هفت اقلیم در سال ۱۱۷۴ نوشته است. آذر بیگدلی از مصلحین سبک

واز پیشروان بازگشت ادبی است. او در تذکره خود پس از شرح زندگی

شعرا، نظرات نقادانه درباره اشعار و سبک ها، بیان کرده است. از اینرو

آتشکده آذر بر دیگر تذکره ها مزیت دارد.

مجمع الفصحاء - تألیف رضا قلیخان هدایت ملقب به الله باشی

(متوفی ۱۲۸۸) در دو جلد است که شرح حال هفتصد نفر از سلاطین

و امرا و شعرا را نوشته و از اشعار ایشان منتخباتی کرده است. کتاب دیگری

در شرح احوال شعرای عارف، بنام «ریاض العارفین» تألیف کرده است.

نامه دانشوران- بوسیله چند تن از فضلاء زمان سلطنت ناصرالدینشاه
در ترجمه احوال گویندگان و نویسندگان زبان فارسی تألیف شده و از
کتب مهم در این رشته میباشد.
نجوم السماء - تألیف محمد صادق ابن مهدی در شرح حال علما
وفقهاء شیعه دوره صفویه و قاجاریه است.

۳- کتب لغت

فرهنگ جهانگیری- این کتاب در هندوستان بسال ۱۰۱۷ بوسیله
جمال الدین حسین تألیف شده است.
فرهنگ سروری - یا مجمع الفرس - این کتاب را محمد قاسم
کاشانی در زمان شاه عباس نوشته است.
برهان قاطع - تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی است که از
فرهنگ جهانگیری و سروری استفاده کرده و بنام قطب شاه از سلاطین
هند در سال ۱۰۶۲ نوشته است.
فرهنگ رشیدی- تألیف عبدالرشید الحسینی از درباریان اورنگ
زیب شاه از سلاطین هند است و در سال ۱۰۶۴ نوشته شده است.
غیاث اللغات- تألیف محمد غیاث الدین که محتوی لغات فارسی
و عربی و ترکی است. تاریخ تألیف آن ۱۲۴۲ هجری میباشد .
انجم آرا - تألیف رضا قلیخان هدایت و بتقلید لغت فرس
اسدی است.
در این دوره کتب دیگری مانند بهار عجم، چراغ هدایت
و اناندرج نوشته شده است که از تفصیل خودداری میشود.

دانشمندان دوره صفویه و قاجاریه

شیخ بهائی - شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی در سال ۹۵۳ در بعلبک شام متولد شد و در دوران طفولیت بایران آمد و بتحصیل علم و کمال پرداخت وی از دانشمندان مشهور دوره صفویه است که علاوه بر علوم شرعی، در ریاضیات و هیأت و نجوم سرآمد بود و در دربار شاه عباس مقام و منزلت داشت و از مقربین سلطان بود. اما شیخ با طبع بلندی که داشت کمتر بجاه و جلال و منصب شیخ الاسلامی و ندیمی سلطان، اعتناء میکرد و بیشتر ایام خود را بسیر و سلوک و سیاحت در آفاق و انفس میگذراند. او در سال ۱۰۳۱ وفات یافت و بنا بوصیت خود شیخ، جنازه او را از اصفهان به مشهد انتقال دادند و در جوار علی بن موسی الرضا (ع) دفن کردند.

از تألیفات او بزبان فارسی کتاب «جامع عباسی» در احکام فقه شیعه است. دو مثنوی بنام «نان و حلوا» و «شیر و شکر» سروده و «کشکول» را در حکایات و اخبار و علوم و امثله فارسی و عربی تألیف کرده است و بزبان عربی خلاصه الحساب و تشریح الافلاک را تصنیف نموده است. مجموع مؤلفات ویرا در حدود ۸۸ رساله و کتاب ضبط کرده اند.

شیخ بهائی اشعاری بزبان فارسی دارد و غزل زیر از بهترین اشعار عرفانی اوست:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه	اشگم بود از هر مژه چون سیل روانه
که معتكف دیرم و گه ساکن مسجد	یعنی که تو را می طلبم خانه بخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید نائی بنوای نی و مطرب به ترانه
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحبخانه
امید بهائی بوفور کرم تست نه از عمل خویش ونه از اهل زمانه

میرداماد - میر محمد باقر بن محمد استرآبادی (متوفی ۱۰۴۱)

از دانشمندان معروف عصر صفوی و مورد احترام خاص و عام بود و طالبان علم، مجالس او در اصفهان بسیار مغتنم می‌شمردند و صدرالدین شیرازی از مجلس درس او استفاده کرده است.

از تألیفات او دو کتاب صراط المستقیم و کشف الحقایق در حکمت، بزبان عربی است.

ملاصدرا - صدرالدین محمد شیرازی (متوفی ۱۰۵۰) مشهورترین

دانشمند و فیلسوف ایرانی بعد از ابن سینا و تألیفاتش مرجع حکما است. در جوانی باصفهان آمد و از مجالس درس شیخ بهائی و میرداماد کسب فیض کرد. بعد مدتی در قم بتدریس پرداخت و سرانجام بامر شاه عباس ثانی بزادگاه خود شیراز رفت و در هفتمین سفری که بحج می‌کرد در شهر بصره در گذشت و در همانجا مدفون گردید.

از تألیفات او «اسفار اربعه» و «شواهد الربوبیه» و «المبداء و المعاد» در حکمت بزبان عربی میباشد. ملاصدرا قسمتی از اصول کافی شیخ محمد بن یعقوب کلینی را شرح کرده و چند سوره قرآن را تفسیر نموده است.

ملا محسن فیض - ملا محسن فیض (متوفی ۱۰۹۱) از شاگردان

ملاصدرا از فقها و حکمای مشهور عصر خود بود و از ذوق شاعری و عرفان نیز بهره‌ای داشت. از تألیفات او «اصول المعارف» و «کلمات مکنونه» در حکمت و تفسیر میباشد.

واعظ قزوینی - رفیع الدین محمد واعظ قزوینی (متوفی ۱۱۰۵)
از دانشمندان دوره صفویه است و کتاب ابواب الجنان را بفارسی
نوشته است .

مجلسی - ملا محمد باقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) از محدثین
و علمای معروف شیعه است که از اواخر سلطنت شاه سلیمان و قسمت
بزرگی از عهد شاه سلطان حسین ، شیخ الاسلام و امام جمعه و رئیس علمی
و سیاسی مطلق ایران بود و نفوذ فوق العاده در سلطان صفوی و مردم
عصر خود داشت .

از مهمترین تألیفات او کتاب بحار الانوار بعربی در ۲۴ جلد است
و آثار متعددی بزبان فارسی دارد از جمله عین الحیات، مشکوة الانوار،
حیلة المتقین ، معراج المؤمنین ، حق الیقین و حیات القلوب است که
همه مربوط بمسائل دینی باتطبیق بانظرات و معتقدات و شیعه و برای
ترویج مذهب حقه شیعه است.

ملاهادی سبزواری - حاج ملاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹)
از دانشمندان معروف و نامی دوره قاجاریه و آخرین فیلسوف مکتب قدماست
که در علوم ادبی و حکمت و فقه و کلام سرآمد بود. معروفترین کتابش
بتازی «شرح منظومه» در منطق و حکمت است و کتاب «اسرار الحکم» را در
حکمت الهی بفارسی تألیف نموده است .

حاج ملاهادی طبع شعر داشته و غزلیات عرفانی و فلسفی سروده
و در آن «اسرار» تخلص نموده است:

گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست



از دانشمندان دوره صفویه‌اند: محقق ثانی (متوفی ۹۴۰)
ملا عبدالرزاق لاهیجی از شاگردان ملاصدرا، مؤلف گوهر مراد در
حکمت بفارسی وشوارق الالهام در شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی
بتازی می‌باشد.

ابوالقاسم میر فندرسکی (متوفی در حدود سال ۱۰۵۰) که در
ریاضی و حکمت استاد بود و اشعاری شیوا بفارسی سروده است:
چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

از مشروطیت تا عصر حاضر (قرن چهاردهم)

اوضاع تاریخی انقلاب مشروطیت عکس العملی بود که ملت رشید و بردبار ایران در مقابل مظالم و عدم لیاقت سلسله قاجاریه بروز داد و عموم ایرانیان بسبب بی‌اعتنائی شاهان قاجاریه بحفظ استقلال و وحدت ملی، علیه حکومت زور و استبداد قیام نمودند. علل وجهاتی که موجب انقلاب گردید عبارتند از:

۱- جور و ستم سلاطین و تعدی و تجاوز شاهزادگان و حکام بمال و جان و ناموس مردم.

۲- دست اندازی بیگانگان و تجاوز آنها بسرحدات ایران و مداخله در امور داخلی کشور.

۳- بی‌اعتنائی شاهان قاجار بحقوق ایرانیان و واگذاری امتیازات گوناگون بکشورهای خارجی.

۴- بیداری مردم در نتیجه ارتباط باملتهای غرب از راه مطالعه روزنامه و آشنائی با علوم جدید و تأثیر تبلیغات نویسندگان و گویندگان.

۵- بوجود آمدن فکر اتحاد بین کشور های اسلامی که در مقابل نفوذ خارجیان متفق گردند و نفاق و اختلاف سنی و شیعه را کنار گذارند.

در دوره سلطنت ناصر الدین شاه، نطفه انقلاب بسته شد و لزوم حکومت قانون و تأسیس عدالتخانه بوسیله نویسندگان و خطیبان مبرز چون سید جمال الدین اسد آبادی و میرزا ملکم خان مطرح گردید و بکمک رجال آزادیخواه از جمله میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا علیخان امین الدوله مقدمه قیام مردم فراهم شد و پس از پنجاه

سال مبارزه و مجاهدت ، نهضت آزادیخواهی بشمر رسید و بروزگار پادشاهی مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری فرمان مشروطه صادر گردید و بدون خونریزی حکومت استبداد مبدل بحکومت مشروطه شد .

بعد از مظفرالدین شاه که در ذی قعدة ۱۳۲۴ وفات یافت فرزند ارشاد او محمد علی شاه بسلطنت رسید. این پادشاه با آزادیخواهان و مشروطه طلبان نتوانست سازش کند و انقلابی را که بهمت و مجاهدت رادمردان ایرانی به نتیجه قطعی رسیده بود بهیچ شمرده اعمال خائنانه شاه و درباریان موجب قیام مجدد ایرانیان گردید و جمعیت های آزادیخواه در تبریز و تهران و کاشان و اصفهان و گیلان و دیگر شهرها با نیروی ملی برای استقرار و اجرای حکومت قانون تشکیل شد . آزادیخواهان پس از تحمل رنج و مشقات فراوان و دادن تلفات سنگین و بخونبهای فدائیان در ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ طهران را فتح کردند و محمد علی شاه بسفارت روس پناهنده گشت و بحکم قانون رسماً از سلطنت خلع گردید و پسر دوازده ساله او بنام احمد میرزا پادشاهی رسید.

دوره سلطنت احمد شاه با تحریکات دولتهای بیگانه و جور و ستم ایشان بمردم و دست اندازی بسرحدات ایران گذشت . هرج و مرج و قحطی و بروز جنگ بین المللی در سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۹۱۴ میلادی) به بیچارگی و پریشانی ایرانیان افزود و آنها را خسته و درمانده و نومید از بهبود وضع و تحصیل آرامش ساخت تا آنکه ستاره بخت ایران طالع گردید و رادمردی با انگیزه مهر وطن بظهور رسید و ایرانیان را از چنگال سلطنت جابرانه ۱۴۰ ساله قاجاریه بحکم قانون خلاصی بخشید و در روز تاریخی ۹ آبان ۱۳۰۴ شمسی (۱۳۴۴ هجری قمری)

انقراض سلسله قاجاریه ازطرف مجلس شورای ملی درمیان شوروشغف مردم ایران اعلام گردید و در آذرماه همان سال سلسله پهلوی بدست توانای اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر تأسیس شد و آرزوی دیرین آزادیخواهان جامعه عمل پوشید و ابواب ترقی و تمدن بروی ایرانیان گشوده شد و در کلیه شئون ملی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علوم و فنون افتخاراتی نصیب نسل حاضر گردید.

علوم و ادبیات
قبل از انقلاب مشروطیت منظور عمده شعرا و نویسندگان تقرب بسلاطین و امرا و جلب نظر ایشان بمسائل عرفانی و موضوعات اخلاقی بود و بمطالب اجتماعی و سیاسی توجه نداشتند. در دوره انقلاب، نکات سیاسی جای مطالب عرفانی را گرفت و مداخل و قصاید مبالغه آمیز مبدل باشعار وطنی گردید. نویسندگان این دوره کوشش نمودند که مسائل اجتماعی و انتقادی را با انشاء سهل و ساده درخور فهم عوام بنویسند و نثر فارسی را در مرحله جدیدی وارد نمایند و شیوه ساده نویسی که بوسیله ابوالقاسم قائم مقام فراهانی معمول شده بود صورت کامل یافت.

تجدد و انقلاب در علوم و ادبیات، از قرن سیزدهم آغاز و در قرن چهاردهم به نتیجه قطعی رسید بطوریکه قرن معاصر را باید از درخشانترین ادوار فرهنگی و علمی ایران محسوب داشت. این ترقی و پیشرفت مرهون علل و جهات زیر است:

۱ - در دوره قاجاریه، ایرانیان با اروپا مهاد علم و تمدن، ارتباط پیدا کردند و کتب متعددی در رشته های مختلف از زبانهای اروپائی ترجمه نمودند و در دسترس استفاده مردم گذاشتند. عده ای محصل باروپا اعزام شدند و در رشته های مختلف تحصیل دانش و بینش کردند و

ارمغانهایی از تمدن مغرب زمین بایران آوردند و در تغییر اوضاع اجتماعی و فنی و علمی و ادبی تأثیرشایان توجهی نمودند.

۳- چاپخانه درایران دایر شد و انتشار کتب علمی و ادبی روز-افزون گردید که طالبان علم را از استنساخ که متضمن خرج گزاف و صرف وقت بیشتری بود بی نیاز کرد. ابتدا چاپخانه در تبریز بوجود آمد و در سال ۱۲۲۷ هجری قمری نخستین کتاب چاپی منتشر شد. سپس در تهران و اصفهان و مشهد و سایر شهرهای ایران چاپخانه‌هایی تأسیس و دایر گردید.

۴- مدارس با اسلوب و روش جدید بوجود آمد. اولین آموزشگاه بروش اروپائی و اسلوب صحیح دارالفنون بود که بهمت میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ ه. تأسیس شد و باید آنرا هسته مرکزی دانشگاه امروز نامید که معلمین خارجی برای تدریس در آن معین شدند و بتدریج استادان ایرانی جای ایشان را گرفتند. سپس در شهرهای دیگر ایران، مدارس منظم طبق اصول صحیح و علمی برای پسران و دختران تأسیس و پایه‌های فرهنگ نو استوار گردید.

۴- از قدم‌های اساسی که در این دوره برداشته شد و در پیشرفت جامعه ایرانی تأثیرشایانی کرد، انتشار روزنامه و مجله است که نخستین روزنامه بنام «روزنامه وقایع اتفاقیه» در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ هجری قمری در تهران منتشر گردید و بعد در شهرهای دیگر روزنامه‌هایی طبع و نشر شد و بروشنی فکر و ایجاد قوه ابتکار و انتقاد مردم ایران کمک شایسته‌ای کرد.

۵- در قرن چهاردهم، رشته‌های علوم و ادبیات، تحول فاحشی پیدا کرد و در امور اجتماعی و فرهنگی، پیشرفت‌هایی نصیب ایرانیان

گردید که باید تألیف و چاپ کتب و تحقیقات علمی و ادبی و انتشار جراید و مجلات و تأسیس دانشگاه و فرهنگستان را نتیجه ترقیات مهم در این زمینه محسوب داشت.

در نظم و نثر زبان فارسی نیز تغییراتی از این قرار بظهور رسید:

نظم - سخنسرایان این دوره دو طبقه اند: نخست کسانی که از شیوه متقدمین پیروی کرده اند مانند ادیب الممالک فراهانی (متوفی ۱۳۳۶ هجری قمری) و ادیب پیشاوری (متوفی ۱۳۴۹ هجری قمری) دیگر کسانی که خود را از قید تقلیدرها کرده و در عین دلبستگی بادیات قدیم، بنابر مقتضیات عصر، تحولی در لفظ و معنی ایجاد نموده اند مانند ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۳ هجری قمری) و عارف قزوینی و مرحوم استاد محمدتقی بهار (متوفی ۱۳۷۰ هجری قمری) و مشهور به (ملك الشعرا) که دو نفر اخیر علاوه بر تتبع در اشعار و سبك استادان قدیم، تصنیفهای سیاسی و اجتماعی پر مغز و روانی سروده اند. عده ای نیز در این اواخر بتقلید محض و کورکورانه از ادبیات اروپائی، اشعاری باوزان هجائی میسارند و بقول خود میخواهند تحولی در شعر و ادبیات بوجود آورند ولی چون پایه و مایه ای ندارند، کاری از پیش نخواهند برد.

نثر - مهمترین ترقی که در این دوره نصیب نثر زبان فارسی شد، رواج شیوه ساده نویسی است: استعمال استعاره و کنایه و آوردن صنایع لفظی و معنوی و مترادفات متروک شده است. نویسندگان زبردستی در مدت هفتاد سال اخیر ظهور کردند و در رشته های مختلف علمی و ادبی تحقیقات و تتبعاتی نمودند، آثار نفیسی از زبانهای بیگانه بزبان فارسی

درآوردند و در تصحیح کتب و چاپ مؤلفات و آثار قدما، قدمهای مفیدی برداشتند و بتحقیقات ادبی و تاریخی و زبان‌شناسی و احیاء زبان و آثار کهنه ایرانی طبق اصول صحیح علمی پرداختند و تالیفات گرانبھائی در نثر و روان فارسی بوجود آوردند و همچنین فنون دیگر ادبی و هنری مانند داستان نویسی و نمایشنامه نویسی و غیره را معمول کردند و شیوۀ حقیقت نویسی (رئالیسم) را متداول و معمول نمودند .

بایان